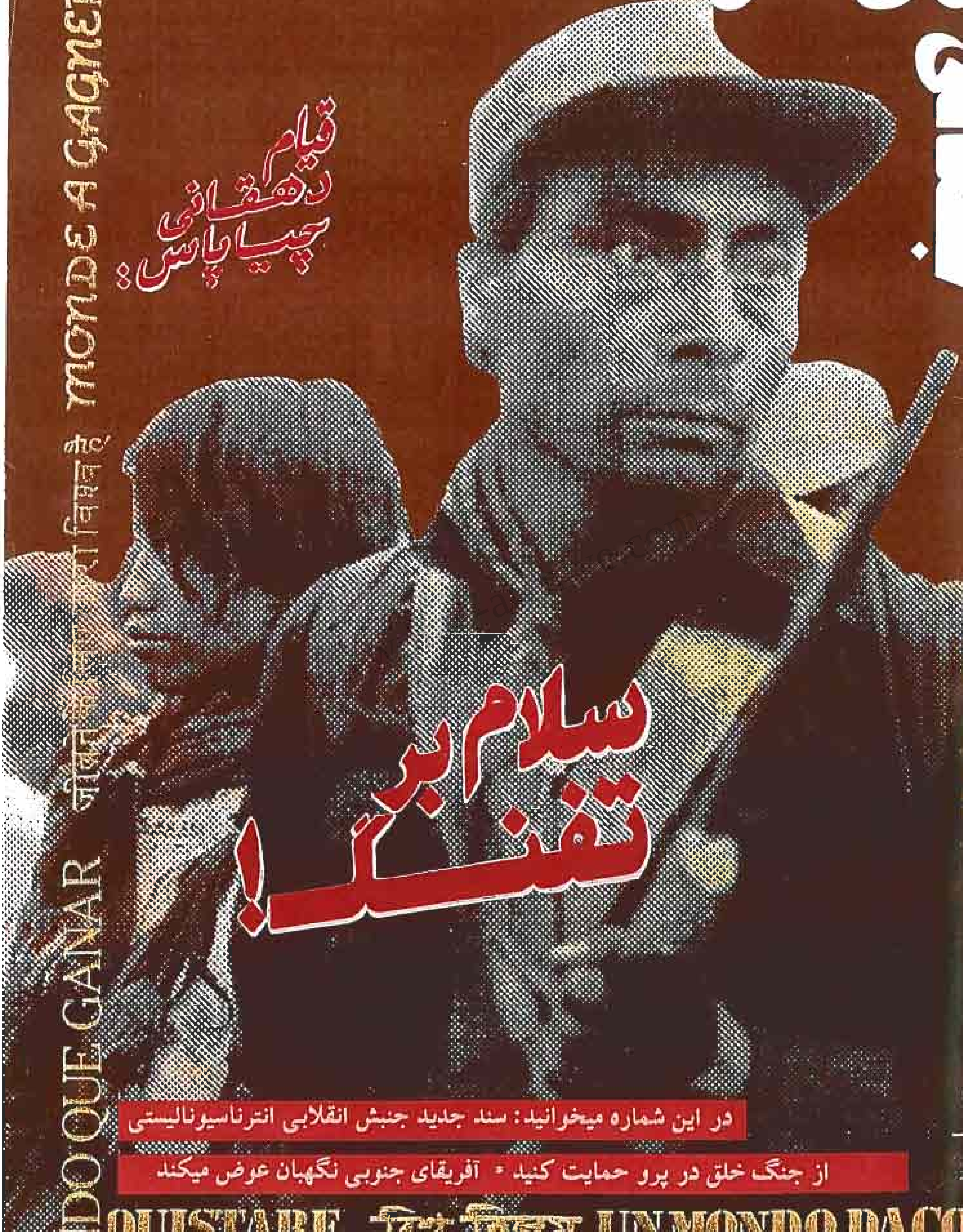
МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

جهانی برای فتح

۱۳۷۳ / ۲۰



قیام دهقانی چیاپاس:

سلام بر تفنگ!

در این شماره میخوانید: سند جدید جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

از جنگ خلق در پرو حمایت کنید • آفریقای جنوبی نگهبان عوض میکند

MONDE A GAGNER

DO QUE GANAR

KAZANILACAK DÜNYA UN MUN

QUISTARE বিশ্ব বিজয় UN MONDO DA CON



پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیرهایشان را از دست نمی دهند،
آنها جهانی برای فتح دارند
پرولتارهای سراسر جهان متحد شوید

شماره ۲۰ ـ ۱۳۷٤

اسناد جدید جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در یك سند مهم جدید مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم را بعنوان ایدئولوژی خود بتصویب میرساند. این امر، جهشی به پیش در درك و سطح اتحاد جنبش است. همراه با این سند، نوشته ای بنام «درباره اوضاع جهانی» نیز باز تکثیر شده که به تحلیل از اوضاع مساعد فزاینده ای می پردازد که متعاقب سقوط بلوك سوسیال امپریالیستی شوروی، بنفع انقلاب ایجاد شده است. قطعنامه ای از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حمایت از جنگ خلق در پرو، ضمیمه این دو سند است.

از جنگ خلق در پرو حمایت کنید

در این بخش تصاویری از کارزار بین المللی دفاع از جان صدر گونزالو رهبر حزب کمونیست پرو که در زندان رژیم آمریکائی فوجیموری حبس انفرادی را میگذراند، عرضه میشود. بعلاوه، سندی از دومین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو مورخه ۱۹۹۱ را میخوانید که به علل وجود پیچشها و چرخشهای اجتناب ناپذیر در مسیر پیشروی جنگ خلق می پردازد.

آفریقای جنوبی نگهبان عوض میکند

انتخابات ۱۹۹٤ در آفریقای جنوبی سئوالات مهم بسیاری برای ستمدیدگان طرح کرده است: این چه بحرانی بود که طبقه حاکمه و امپریالیستها را مجبور کرد حاکمیت سیاسی خود را نو کنند؟ آیا اصلاحات به تغییرات اساسی در جامعه مستعمراتی منجر میشود؟ چرا بعد از چند دهه آپارتاید این امر به یك هدف قابل حصول تبدیل شد؟ انقلاب دمکراتیك نوین مائوئیستی یك راه حل کاملا متفاوت را بجای حاکمیت استعماری مهاجران اشغالگر و سلطه امپریالیستی ارائه میدهد.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

از جنگ خلق در پرو حمایت کنید

مکزیك

شماره های گذشته **جهانی برای فتح** همچنان موجود است

۱ـ ۱۳۶۳
پرو: آنگاه که کوهستان آند میغرد
هند: شکاف درسطح و فشار از اعماق
جمهوری دومینیکن: دو روز قیام توده ای
بزرگداشت یلماز گونه ی: فیلمساز انقلابی ترك

۲ـ ۱۳٦٤
پرو
انقلاب یا جنگ جهانی سوم
ایران: شکل گیری حلقه ضعیف
درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

۳ـ ۱۳٦٤
انقلاب، آفریقای جنوبی را بخورد میخواند
پرو: تحریم انتخابات
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

٤ـ ۱۳٦٤
آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق می یابد
ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»
بیراهه «چریك شهری» در آلمان غربی

٥ـ ۱۳٦٥
کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

٦ـ ۱۳٦٥
پرو ـ کی میرود زخاطر، خون روان یاران
هائیتی ـ قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ـ ۱۳٦٥
به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون
شماره مخصوص بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی

۸ ـ ۱۳٦٦
سندی جدید از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو ـ جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی گسترش دهید
نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۸۹۱٦ ـ خیزش دانشجوئی در فرانسه امپریالیستی

۹ـ ۱۳٦٦
ناگزالباری هند ـ بیست سال از غرش تندر بهاری می گذرد
گورباچف ـ وداع با اسلحه؟
پرو ـ بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ ـ ۱۳٦۷
بورکینافاسو: چرا بدون توده ها نمی توان انقلاب کرد
پرسترویکا ـ گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها ـ درباره جنگ ایران و عراق

۱۱ـ ۱۳٦۷
فلسطین: باشد تا الانتفاضه راه جنگ خلق را هموار سازد!
سریلانکا ـ درباره توافقات هند و سریلانکا
نقد شوروی ها از «تروریسم» ـ دم گرفتن با نغمه های دولت بورژوائی

۱۲ ـ ۱۳٦۷
دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ خلق
شوروی تهدیدی از درون ـ نگاهی گذرا به اتحادشوروی

۱۳ ـ ۱۳٦۸
پنجمین سالگرد تاسیس ج.ا.ا را گرامی داریم
پرو: جنگ خلق مرحله نوینی را تدارك می بیند
یك مارکسیست لنینیست درباره سیل بنگلادش می نویسد

۱٤ ـ ۱۳٦۹
چین: درباره تحولات میدان تین آن من و احیای سرمایه داری
یادداشتهائی بر اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش اول
جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم است

۱٥ ـ ۱۳۷۰
سقوط رویزیونیسم در اروپای شرقی
سخنرانی گونزالو صدر حزب کمونیست پرو بمناسبت چهلمین سالگرد انقلاب چین
اقتصاد سیاسی کوبا ـ بخش دوم

۱٦ ـ ۱۳۷۰
بیانیه های کمیته و احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیرامون تهاجم به خلیج
سند کمونیستهای افغانی درباره مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم
درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

۱۷ ـ ۱۳۷۱
آیا توده ها حق حاکمیت دارند؟
دمکراسی: بیش از هر زمانی میتوانیم و باید بهتر از آن را بدست آوریم. نوشته باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا
سند درباره دمکراسی پرولتری از کمیته بازسازی حزب کمونیست هند (م ل)
کمونیسم در پرو به پیش می تازد

۱۸ ـ ۱۳۷۲
نبردی خطیر و مصافی عظیم:
کارزار بین المللی زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!
مصاحبه با صدر گونزالو
افتخار بر قهرمانان کمونیست کانتو گرانده

۱۹ ـ ۱۳۷۳
چیان چین: بلند پروازیهای انقلابی یک رهبر کمونیست ـ یک زندگینامه مهم از یک نقطه نظر مائوئیستی
سخنرانی صدر گونزالو بمناسبت کارزار اصلاح در سال ۱۹۹۱

منتشر شده به دیگر زبانها:
جهانی برای فتح بیشتر به زبانهای اسپانیائی، انگلیسی و ترکی منتشر می شود. منتخب بعضی مقالات به زبانهای عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.
جهانی برای فتح
هرسه ماه یکبار منتشر میشود
پست هوائی، و نرخهای موسسه ای و تجاری از طریق درخواست در دسترس می باشد.
لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود با آدرس زیر مکاتبه کنید:

BMC World to Win

27 Old Gloucester Street

London WC1N 3XX.
U.K

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معدل ۱٥ دلار به آدرس روبرو ارسال دارید.

Revolution Books, 13 East 16th St.
New York, NY 10003
U.S.A

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界 جهانی برای فتح

KAZANILACAK DÜNYA UN MONDE A GAGNER عالم لنربحه

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए सारा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

A WORLD TO WIN বিশ্ব বিজয় UN MONDO DA CONQUISTARE

«جهانی برای فتح» با الهام از تشکیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در روز ۱۲ مارس ۱۹۸٤ منتشر میشود. این جنبش بسیاری از احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست جهان را متحد کرده است. «جهانی برای فتح» ارگان رسمی این جنبش نیست. صفحات این مجله بروی تمام کسانی که در اینسوی سنگر نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع قرار دارند، باز است.

قابل توجه خوانندگان

هیئت تحریریه «جهانی برای فتح» مایل است بخاطر تاخیری که در انتشار این شماره پیش آمده پوزش بخواهد. این تاخیر بیش از هر چیز بعلت افزایش فعالیتها در حیطه های دیگر پیش آمد که برای کار مجله ضروری بودند. اما ترتیباتی داده شده که ضامن انتشار منظمتر شماره های آتی مجله باشد؛ زیرا هیئت تحریریه نیز بخوبی متوجه است که تضادهای حدت یابنده در نظام جهانی امپریالیستی و شرایط بس مساعد برای انقلاب، ارائه این سلاح مهم به انقلابیون سراسر جهان را طلب میکند.

گامی به پیش نهید!

«جهانی برای فتح» نمیتواند وظایفش را بدون حمایت فعال خوانندگانش به انجام رساند. ما به نامه ها، مقالات و انتقادات شما نیاز داریم و بدانها خوشامد میگوئیم. نوشته های شما باید یك خط در میان تایپ شوند. بعلاوه، ما در کار ترجمه، توزیع هر چه گسترده تر در کشورهای مختلف (منجمله از کانالهای تجارتی)، تهیه آثار هنری (منجمله طرحها و عکسهای اصل)، و تامین مالی به کمك شما نیاز داریم؛ به کمك تمامی کسانی که اهمیت انتشار مداوم این مجله را درك میکنند. این شامل کمکهای شخصی و نیز تلاش برای گرفتن مسئولیت جمع آوری کمك مالی برای «جهانی برای فتح» میشود. کمکهای خود را بصورت چك یا حواله بنام «جهانی برای فتح» ارسال کنید.

با ما به نشانی زیر مکاتبه کنید:

A WORLD TO WIN
27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, U.K.
FAX: 44 171 831 9489 REF: W6787

(توجه: روی فکس یا تلکس باید حتما شماره رفرانس قید شود.)

مقدمه

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بسال ۱۹۸۴ تشکیل شد و بدین ترتیب هسته انقلابیون مائوئیست جهان که عزم پیشبرد نبرد در راه ایجاد جهانی عاری از استثمار و ستم، جهانی بدون امپریالیسم، جهانی بدون تمایزات طبقاتی، جهان کمونیستی آینده را کرده بودند، بوجود آمد. از زمان تاسیس جنبش، پیشروی ما ادامه یافته و امروز همزمان با صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون، با درك عمیق مسئولیتی که بر دوش داریم، به پرولتاریای بین المللی و توده های جهان اعلام میکنیم که ایدئولوژی راهنمای ما، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است.

جنبش ما بر پایه **بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی** مصوبه دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست بسال ۱۹۸۴ تشکیل شد. بیانیه از ایدئولوژی انقلابی پرولتری بدفاع برمیخیزد و بر آن پایه، به وظایف کمونیستهای انقلابی کشورهای مختلف و در مقیاس جهانی؛ به تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی و شماری مسائل حیاتی دیگر برخوردی عمدتا صحیح اختیار میکند. امروز بار دیگر تاکید میکنیم که بیانیه شالوده محکمی برای جنبش ماست که بر پایه آن به وضوح بیشتر و شناخت عمیقتری از ایدئولوژی خویش، و وحدت مستحکمتری در صفوف جنبشمان دست می یابیم.

بیانیه بدرستی بر «تکامل کیفی علم مارکسیسم - لنینیسم توسط مائوتسه دون» و اینکه وی این علم را به «مرحله ای نوین» ارتقاء داد، تاکید میکند. با این وجود استفاده از عبارت مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در بیانیه ما، باز تاب شناخت کماکان ناقص از این مرحله جدید بود. طی ۹ سال اخیر، جنبش ما درگیر بحث و مبارزه ای طولانی، غنی و همه جانبه برای دستیابی به درکی کاملتر در مورد تکامل مارکسیسم توسط مائوتسه دون بوده است. طی همین دوره تك تك احزاب و سازمانهای جنبش ما و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بطور کل، درگیر مبارزه انقلابی علیه امپریالیسم و ارتجاع بوده است. مهمترین این مبارزات، تجربه پیشرفته جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو است که موفق به بسیج میلیونها توده، محو دولت کهن در بخشهای بسیاری از کشور و برقراری قدرت کارگران و دهقانان در این مناطق شده است. این پیشرفتهای تئوریکی و پراتیکی ما را قادر ساخت که درك خود را از ایدئولوژی پرولتری عمیقتر کنیم و بر این پایه گام بلندتری برداریم. یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را بعنوان مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله مارکسیسم بشناسیم.

مرحله جدید، سومین و عالیترین مرحله مارکسیسم

مائوتسه دون در زمینه یکرشته مسائل حیاتی انقلاب، تزهای بسیاری را به دقت تدوین کرد. اما مائوئیسم فقط جمع جبری خدمات عظیم مائو نیست. بلکه تکامل فراگیر و همه جانبه مارکسیسم - لنینیسم به مرحله ای جدید و عالیتر است. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم يك كل واحد است؛ ایدئولوژی پرولتاریاست که به مراحل نوینی سنتز شده و تکامل یافته است: از مارکسیسم به مارکسیسم - لنینیسم و سپس به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم. اینکار توسط کارل

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

زنده باد مارکسیسم -

مارکس، ولادیمیر ایلیچ لنین و مائوتسه دون بر پایه تجربه مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی پرولتاریا و نوع بشر انجام گشته است. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم سلاح شکست ناپذیری است که پرولتاریا را قادر به فهم جهان و تغییر آن از طریق انقلاب میکند. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم ایدئولوژی علمی و زنده ای است که پیوسته تکامل می یابد و کاربردی جهانشمول دارد. بکار بست این ایدئولوژی در انجام انقلاب و نیز پیشرفت عمومی دانش بشر، آن را غنیتر میکند. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم دشمن هر شکلی از رویزیونیسم و دگماتیسم است. این ایدئولوژی قدرتی عظیم دارد زیرا حقیقت است.

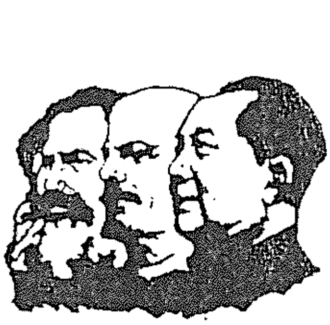
کارل مارکس

نزدیك به ۱۵۰ سال پیش، کمونیسم انقلابی برای نخستین بار توسط کارل مارکس بوجود آمد. او به کمك رفیق همدوش خود، فردریش انگلس، يك دستگاه فراگیر فلسفی یعنی ماتریالیسم دیالکتیك را بوجود آورد و قوانین پایه ای شکل گیری تاریخ بشر را کشف نمود.

علم اقتصاد سیاسی مارکس پرده از راز استثمار پرولتاریا و آنارشی و تضادهای ذاتی شیوه تولید سرمایه داری برداشت. کارل مارکس تئوری انقلابی خویش را در ارتباط نزدیك با مبارزه طبقاتی پرولتاریای بین المللی و در خدمت به آن پروراند. او **انترناسیونال اول** را ایجاد کرد و بهمراه انگلس **مانیفست کمونیست** را نوشت که فراخوانی طنین افکن داشت: «کارگران همه کشورها، متحد شوید!» مارکس توجه عظیمی به درسهای کمون پاریس، یعنی نخستین تلاش بزرگ پرولتاریا بسال ۱۸۷۱ جهت کسب قدرت دولتی، مبذول داشت و این درسها را جمعبندی کرد.

او به پرولتاریای جهانی آموخت که رسالت تاریخیش عبارتست از کسب قدرت سیاسی از طریق انقلاب و استفاده از این قدرت (دیکتاتوری پرولتاریا) برای دگرگون کردن شرایط اجتماعی تا بدانجا که کلیه زمینه های تقسیم جامعه به طبقات مختلف، محو شود.

مارکس مبارزه علیه فرصت طلبان درون جنبش پرولتری را رهبری کرد. این فرصت طلبان در پی آن بودند که مبارزه کارگران را به



لنینیسم - مائوئیسم!

چارچوبه مبارزه برای بهبود شرایط بردگی مزدی محدود کنند و نگذارند که کارگران به مبارزه علیه موجودیت این بردگی برخیزند.

موضع، دیدگاه و روش مارکس بهمراه هم، مارکسیسم نام گرفت. مارکسیسم معرف نخستین قله عظیم در مسیر تکامل ایدئولوژی پرولتاریاست.

ولادیمیر ایلیچ لنین

ولادیمیر ایلیچ لنین در جریان رهبری جنبش انقلابی پرولتری در روسیه و مبارزه علیه رویزیونیسم درون جنبش بین المللی کمونیستی، مارکسیسم را تکامل داد.

در میان خدمات بسیار لنین، از تحلیل وی در مورد تکامل سرمایه داری به عالیترین و آخرین مرحله خود یعنی امپریالیسم، باید نام برد. او نشان داد که جهان به مشتی قدرتهای امپریالیستی و اکثریتی عظیم که خلقها و ملل ستمدیده را در برمیگیرد، تقسیم شده است. لنین نشان داد که قدرتهای امپریالیستی مجبورند دوره به دوره جهت تقسیم مجدد جهان میان خود، درگیر جنگ شوند. لنین عصری که ما در آن بسر میبریم را بعنوان عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری تشریح نمود. او حزب سیاسی تراز نوین، حزب کمونیست را بعنوان ابزار ضروری پرولتاریا جهت رهبری توده های انقلابی در مسیر کسب قدرت بسیاسی بنهاد.

مهمتر از همه اینکه، لنین در جریان رهبری پرولتاریا در کسب قدرت سیاسی، یعنی برقراری دیکتاتوری انقلابیش، و تحکیم آن که برای اولین بار در تاریخ با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه تزاری سابق رخ داد، تئوری و پراتیك انقلاب پرولتری را بسطحی کاملا نوین ارتقاء داد.

لنین مبارزه ای حیاتی را علیه رویزیونیستهای دوره خود درون انترناسیونال دوم به پیش برد. این رویزیونیستها به انقلاب پرولتری خیانت کرده، کارگران را بدفاع از منافع اربابان امپریالیست خودی در جنگ جهانی اول فرامی خواندند.

«توپهای اکتبر» و مبارزه لنین علیه رویزیونیسم، جنبش کمونیستی را هر چه بیشتر در سراسر جهان اشاعه داد، مبارزات خلقهای ستمدیده را با انقلاب جهانی پرولتری متحد کرد و انترناسیونال سوم (کمونیستی) تشکیل شد.

تکامل همه جانبه و فراگیر مارکسیسم توسط لنین معرف دومین جهش عظیم در تکامل ایدئولوژی پرولتری است.

بعد از مرگ لنین، ژوزف استالین از دیکتاتوری پرولتاریا در برابر دشمنان داخلی و تجاوزگران امپریالیست طی جنگ دوم جهانی دفاع کرد و امر ساختمان و تحول سوسیالیستی در اتحاد شوروی را به پیش برد. استالین برای اینکه جنبش بین المللی کمونیستی، مارکسیسم - لنینیسم را بعنوان دومین قله عظیم در تکامل ایدئولوژی پرولتری برسمیت بشناسد مبارزه کرد.

مائوتسه دون

مائوتسه دون ده ها سال انقلاب چین و مبارزه جهانی علیه رویزیونیسم مدرن را رهبری کرد و از همه مهمتر، در تئوری و پراتیك، به روش ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا جهت جلوگیری از احیای سرمایه داری و استمرار پیشروی بسوی کمونیسم، دست یافت. در جریان رهبری این مبارزات او مارکسیسم - لنینیسم را به مرحله ای جدید و عالیتر تکامل داد. مائوتسه دون هر سه جزء متشکله مارکسیسم یعنی فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی را بنحوی عظیم تکامل داد.

مائو گفت: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید.» او دانش نظامی پرولتاریا را از طریق تئوری و پراتیك جنگ خلق بنحوی فراگیر تکامل داد. مائو آموخت که در پیشبرد جنگ، انسان تعیین کننده است نه سلاح. او خاطر نشان نمود که هر طبقه ای صاحب شکل خاصی از جنگ با خصلت، اهداف و ابزار خاص خود میباشد. او تاکید کرد که کل منطق نظامی را میتوان در این اصل خلاصه کرد: «تو بشیوه خود بجنگ، من بشیوه خود میجنگم» و اینکه پرولتاریا باید استراتژی نظامی و تاکتیکهائی اتخاذ کند که امتیازات ویژه او را به میدان آورد و اینکار از طریق برانگیختن توده ها و اتکاء به ابتکار عمل و شور و شوق انقلابی آنان ممکن میشود.

مائو ثابت کرد که سیاست فتح مناطق پایگاهی و استقرار منظم قدرت سیاسی، برای برانگیختن توده ها و توسعه توان نظامی آنان و گسترش موج وار قدرت سیاسی خلق، کلیدی است. او مصرانه بر ضرورت هدایت توده ها در مناطق پایگاهی برای انجام تحولات انقلابی و توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این مناطق در خدمت به پیشروی جنگ انقلابی، تاکید کرد.

طبق آموزه مائو، حزب باید بر تفنگ حکم براند و هرگز نباید اجازه داد تفنگ بر حزب مسلط شود. حزب باید بعنوان ابزاری که توان به راه انداختن و هدایت جنگ انقلابی را داشته باشد، ساخته شود. او تاکید کرد که وظیفه مرکزی انقلاب، کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابیست. تئوری جنگ خلق که توسط مائوتسه دون تدوین شده بطور جهانشمول در همه کشورها کاربرد دارد. اما باید طبق شرایط مشخص هر کشور بکار بسته شود و بویژه باید راههای انقلاب در دو نوع کلی از کشورهای جهان یعنی کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه را در نظر گرفت.

مائو مسائل مربوط به انجام انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم را حل کرد. راهی که او برای انقلاب چین ترسیم نمود

معرف خدمتی بیحساب به تئوری و پراتیك انقلاب بوده و بطور پایه ای راهنمای کسب رهائی در کشورهای تحت ستم امپریالیسم است. این بمعنای جنگ درازمدت خلق، محاصره شهرها از طریق دهات، که در آن مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه و ارتش تحت رهبری حزب شکل عمده تشکیلات توده هاست، بسیج دهقانان بویژه دهقانان فقیر، انجام انقلاب ارضی؛ ساختن جبهه متحد تحت رهبری حزب کمونیست جهت انجام انقلاب دمکراتیك نوین علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات و برقراری دیکتاتوری مشترك طبقات انقلابی تحت رهبری پرولتاریا بمنزله پیش درآمد ضروری برای انقلاب سوسیالیستی است که می باید فورا بعد از پیروزی مرحله نخست انقلاب بدان گام گذاشت. مائو تز «سه سلاح معجزه آسا» یعنی حزب، ارتش و جبهه متحد را جلو گذاشت. اینها ابزار لازم برای انجام انقلاب در تمامی کشورها بر طبق شرایط و راه انقلاب مشخص هر یك از آنهاست.

مائوتسه دون فلسفه پرولتری یعنی ماتریالیسم دیالکتیك را تکاملی عظیم داد. او بویژه تاکید کرد که قانون تضاد یعنی وحدت و مبارزه اضداد، قانون اساسی حاکم بر طبیعت و جامعه است. او خاطر نشان کرد که وحدت و همگونی تمامی امور، موقتی و نسبی است. حال آنکه مبارزه اضداد، بی وقفه و مطلق است و همین امر است که گسستهای ریشه ای و جهشهای انقلابی را باعث میشود. او استادانه چنین درکی را در تحلیل از مناسبات بین تئوری و پراتیك بکار بست و تاکید کرد که پراتیك، تنها منبع و هم معیار نهائی سنجش حقیقت است؛ و در رابطه این دو، بر جهش از تئوری به پراتیك انقلابی تاکید نمود. بدین ترتیب مائو تئوری پرولتری شناخت را تکامل بیشتری بخشید. او فلسفه را از طریق فرا گیر کردن، در دسترس توده های میلیونی قرار داد؛ در این ارتباط میتوان از اصل «یك به دو تقسیم میشود» نام برد که در ضدیت با تز رویزیونیستی «دو در یك ترکیب میشود» فراگیر شد.

مائوتسه دون این درك را توسعه بخشید که «توده ها و فقط توده ها نیروی محرکه آفرینش تاریخ میباشند.» او درك متکاملتری از مشی توده ای ارائه داد: «نظرات (پراکنده و نا منظم) توده ها را گرد آورید و متمرکز کنید (از طریق مطالعه آنها را به نظرات متمرکز و منظم تبدیل کنید)، سپس بمیان توده ها بروید و این نظرات را تبلیغ کرده، برایشان تشریح نمائید تا آنکه توده ها آنرا از آن خود دانسته، با آن یکی شده و در عمل پیاده کنند و صحت آنرا در عمل دریابند.» مائو با تاکید بر این حقیقت عمیق که ماده و شعور میتوانند متقابلا به یکدیگر تبدیل شوند، درك متکاملتری از نقش پویا و آگاهانه انسان در تمامی عرصه های تلاش بشری، ارائه داد.

مائوتسه دون مبارزه بین المللی علیه رویزیونیسم مدرن بسرکردگی رویزیونیستهای خروشچفی را رهبری کرد. او از خط ایدئولوژیك - سیاسی کمونیستی در مقابل رویزیونیستهای مدرن بدفاع برخاست و انقلابیون پرولتری راستین را به گسست از رویزیونیستها و ایجاد احزابی متکی بر اصول مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی فراخواند.

مائوتسه دون تحلیلی نافذ از درسهای احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی و کمبودها و دستاوردهای مثبت ساختمان سوسیالیسم در آن کشور بعمل آورد. مائو در عین دفاع از خدمات بزرگ استالین، اشتباهات وی را جمعبندی کرد. او به جمعبندی از تجربه انقلاب سوسیالیستی در چین و مبارزه دو خط درون حزب کمونیست این کشور که مکررا علیه مقرهای فرماندهی رویزیونیستی براه می افتاد، پرداخت. او دیالکتیك ماتریالیستی را در تحلیل از تضادهای جامعه سوسیالیستی استادانه بکار بست.

طبق آموزه مائو، حزب در جریان مبارزه تاریخی برای کمونیسم، همواره - قبل از کسب قدرت، در جریان کسب قدرت و بعد از آن - باید نقش پیشاهنگ را در رهبری پرولتاریا بازی کند. او درك متکاملتری از چگونگی حفظ خصلت انقلابی پرولتری حزب بوسیله مبارزه ایدئولوژیك فعال علیه تاثیرات بورژوائی و خرده بورژوائی در صفوف حزب، و از طریق بازسازی ایدئولوژیك اعضای حزب، و انتقاد و انتقاد از خود و پیشبرد مبارزه دو خط علیه خطوط فرصت طلبانه و رویزیونیستی در حزب، ارائه داد. طبق آموزه مائو، بعد از اینکه پرولتاریا قدرت را کسب نمود و حزب به نیروی رهبری کننده دولت سوسیالیستی تبدیل شد، تضاد میان حزب و توده ها به تبارز فشرده ای از تضادهائی بدل خواهد گشت که مشخصه جامعه سوسیالیستی (بمنزله یك جامعه در حال گذار از سرمایه داری به کمونیسم) هستند.

مائوتسه دون درك پرولتاریا از اقتصاد سیاسی، نقش متناقض و پویای خود تولید و رابطه متقابلش با روبنای سیاسی و ایدئولوژیك جامعه را تکامل بخشید. مائو آموخت که در مناسبات تولیدی، نظام مالکیت نقش تعیین کننده را دارد اما تحت سوسیالیسم باید متوجه بود که مالکیت همگانی هم در محتوا و هم در شکل سوسیالیستی باشد. او بر تاثیر متقابل نظام مالکیت سوسیالیستی و دو جنبه دیگر مناسبات تولیدی یعنی مناسبات بین افراد در روند تولید و نظام توزیع تاکید کرد. مائو این تز لنینیستی که سیاست تبارز فشرده اقتصاد است را توسعه بخشید و نشان داد که در جامعه سوسیالیستی، صحت خط ایدئولوژیك و سیاسی تعیین میکند که آیا پرولتاریا بواقع صاحب ابزار تولید است یا نه. او خاطر نشان کرد که قدرت یابی رویزیونیسم بمعنای قدرت یابی بورژوازی است و با توجه به ماهیت متناقض زیربنای اقتصادی سوسیالیستی اگر رهروان سرمایه داری بقدرت برسند، استقرار مجدد نظام سرمایه داری برایشان آسان خواهد بود.

او تئوری رویزیونیستی نیروهای مولده را عمیقا مورد انتقاد قرار داد و چنین نتیجه گرفت که روبنا، آگاهی، میتواند زیربنا را دگرگون کند و با قدرت سیاسی میتوان نیروهای مولده را تکامل داد. کل این بحث در این شعار مائو تجلی می یابد: «انقلاب را دریابید! بر تولید بیفزائید!»

مائوتسه دون انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی را براه انداخت و رهبری کرد. این انقلاب معرف جهشی عظیم در تجربه اعمال دیکتاتوری پرولتاریا بود. صدها میلیون نفر بپاخاستند تا رهروان سرمایه داری را سرنگون کنند. این رهروان سرمایه داری از درون جامعه سوسیالیستی سر بلند کرده و بویژه درون رهبری خود حزب لانه کرده بودند (افرادی نظیر لیوشائوچی، لین پیائو و دن سیائوپین). مائو پرولتاریا و توده ها را در مصاف علیه رهروان سرمایه داری و تحمیل منافع، دیدگاه و اراده اکثریت عظیم در تمامی عرصه هائی که کماکان (حتی در جامعه سوسیالیستی) ملك طلق طبقات استثمارگر و شیوه تفکر آنها باقی مانده بود، رهبری کرد.

پیروزیهای عظیم انقلاب فرهنگی برای یك دهه از احیای سرمایه

داری در چین جلوگیری نمود و به تحولات عظیم سوسیالیستی در زیربنای اقتصادی و در آموزش و پرورش، ادبیات و هنر، تحقیقات علمی و سایر بخشهای روبنا انجامید. تحت رهبری مائو، توده ها زمینه های رشد سرمایه داری (مانند حق بورژوائی و سه تمایز بزرگ بین شهر و روستا، کارگر و دهقان و کار فکری و کار یدی) را محدودتر کردند.

میلیونها کارگر و انقلابیون دیگر در جریان مبارزه ایدئولوژیك و سیاسی حاد، آگاهی طبقاتی و احاطه خویش بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را بنحوی عظیم عمق بخشیده و در استفاده از قدرت سیاسی توانمندتر شدند. انقلاب فرهنگی بمنزله بخشی از مبارزه بین المللی پرولتاریا به پیش برده شد و صحنه آموزش انترناسیونالیسم پرولتری بود.

در زمینه تامین دیکتاتوری پرولتاریا، مائو رابطه دیالکتیکی بین ضرورت رهبری انقلابی و نیاز به برانگیختن توده های انقلابی از پایین واتکاء بر آنها را درك کرد. بدین ترتیب، تقویت دیکتاتوری پرولتری خود بمعنای گسترده ترین و عمیقترین دمکراسی پرولتری در جهان بود که تا آنزمان نظیر نداشت. در جریان انقلاب فرهنگی رهبران انقلابی قهرمانی چون چیان چین و چان چون چیائو پا بمیدان گذارده و توده ها را در نبرد علیه رویزیونیستها رهبری کردند و بعدها درفش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را در مواجهه با شکست تلخ همچنان در اهتزاز نگهداشتند.

لنین گفت: «فقط آنکس مارکسیست است که قبول مبارزه طبقاتی را به قبول **دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد.**» در پرتو درسها و پیشرفتهای گرانبهائی که طی انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون بدست آمد، این خط تمایز مشخصتر شد. امروز میتوان اظهار داشت فقط آنکس مارکسیست است که قبول دیکتاتوری پرولتاریا را به قبول موجودیت عینی طبقات، تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی، موجودیت بورژوازی در حزب و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر دوران سوسیالیسم تا فرارسیدن کمونیسم بسط دهد. همانطور که مائو قویا اظهار داشت: «ناروشنی بر سر این مسئله به رویزیونیسم می انجامد.»

احیای سرمایه داری که متعاقب کودتای ضد انقلابی ۱۹۷۶ برهبری هواکوفن و دن سیائوپین بوقوع پیوست، بهیچوجه نافی مائوئیسم یا دستاوردهای تاریخی - جهانی و درسهای عظیم انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی نیست. درست برعکس؛ این شکست تاییدی است بر تزهای مائو در مورد خصلت جامعه سوسیالیستی و نیاز به ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا.

انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی بوضوح معرف یك حماسه انقلابی تاریخی - جهانی، یك جهش پیروزمند برای کمونیستها و انقلابیون جهان، یك دستاورد جاودانی است. هرچند هنوز روند کاملی را باید از سر بگذاریم، اما انقلاب فرهنگی درسهای عظیمی برای ما برجا نهاده که از هم اکنون آنها را بکار گرفته ایم. مثلا این نکته که تحول ایدئولوژیك جهت کسب قدرت از جانب طبقه ما، اساسی است.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم: سومین قله کبیر

مائو در جریان انقلاب چین مارکسیسم - لنینیسم را در زمینه های پر اهمیتی تکامل داده بود. اما در کوره انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریائی بود که ایدئولوژی ما جهشی کرد و سومین قله عظیم یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم کاملا به ظهور رسید. از فراز قله رفیع مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم کمونیستهای انقلابی توانستند آموزشهای رهبران کبیر قبلی را عمیقتر از قبل درك کنند و در واقع حتی خدمات قبلی مائوتسه دون معنای عمیقتری یافت. امروز بدون مائوئیسم، مارکسیسم - لنینیسمی وجود ندارد. نفی مائوئیسم یقینا بمعنای نفی مارکسیسم - لنینیسم است.

هر یك از قلل رفیع در مسیر تکاملی ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا با مقاومت سختی روبرو شده و برسمیت شناساندن هر قله فقط از طریق مبارزه حاد و توسط بکاربست آن در پراتیك انقلابی ممکن شده است. امروز جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام میکند که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم باید فرمانده و راهنمای انقلاب جهانی شود.

صدها میلیون توده پرولتر و ستمدیده جهان بطور فزاینده ای به عرصه مبارزه علیه نظام جهانی امپریالیستی و کل ارتجاع کشانده میشوند. آنها در میدان نبرد با دشمن بدنبال درفش خویش می گردند. کمونیستهای انقلابی باید این ایدئولوژی جهانشمول را بکار گیرند، آن را در بین توده ها اشاعه دهند تا برای کسب قدرت سیاسی از طریق قهر آنان را برانگیخته و قوایشان را سازمان دهند. در هر کجا که یك حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی متشکل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی موجود نیست، باید ایجاد شود و هر آنجا که چنین حزبی موجود است باید تقویت شود تا جنگ خلق جهت کسب قدرت برای پرولتاریا و خلق ستمدیده را تدارك دیده، براه انداخته و به پیش برد. ما باید درفش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را برافراشته، از آن بدفاع برخیزیم و از همه مهمتر، آن را بکار بندیم.

ما باید مبارزه خویش برای تشکیل **یك انترناسیونال کمونیستی** تراز نوین مبتنی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را تشدید کنیم. انقلاب جهانی پرولتری بدون حدادی این سلاح نمیتواند به پیروزی دست یابد زیرا همانطور که مائوتسه دون بما آموخت، یا همگی بسوی کمونیسم خواهیم رفت یا هیچکس نخواهد رفت.

مائوتسه دون گفت: «مارکسیسم هزاران حقیقت را شامل میشود اما در تحلیل نهائی همه را میتوان در یك جمله خلاصه کرد: شورش بر حق است.» جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شورش توده ها را نقطه عزیمت خویش قرار میدهد و پرولتاریا و انقلابیون جهان را فرامی خواند که تحت درفش مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم گرد آیند. این ایدئولوژی رهائیبخش و جانبدار می باید در اختیار پرولتاریا و تمامی ستمدیدگان قرار گیرد زیرا فقط این ایدئولوژی است که میتواند شورش توده ها را بسوی محو استثمار چند هزار ساله طبقاتی و آفرینش جهان نوین کمونیستی هدایت کند.

درفش سرخ و کبیر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را هر چه رفیعتر به اهتزاز درآورید!

۲۶ دسامبر ۱۹۹۳
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

جهانی برای فتح ۲۰ - ۱۳۷۴

قطعنامه
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

درباره اوضاع جهانی

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مورخه سال ۱۹۸٤ خاطر نشان کرد که: «جهانی که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت بسرعت از نقطه ترکهایش، شکاف برمیدارد. مناسبات اقتصادی و سیاسی جهان یا بعبارتی «تقسیم بندی جهان» که در جریان و متعاقب جنگ جهانی دوم برقرار شد، دیگر با نیازهای قدرتهای امپریالیستی گوناگون جهت بسط و گسترش «مسالمت آمیز» امپراتوریهای سودشان خوانایی ندارد. جهان شکل گرفته بعد از جنگ جهانی دوم، در نتیجه درگیریهای بین امپریالیستها و بویژه بخاطر مبارزات انقلابی دستخوش تغییرات مهمی بود، اما امروز کل شبکه مناسبات اقتصادی، سیاسی و نظامی آن بزیر سئوال کشیده شده است. ثبات نسبی قدرتهای مهم امپریالیستی... در حال بهم خوردن است. مبارزات انقلابی ملل ستمدیده بار دیگر اوج می یابد و ضربات جدیدی بر نظم جهانی امپریالیستی وارد میکند.... تشدید تضادها سیر نزولی نداشته، بلکه در آینده بسیار تکان دهنده تر و ناگهانی تر از پیش، همه کشورها و مناطق جهان و بخشهائی از توده ها که سابقا دچار رخوت بوده یا از حیات سیاسی کناره گرفته بودند را به گردونه تاریخ جهان وارد خواهد کرد. بنابراین کمونیستهای انقلابی باید آماده شوند و کارگران آگاه و بخشهای انقلابی مردم را آماده کنند و مبارزات انقلابیشان را برانگیزند.»

تحلیلی که بیانیه از بی ثباتی نظم کنونی جهان ارائه داد و فراخوانی که مبنی بر تدارك اضطراری جهت مواجهه با تغییرات و جهشهای ناگهانی در سیر تحولات جهان صادر کرد توسط وقایع جهان به اثبات رسید، هرچند بیانیه نتوانست چرخش اوضاع را به همان شکل که رخ داد، یعنی تلاشی اردوی سوسیال امپریالیسم شوروی و تخفیف رقابت حاد میان دو بلوك امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی که جهان را به آستانه جنگ جهانی کشانده بود، پیش بینی کند.

در چارچوب بحران عمق یابنده نظام امپریالیستی، مشخصات اصلی اوضاع کنونی جهان چنین است: بپاخیزی مبارزات ملل ستمدیده جهان بویژه دستاوردهای شکوهمند جنگ خلق در پرو، ظهور طغیانهای توده ای حتی در دل هیولاهای امپریالیستی. ظهور مجدد امپریالیسم آمریکا بعنوان تنها سر ژاندارم نظم امپریالیستی، مداخله و تجاوز امپریالیستی علیه ملل ستمدیده، تشدید استثمار و حمله به توده ها در ملل تحت ستم و حتی خود کشورهای سرمایه داری و شکل گیری صف بندیهای جدید میان قدرتهای امپریالیستی.

خیالات خام امپریالیستی مبنی بر «نظم نوین جهانی»

تلاشی اردوگاه شوروی امپریالیستی در واقع تبارز مهمی بود از بحران وخیم گریبانگیر کل نظام امپریالیستی، که اتحاد شوروی یك رکن بزرگ آن بود. در فردای فروپاشی اردوگاه شوروی، امپریالیستهای آمریکائی با تفرعن تحمیل یك «نظم نوین جهانی» را اعلام کردند. جهت خوشایند کردن این نظم «نوین» برای دنبله روانشان در آمریکا و ساده لوحان، امپریالیستهاآنرا در لفافه عباراتی چون «احترام به قوانین بین المللی» و «عصر جدید صلح، دمکراسی»، «مبارزه با استبداد و دیکتاتوری» و حتی «حقوق بشر» پوشاندند. قدرتهای امپریالیستی که تا همین دیروز گلوی یکدیگر را می جویدند، نمایشی عاشقانه براه انداختند. سازمان ملل متحد و دیگر نهادهای جهانی امپریالیستها بعنوان پاسداران «عصر جدید صلح جهانی» معرفی شدند. امپریالیستها امیدهای شیرینی داشتند که ماهیت واقعی فروپاشی بلوك سوسیال امپریالیستی شوروی را بپوشانند و از این واقعه برای ربودن سلاح ایدئولوژی انقلابی کمونیسم از دست توده ها سود جوئی کنند. نظریه پردازان آنها همدوش با مرتجعین و رویزیونیستهای رنگارنگ یك تعرض ضدانقلابی را آغازیدند و اعلام کردند، آرمان کمونیستی دست یافتن به جهانی عاری از استثمار، مرده است. و حتی مدعی «پایان تاریخ» شدند. امپریالیسم، ارتجاع و رویزیونیسم به لاف زنی پرداختند تا بیرق پوسیده و رنگ و رو رفته «دموکراسی»، این حاکمیت غیر انسانی و خونخوار سرمایه را به هوا بلند کنند و آن را بعنوان تنها آلترناتیو عرضه نمایند. این بدون شك یك توطئه تبهکارانه بود، اما نتایج زشت و خونینش عریانتر از آن بود که بتوان پنهان کرد.

اولین پرده نمایش نظم «نوین» جهانی تجاوز سبعانه آمریکا به عراق بود که به کمك سایر قدرتهای امپریالیستی و همراه با نسخه امروزی «لژیون سربازان خارجی» متشکل از سربازان کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، انجام شد. هدف از اینکار ایجاد امپراتوریها و ارعاب و به انقیاد واداشتن ستمدیدگان بود. اما همین کار کمك کرد که نقاب «صلح طلبی» آنها پاره پاره شود و این تجربه بار دیگر ثابت کرد که رژیمهای کمپرادور در کشورهای تحت سلطه هرگز نمیتوانند ضرباتی قاطع و سازش ناپذیر بر اربابان امپریالیستشان وارد آورند. امپریالیستها نمایش خلع سلاح براه انداختند اما صلح هرگز از مجالس ضیافت این خون آشامان حاصل نمیشود. علیرغم عقد همه این توافقنامه ها و پیمانها، امپریالیستها بویژه آمریکا و روسیه



امپریالیستی کنونی همچنان زرادخانه های مرگباری، با ظرفیت نابود کردن چندباره جهان، در اختیار دارند. امپریالیستها دم از عصر جدید «توسعه و همکاری» میزنند اما این فقط به تشدید استثمار حاد توده ها در کشورهای تحت سلطه و در خود کشورهای امپریالیستی، یعنی به فلاکت بیشتر مولدین واقعی انجامیده است. در کشورهای بلوك شوروی سابق، منجمله در روسیه، حاکمیت عریان سرمایه بطور فزاینده پرده های توهم را میدرد و رویای خوشبختی و رشد عاری از بحران را نقش بر آب میکند. رویاهای امپریالیستهای غربی مبنی بر فائق آمدن بر بحران نیز تبدیل به کابوس شده است چرا که بیش از پیش در این گرداب به پایین رانده میشوند و هر کجا دست به فتنه گری میزنند پاسخ میگیرند. امروز آنها حتی در کشورهای خود آماج خشم ستمدیدگان هستند. سیر تند وقایع بار دیگر بر بی ثباتی اوضاع جهانی تاکید میگذارد. بوق و کرنای تعرض ارتجاعی که همین چند سال پیش گوشها را کر میکرد به خاموشی می گراید. هر روز تعداد بیشتری از توده ها در چار گوشه جهان بصفوف مقاومت، شورش و انقلاب می پیوندند. آنها هر چه بیشتر به ورشکستگی رویزیونیستهای خوار بی میبرند و ظهور قدرت سرخ در کوه های رفیع پرو را خوشامد میگویند و راه های قدرتمندتری برای ضربه زدن به ستمگران جستجو میکنند.

«آشوب عظیم» خوبست

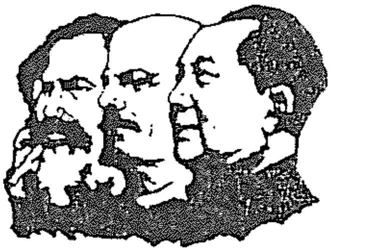
همانطور که مائوتسه دون رهبر کبیر پرولتاریای جهانی بما آموخته، امپریالیسم همیشه سنگهای بزرگی برای پرتاب بسوی ستمدیدگان برمیدارد، اما دست آخر روی پای خودش می اندازد. این کاملا وصف الحال اوضاع کنونی جهان است. لاف زنیهای امپریالیستها پیرامون نظم «نوین» جهانیشان و سیر وقایع بدون شك ثابت کرده که از این نظام آدمخوار ذره ای هم امید خیر نباید داشت. نهادها، نوکران مرتجع و مهره های رویزیونیست آنها بیش از پیش افشاء میشوند. جنگ خلق در پرو مناطق آزاد شده ای را بوجود آورده که بار دیگر طبقه ما در آنجا قدرت خلق را برقرار کرده است. در کشورهای تحت سلطه یا بعبارتی «مراکز توفانی» انقلاب جهانی، مبارزه و مقاومت توده ها علیه امپریالیسم و نوکران مرتجعش اوج می یابد. آنها رهبران خودفروخته و قدیمی را کنار میزنند. نسلهای نوین وظیفه به پیش راندن مبارزه را بدوش میگیرند. جوشش و قیام بدرجات گوناگون در میان تمامی بخشهای ستمدیدگان، بین زنان، جوانان و تحتانی ترین اقشار توده ها که قرنها اسیر اشکال متنوع و هیولائی ارتجاع بوده اند، وجود دارد. بتازگی، امپریالیسم آمریکا، این قلدر نفرت انگیز، در خاك خود سیلی جانانه ای از جانب قربانیان ستم طبقاتی و نژادی اش خورده است. نیزه های تیز توده های ستمدیده در کشورهائی که امپریالیستها جرات تجاوز به آنها را بخود میدهند پیکر این ببرهای کاغذی را نشانه میرود. موج عظیم «آشوب انقلابی» در حال شکل گیری است و این امر خوبیست.

همه تضادهای اصلی یعنی تضاد بین ملل ستمدیده و قدرتهای امپریالیستی، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی، و تضاد میان قدرتهای امپریالیستی، در پرتو بحران عمق یابنده نظام جهانی امپریالیستی دستخوش تغییراتی هستند. در این میان، تضاد بین ملل ستمدیده و قدرتهای امپریالیستی، و بنحوی حائز اهمیت هرچند تبعی، تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی در حال تشدید است. تلاشی اردوگاه امپریالیستی شوروی تضاد درون امپریالیستی را نسبت به قبل تخفیف داده است. اما تبانی میان امپریالیستها مبتنی بر رقابت است و امروزه میتوان آن را در تغییر صف بندیها و رقابت جوئی های جدید میان قدرتهای امپریالیستی در مواجهه با بحران عمق یابنده نظامشان و مبارزات رشد یابنده مردم، مشاهده کرد.

بقول بیانیه سال ۱۹۸۴ در زمانه ای که دورنماهای بینظیری برای انقلاب در حال شکل گیری هستند، «باید هشیاری انقلابی خویش را بالا برده و آمادگی سیاسی، ایدئولوژیك، تشکیلاتی و نظامیمان را جهت بهترین استفاده از فرصتهای موجود در خدمت به منافع طبقه خویش و کسب پیشرفته ترین مواضع ممکن برای انقلاب جهانی پرولتری، افزایش دهیم.» وجود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب مائوئیست متحد در آن، شالوده قدرتمندی را برای دستیابی به این هدف فراهم کرده است. باید این هدف را متحقق کرد. خاصه آنکه کمونیستها باید سلاح مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را در کف میلیونها توده ستمدیده قرار دهند، در جریان مبارزه بیرحمانه علیه اشکال رنگارنگ و کهنه و جدید رویزیونیسم آن را حفاظت کنند، احزاب مائوئیست را در کشورهائی که هنوز حزب مائوئیستی موجود نیست ایجاد کرده و هر آنجا موجودست آن را تقویت کنند تا جنگ خلق را جهت نابودی قطعی امپریالیسم و ارتجاع و پیشروی بسوی آینده شکوهمند کمونیستی تدارك ببینند، آن را براه بیندازند، گسترش دهند و به پیروزی برسانند.

۲۶ دسامبر ۱۹۹۳

قطعنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی



در حمایت از جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو و در دفاع از جان صدر گونزالو

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از ابتدای تشکیل خود، از حضور حزب کمونیست پرو در صفوف خویش احساس غرور کرده و جنگ افتخار آمیز خلق تحت رهبری این حزب را پیشروترین مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع در جهان امروز محسوب داشته است.

نیروهای مسلح خلق پرو که در ماه مه ۱۹۸۰ با واحدهای کوچك كار خود را آغاز کردند، تحت رهبری حزب کمونیست پرو به دریای خروشان مبارزه طبقاتی بدل گشته اند. حزب کمونیست پرو با اتکاء به توده ها بویژه دهقانان فقیر، و با پیروی از راه محاصره شهرها از طریق دهات و بی هراس از قربانیها و دشواریها، مبارزه ای را رهبری کرده که به کسب پیروزیهای عظیم، برقراری حاکمیت خلق در مناطق وسیع روستایی و گذر به مرحله تعادل استراتژیك در جنگ با رژیم ارتجاعی انجامیده است.

حزب کمونیست پرو با اطمینان مطلق به پیروزی نهایی انقلاب دمکراتیك نوین بعنوان پیش درآمد انقلاب سوسیالیستی در پرو و تبدیل کشور به یك منطقه پایگاهی برای پیشرفت انقلاب جهانی و پیروزی نهایی کمونیسم جهانی نبرد کرده است.

انقلاب در پرو نیز مانند هر پدیده ای در طبیعت و جامعه تکاملی مستقیم الخط نداشته است. این انقلاب از دل مبارزه ای دشوار، در مواجهه با ضد حمله های وحشیانه دشمن و از مسیری پر پیچ و خم پیشروی کرده است. این پروسه به آبدیده و پولادین کردن حزب خدمت کرده و آنرا بیش از پیش قادر ساخته که انقلاب را تا کسب پیروزی به پیش برد.

پیشرفتها و پیروزیهای جنگ خلق گواه رهبری مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی صدر گونزالو و کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو است. حزب کمونیست پرو تحت رهبری صدر گونزالو و با بکاربست خلاقانه مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم به اوضاع مشخص آن کشور نه فقط قادر شده انقلاب پرو را پیشرفت دهد بلکه خدمات مهمی به تعمیق درك انقلابیون پرولتر سراسر جهان نموده است.

در سپتامبر سال ۱۹۹۲ صدر گونزالو توسط رژیم ارتجاعی و به کمك امپریالیسم آمریکا دستگیر شد. از زمان دستگیری صدر گونزالو، کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از فراخوان «زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!» پیروی کرده است. صدها هزار کارگر، دهقان، روشنفکر انقلابی و نیروهای مترقی در قاره های گوناگون در یك کارزار قدرتمند و هماهنگ بین المللی شرکت جسته اند. صدر گونزالو با فراخوان انقلابی تکان دهنده ای که از زندان صادر کرد به خلق روحیه بخشید و زندانبانانش را میخکوب نمود. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بار دیگر عزم خویش در پیشبرد مبارزه تا به آخر جهت دفاع از جان صدر گونزالو را اعلام می کند.

امروز انقلاب پرو در جریان پیشروی بسوی کسب قدرت سراسری با مصافهای جدید روبرو است. حزب کمونیست پرو که به ایدئولوژی شکست ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم مسلح بوده و در جریان ۱۳ سال جنگ انقلابی آبدیده شده است، ثابت کرده که قادر است با هر نوع حمله دشمن مقابله کند و آنرا شکست دهد، از هر اوضاع جدیدی که به ظهور رسد تحلیل صحیح بعمل آورد و بر آن اساس فعالیتش را ادامه دهد، در اصول استوار و در تاکتیکها انعطاف پذیر باشد، و برای کسب پیروزی بر کلیه دشواریها فائق آید.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عهد می کند به پشتیبانی خلل ناپذیر از کارزار دفاع از جان صدر گونزالو، از حزب کمونیست پرو و رزمندگان قهرمان جنگ خلق، و از توده های مبارز پرو ادامه دهد.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۲۶ دسامبر ۱۹۹۳

جهانی برای فتح ۲۰ - ۱۳۷۴

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم



امضاء کنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سازمانهای شرکت کننده در این جنبش

حزب کمونیست سیلان (مائوئیست)
حزب کمونیست افغانستان
حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست)
حزب کمونیست پرو
حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست)
گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی
سازمان کمونیستی مارکسیستی - لنینیستی تونس
حزب کمونیست نپال (مشعل)
حزب کمونیست نپال (مرکز اتحاد)
گروه پرچم سرخ نیوزلند
حزب پرولتری پوربابنگلا (بنگلادش)
سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا)
گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا
حزب کمونیست انقلابی، آمریکا
اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام کرده که حزب کمونیست نپال (مرکز اتحاد) بعنوان یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش پذیرفته شده است.

کمیته مرکزی بازسازی، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) خود را منحل کرده است. در جنبش ما کماکان نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست از هند حضور دارند که برای اتحاد مجدد مبارزه میکنند.

اتحادیه کمونیست انقلابی (جمهوری دمینیکن) منحل شده است.

علاوه بر اسامی فوق که بطور علنی اعلام شده، شماری از سازمانهای دیگر نیز هستند که در همکاری نزدیک با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، هدف این جنبش و ایجاد و تحکیم تشکل پیشاهنگ کمونیستی را دنبال میکنند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است: عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی (دو نسخه چاپ آمریکا و هند)، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوجاراتی، هندی، ایتالیائی، ژاپنی، کانادائی، کردی، مالایائی، نپالی، پنجابی، اسپانیائی (چهار نسخه چاپ کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، تامیلی و ترکی.
سند زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم نیز به بسیاری از زبانهای فوق الذکر موجود است. این اسناد را میتوانید به نشانی زیر سفارش دهید:

BCM RIM, WC1N 3XX, LONDON, U.K.

بهای بیانیه معادل: دو پوند انگلیس - بهای زنده باد م - ل - م معادل: یك پوند.
هزینه پست: یك پوند.

کسب قدرت را در بحبوحه جنگ خلق سازمان دهید!

سند پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

گزیده ای از سند مهم پلنوم دوم کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو که در سال ۱۹۹۱ برگزار شد. این سند نحوه تکامل جنگ خلق از مسیری پر پیچ و خم را نشان میدهد - جهانی برای فتح

نشست مقدماتی

..در مورد شرایط مشخص. ما واقعیات را می دانیم. مسئله، تحلیل صحیح و آموختن از آنهاست. یکبار دیگر روشن شد که حزب و رهبرانش و مشخصا و عمدتا صدر گونزالو میدانند که چگونه کشتی را از دل توفان و آبهای پر تلاطم هدایت کنند. صدر مائو بما می آموزد که هر پیشرفتی، عدم تعادل ایجاد میکند. عدم تعادل و مبارزه، اموری مطلق هستند. نتیجتا باید یاد بگیریم که با عدم تعادل دست و پنجه نرم کنیم. این به چه معناست؟ اگر ما قانونمندی هر فرایندی، خواه پیچیده باشد خواه ساده را بفهمیم، میتوانیم به آن برخورد کرده و این قوانین را برای تغییر واقعیت در جهت منافع پرولتاریا و خلق و در خدمت انقلاب بکار گیریم. دورنمای پر شکوه کسب قدرت توسط ما، عمل نهائی در انجام انقلاب دمکراتیک خواهد بود؛ و ما فورا انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهیم کرد. این دوره گذار که با خون و پیروزی رقم خواهد خورد، دوره عدم تعادلی عمیق خواهد بود؛ حتی پس از کسب قدرت با مشکلات و تندبادهای عظیمی مواجه خواهیم شد. بنابراین اوضاعی از این دست، ما را تقویت میکند. کمونیستها بدین شکل در گذر از تلاطمات و مشکلات آبدیده میشوند؛ در آرامش هرگز کسی آبدیده نمیشود. میگویند که هر زن یا مردی که تا پایان راه تاب آورد، شاهد پیروزی را در آغوش میکشد. و ما میدانیم که چگونه تا به آخر تاب آوریم زیرا ایدئولوژی حقیقی از آن ماست: مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو. این ایدئولوژی، روح و جسم ما را به حقیقت انکارناپذیر مسلح میکند. عدم تعادل، هر چه سطحی و چه عمیق، ما را شکل داده و آبدیده و پولادین میسازد. صدر مائو گفت: «در روزهای سخت باید موفقیتهایمان را در نظر داشته باشیم، آینده درخشانمان را ببینیم و بر شجاعت خویش بیفزائیم. امروز کمونیسم در اکناف جهان و نیز در کشور ما، تحت حمله سگان زنجیری امپریالیسم و پیروان اربابان رویزیونیست خارجی قرار دارد. چه چیزی را باید بکار بندیم؟ مائوئیسم؛ کارزار مارکسیست - لنینیست - مائوئیستی، اندیشه گونزالوئی را براه اندازید تا کارزار پلید ضد انقلابی امپریالیسم و رویزیونیسم را درهم شکنیم. حزب ما در مقطع جدید جنگ قرار دارد. این مقطعی بالاتر، پیچیده تر و پیروزمندانه تر است؛ شرایط مشخص پلنوم حاضر این امر را منعکس میکند. آنچه پیش آمده فقط بخشی از عدم تعادل است که ما را برای مقاطع واقعا پیچیده آماده می کند که هر انقلابی باید از آن عبور کند. کمونیسم بما می آموزد که برای مواجهه با شکستها باید آماده شویم. صدر مائو میگوید هرکس که پیروزیها و شکستها را نمی فهمد، جنگ را نمی فهمد...

مسائل استراتژی نظامی: «جنگ طولانی و سه مرحله آن»

«سه مرحله مشخص جنگ درازمدت خلق در پرو. تعادل استراتژیک و تدارک برای ضد حمله: دشمن سعی میکند مواضعی که از دست داده را دوباره بدست آورد تا نظامش را حفظ کند. حزب، تعرض استراتژیک را از طریق «سازماندهی کسب قدرت» تدارک می بیند. ارتجاع نیاز دارد که جنگ خلق و حزب را نابود کند، در حالیکه خلق باید کسب قدرت را سازمان دهد.»

به همه مراحل جنگ درازمدت خوب توجه کنید. صدر مائو می آموزد که جنگ خلق از سه مرحله عبور میکند: تدافع استراتژیک، تعادل استراتژیک، و تعرض استراتژیک.

این تئوری منحصر به جنگ ضد ژاپنی نبوده، بلکه بخشی لاینفك از تئوری جنگ خلق است. ما باید ببینیم که ویژگیهای این مراحل چگونه در جنگ خلق ما انعکاس می یابد، و هر یك از این مراحل چه صفات مشخصه ای بخود میگیرد.

معین کردن، در واقعیت اثبات نمودن و در اینجا تایید رسمی اینکه ما در دومین مرحله جنگ خلق یعنی در مرحله نوین تعادل استراتژیك هستیم، حائز کمال اهمیت است. صدر مائو، تعادل استراتژیك را مرحله ای تعریف میکند که دشمن و همینطور نیروهای انقلابی خود را برای نبردهای تعیین کننده که در مرحله تعرض استراتژیك انجام میگیرد، آماده میکنند. مائو در بند ۳۷ از «درباره جنگ طولانی»، در اشاره به دشمن میگوید: «آنها سعی میکنند از مناطق اشغال شده دفاع کنند.» او در اشاره به نیروهای انقلابی میگوید: «جنگ چریکی ما در مرحله اول بشدت توسعه میابد و مناطق پایگاهی بسیاری مستقر خواهد شد که بطور جدی از تثبیت مناطق اشغال شده در دست دشمن جلوگیری میکند؛ بنابراین در مرحله دوم جنگهای گسترده ای رخ خواهد داد.» او چنین ادامه میدهد: «مدت این مرحله به درجه تغییر در تناسب قوای ما و دشمن و تغییر در اوضاع بین المللی بستگی دارد...این مرحله دوم، مرحله انتقالی کل جنگ است. این پر تلاش ترین دوره و نیز دوره محوری خواهد بود.»

ما مشخص کرده ایم که: «تعادل استراتژیك و تدارك برای ضد تعرض، بدان معناست که دشمن سعی میکند مواضع از دست رفته را برای دفاع از کل نظام را دوباره بدست آورد؛ حزب تعرض استراتژیك را برای «سازماندهی کسب قدرت» تدارك می بیند. ارتجاع نیاز دارد که جنگ خلق و حزب را نابود کند، در حالیکه خلق باید کسب قدرت را سازمان دهد.» ما فکر میکنیم که با توجه به تکامل جنگ خلق ما و اوضاع ضد انقلاب، این نکات، وجه مشخصه طرفین

جهانی برای فتح ۲۰ - ۱۳۷۴

متخاصم هستند. ارتجاع پرو باید در تمام سطوح و عمدتا به لحاظ سیاسی «مواضع از کف داده را باز پس گیرد»؛ جائیکه ما خلاء قدرتی ایجاد کرده ایم، قدرت نوین را ساخته ایم، ما کمیته های خلق و مناطق پایگاهی را داریم و اعمال قدرت میکنیم. حتی در شهرها، ما اعتصاب مسلحانه اعلام میکنیم و توده ها به ندای حزب پاسخ مثبت میدهند. مرتجعین می بینند که دست دولت کهنه به بسیاری از مناطق روستایی نمی رسد و در سایر بخشها نیز نمیتواند اعمال حاکمیت کند؛ و بدتر آنکه، توده های تحتانی که در اعماق بسر می برند و خلق در کلیت خود، هر چه بیشتر احساس میکنند که دولت کهنه نیازهای ابتدایی در زمینه خوراک، بهداشت و آموزش و پرورش را برآورده نمیکند. ما باید به این امور روشنتر توجه کنیم. دولت کهنه از سر تا پا فاسد شده، قادر نیست به عملکردهای مشخص خود دست بزند؛ دولتی که نتواند نقشش را بازی کند در چشم توده ها مشروعیت خود را از دست میدهد و ضعیف میشود. رژیم کنونی، حکومت جدیدی که دولت کهنه را رهبری میکند، نماینده بورژوازی بزرگ، عمدتا بورژوازی کمپرادور و ملاکان بوده و تا مغز استخوان هوادار امپریالیسم یانکی است. این رژیم نسبت به رژیم قبلی در شرایط بدتری قدرت را بدست گرفته است؛ خیلی بی اعتبارتر است. اکثریت مجلس را با خود ندارد. حزب خود را ندارد. به اصطلاح «کامبیو ۹۰» یك جریان منسجم نیست. بطور مثال سران دولت کهنه بطور فزاینده ای تابع قدرت فزاینده قوه مجریه می شوند؛ قوانین مهم از طریق فرامین دیکته میشود. آنها از زمان اولین کابینه «بلونده» اینگونه حکومت کرده اند و این برخلاف بخش ۲۰ از بند ۲۱۱ قانون اساسی خودشان است. مجلس از حق قانون گذاری و نظارت بر بودجه محروم گشته است. فوجیموری از زمان روی کار آمدنش، قوه قضائیه را مرتبا مورد حمله قرار داده است و بطور روزمره قوانین و مقررات و قانون اساسی خودشان آشکار زیر پا گذاشته میشود. تضادهای میان فراکسیونها و دسته بندیهای بورژوازی بزرگ در بحبوحه تبانی ها و رقابتها عمیقتر گشته است. آنها نمیتوانند و نخواهند توانست بحران اقتصادی را حل کنند. این بحران بدتر از اینها خواهد شد. جنگ ضد چریکی آنها، جنگی است که در آن اسیر نمیگیرند. قتل عام است. جنگی است که دشمن کینه اش را علیه خلق خالی میکند. قوای مسلح کشتار میکنند و حتی به باصطلاح پایه ای ترین حقوق بشر هم احترام نمی گذارند. دو سوم از مساحت کل کشور تحت حکومت نظامی است. و حزب کمونیست پرو از طریق جنگ خلق، بسیاری از مناطق که عمدتا روستایی است را تحت کنترل و نفوذ خود دارد. بعلاوه، حزب در خارج کشور هم فعالیت دارد و جنگ خلق پرو بازتاب بین المللی یافته است. بطور خلاصه دولت دشمن با خطر جدی روبروست.

تنها راهی که دشمن میتواند برای حفظ دولت خود، مواضع سیاسی و نظامیش را باز پس گیرد آن است که ما را نابود کند. نگاهی به بررسی های جدی که در مورد جنگ خلق در پرو صورت گرفته و حتی ساده انگارانه ترین اظهار نظرات درباره جنگ خلق، مثلا حرفهای «والنسیا» نماینده آیاکوچو در مجلس، نشان میدهد که آنها به نبود و یا ضعف دولت کهن اشاره دارند. باید اضافه کنیم که مقامات قدیمی پی در پی استعفاء میدهند.

از زمان کنگره، ما نقشه کسب قدرت را کشیده ایم و کسب قدرت را سازمان داده ایم. تعادل استراتژیك یك واقعیت سیاسی است نه صرفا یك شعار. ما داریم کسب قدرت را سازمان میدهیم. چرا چنین کاری بطور عاجل در این مقطع مطرح شده است؟ ما تا بحال از چهار مرحله در جهش از جنگ چریکی به جنگ متحرك عبور کرده ایم، و این نشانگر چگونگی تکامل این فرایند است. مسئله اینست که اگر آنها ما را از میان نبرند، ما آنها را نابود میکنیم. مرتجعین نیاز دارند که جنگ خلق را نابود کنند؛ ما نیاز داریم که کسب قدرت را سازمان دهیم. زمانی که سخنگویانی نظیر «رائول گونزالس» میگویند: «هنوز دیر نشده»، نشان میدهند که ارتجاع این حقیقت را درك میکند. اظهاریه وی در شماره آخر مجله «جستیون» بچاپ رسیده است. ارتجاع نقشه نابودی ما را میکشد، اما تردید مثل خوره روح آنها را میخورد. بدین خاطر «موسسه دفاع قانونی» اظهار میکند که این امکان قبل از پایان دوره ریاست جمهوری «فوجیموری» موجود است. بعلاوه ژنرالهایی مانند «آرسینی یگاس»، «رنخیفو» و «خاراما» علنا اعلام میکنند که حزب دارد کسب قدرت را سازمان میدهد. برسمیت شناختن این موضوع بعنوان یك واقعیت عینی از جانب آنها، خود کاملا گویا است.

توجه کنید که در اینجا ما سازمان دادن کسب قدرت را فقط وظیفه حزب نمیدانیم. این کار، وظیفه خلق هم هست. موقعیت حزب و وضعیت انفجاری فزاینده توده ها که بدرستی و بحق در برنامه ما مورد تحلیل قرار گرفته و مشخص شده، از نزدیك بهم مرتبطند. هیچ نقطه جدائی ندارند. اگر که ما به «سه مبنا و سه رهنمود» نگاه کنیم، نمونه دیگری را می یابیم: «ارتش چریکی خلق را تقویت کنید و بخصوص نیروهای عمده را بسازید»، «قدرت نوین را توسعه دهید و کمیته های علنی خلق را بسازید»؛ از این سه، جنبه هدایت کننده با «تقویت ساختمان حزب و تربیت کادرها» است که به حزب اشاره دارد. همچنین «تدارك تعرض استراتژیك از طریق سازماندهی کسب قدرت» را بعنوان بخشی از تعادل استراتژیك خاطر نشان میکنیم.

همه این عناصر، به یك واقعیت سیاسی اشاره دارند. ما اصرار داریم که این یك واقعیت مادی است که در عینیت، در عمل، در جامعه، در مبارزه طبقاتی کشور ما، در جنگ خلق وجود دارد و ما آن را بصورت نظریه ها منعکس میکنیم. این واقعیت را به توده ها بشناسانید و خود آن را درك کنید: ما وارد مرحله تعادل استراتژیك شده ایم.

«سه مرحله جنگ در جنگ انقلابی داخلی و جنگهای ضد امپریالیستی مقاومت خصائل متفاوتی دارند. در اولی دفاع استراتژیك طولانی تر است و از جنگ چریکی به جنگ متحرك که عمده است گذر میکند.»

نکته اینجاست که سه مرحله جنگ خلق فقط منحصر به جنگ مقاومت ضد امپریالیستی نبوده، بلکه در همه اشکال مشخص جنگ خلق مثلا در نمونه جنگ داخلی انقلابی ما و در هر دوره از جنگ خلق واقع میشود. این بخشی از تئوری عمومی جنگ خلق است. بکاربست این مسئله منحصر به جنگ ضد ژاپنی در چین نیست. لذا ویژگیها ی مراحل مختلف فرق میکنند. آنها در دوره جنگ داخلی به یك شکل ظاهر میشوند و در دوره جنگ مقاومت ضد امپریالیستی به شکلی دیگر. در جنگ داخلی، دوره دفاع استراتژیك انقلاب طولانی تر بوده و همچنین گذار از جنگ

چریکی به جنگ متحرک را در برمیگیرد که دومی عمده است. سوم، با در نظر گرفتن آنچه صدر مائو در زمینه «دفاع استراتژیک و تعرض استراتژیک در جنگ چریکی» بما آموخته و در صفحه ۳۹۰ از سند نشست مقدماتی پلنوم دوم بدان پرداخته ایم، کلیه نبردها و کارزارها دربرگیرنده تعرض و دفاع است.

سه مرحله جنگ طولانی، در هر دوره صفات مشخصه خود را دارد. مثلا، دفاع در جنگ ضد امپریالیستی متفاوت است. در آن جنگ، دفاع مرحله کوتاهی است. در جنگ داخلی، چنین نیست. امروزه جنگ ما، جنگ داخلی بوده و از تدافع استراتژیک به تعادل استراتژیک گذر کرده ایم. بنابراین اگر تجاوز نظامی مستقیم امپریالیستی اتفاق بیفتد، در تضاد عمده تغییر ایجاد می کند و ماهیت جنگ از جنگ داخلی به جنگ ضد امپریالیستی تغییر می یابد. یعنی به جنگی ملی تبدیل میشود که طی آن توده های خیلی بیشتری در انقلاب شرکت خواهند کرد. اکثریت متحد خواهند شد. بطور مثال اگر پنج هزار یا بیست هزار نفر با تجهیزات کامل به کشور تجاوز کنند، این یک تعرض قدرتمند و خونین امپریالیستی خواهد بود که امر عقب نشینی از جانب ما را الزام آور میکند. ما به دفاع گذر می کنیم؛ اما این دفاع از آنچه که در جنگ داخلی اتفاق افتاد، یعنی زمانیکه جنگ خلقمان را شروع کردیم، کوتاهتر خواهد بود. مضافا، مرحله جدید دفاع مشابه مرحله دفاع گذشته نخواهد بود. شرایط ما برای کسب قدرت، مساعدتر از دوره آغاز مبارزه مسلحانه خواهد بود. اگر جنگ مقاومت ضد امپریالیستی در مرحله تعادل استراتژیک اتفاق بیفتد، ما دفاع استراتژیک معینی را از سر گذرانده و از طریق تعرض و دفاع پی در پی و گسترده تر به تعرض استراتژیک و کسب قدرت میرسیم. ممکنست امپریالیسم هنگامی دست به مداخله بزند که ما در تعرض استراتژیک هستیم. آنگاه نیز برای مدتی به دفاع استراتژیک خواهیم رفت. اما این مسئله الزاما کوتاه خواهد بود و ما به تعرض باز خواهیم گشت. دفاع در جنگ داخلی مانند جنگ ضد امپریالیستی نیست. در جنگ ضد امپریالیستی، تعرض امپریالیستی مخرب، قدرتمند و خونین بوده و یک دفاع استراتژیک را درون تعادل استراتژیک یا تعرض استراتژیک ایجاد میکند. دفاع های استراتژیک با هم مشابه نبوده و هر کدام استراتژی مشخص خود را دارد؛ در همه از عملیات تعرضی استفاده میشود اما همواره صفات مشخصه خود را دارند. اما دفاع استراتژیک در جنگ ضد امپریالیستی کوتاهتر است؛ زیرا تغییر تضاد عمده و خصلت جنگ، اکثریت وسیعتری از مردم را بشکل عمیقتر و مستحکمتر متحد کرده و همزمان حمایت بین المللی رشد می یابد و قدرتمندتر میشود.

تغییر دیگری که اینک در حال وقوع است، پا گرفتن جنگ متحرک از دل جنگ چریکی است. جنگ متحرک، شکل عمده جنگ خواهد بود؛ اما تنها شکل نخواهد بود. طی دوره آتی، جنگ چریکی بعنوان شکل اساسی جنگ باقی خواهد ماند.

«خصلت طولانی جنگ از روابط متقابل اوضاع سه گانه منتج میشود: ۱- اوضاع ما؛ ۲- اوضاع دشمن؛ ۳- اوضاع بین المللی. **عامل سوم در حال حاضر و در آینده نزدیک مسئله ساز است.** اما جدا از این واقعیت که انقلاب در نتیجه عملکرد ضدانقلاب بیشتر رو خواهد آمد و خصلت خود را بعنوان روند عمده بنمایش خواهد گذاشت، **مسئله عمده اتکاء به نیروی خود و کسب قدرت در خدمت به گسترش انقلاب جهانی است.** ما به تکامل انقلاب سوسیالیستی خویش، ساختمان سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا ادامه خواهیم داد.»

از اوضاع سه گانه ای که برشمردیم، اوضاع بین المللی مسئله است. اما عمده، خود مائیم. ما به کسب قدرت سراسری نزدیکیم. کسب قدرت توسط حزب در خدمت به انقلاب جهانی پرولتری انجام خواهد شد. سپس ما فورا به انقلاب سوسیالیستی گذر میکنیم؛ آن را بنا می نهیم و تکامل می دهیم؛ و نیز دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر کرده و از آن دفاع میکنیم تا اینکه با گذر از انقلابات فرهنگی به کمونیسم برسیم.

عامل بین المللی، اگر چه عمده نیست اما اساسی است. ما باید بفهمیم که اگرچه وضع حاضر مسئله ساز است، اما انقلاب در آینده بسیار نزدیک ماهیت خود را بعنوان روند عمده بنمایش خواهد گذاشت. ضدانقلاب، خود به رو آمدن این واقعیت دامن میزند. ما میتوانیم پیروز شویم، بی آنکه انقلاب در سطح جهانی در حال تعرض باشد. برخی میگویند: «ما چطور میتوانیم به تنهائی در این جهان به پیروزی برسیم؟» همانطور که صدر مائو میگوید، آنها نمیتوانند ببینند که مسئله عمده اتکاء به نیروی خود است؛ اینست راه پیشروی: اینست عامل تعیین کننده. این امر خود ضرورتا اوضاع بین المللی را شتاب خواهد بخشید....

«**کارزارهای محاصره و سرکوب. ضد کارزارها، شکل عمده است. ما در بحبوحه این ضد کارزارها و با گسترش و تکامل آنها، و عمدتا با حفظ ابتکار عمل، به مرحله تعادل استراتژیک رسیده ایم. ما هیچ شکست سختی متحمل نشده ایم و خود را برای جلوگیری از این امر آماده میکنیم. اما اگر چنین چیزی اتفاق بیفتد (که این مستلزم یک اقدام مهم، مستقیم یا غیر مستقیم، از سوی امپریالیسم آمریکاست)، در متن دورنمای توسعه جنگ خلق علیه امپریالیسم یانکی و مزدورانش و در چارچوب قطبی شدن کل جامعه و حرکت بسوی کسب قدرت، فقط یک شکست قسمی و نسبی خواهد بود.** بعلاوه، اوضاع بین المللی و در صدر آن، انترناسیونالیسم پرولتری و حمایت خلقهای جهان گسترده تر و قاطعانه تر ابراز خواهد شد.»

ما در جریان دهسال جنگ خلق، از دل کارزارها و ضدکارزارهای محاصره و سرکوب، گسترش یافته ایم. آنچه باید بدان توجه داشت، ویژگیهای مورد ماست. این فرایند ما را به مرحله ی نوین رسانده است. ما از دل کارزارها و ضد کارزارها گذشته و از دفاع استراتژیک به تعادل استراتژیک رسیده ایم.

کلید مسئله به لحاظ نظامی، بدست گرفتن ابتکار عمل بوده است. ما از همان آغاز مبارزه مسلحانه برای خود اهداف سیاسی و نظامی تعیین کرده و بدان دست یافته ایم. هیچکس نمیتواند ادعا کند که ما به اهداف خود یعنی ایجاد اشکال گوناگون قدرت نوین، از کمیته های خلق گرفته تا کمیته های علنی خلق دست نیافته ایم. روشن است که دشمن میکوشد کمیسرهای (کمیته های علنی خلق) را بقتل برساند و قدرت نوین را نابود کند. وجود قدرت نوین خلق، با جوخه ها و گروهان ها و گردانهایش انقدر واقعیست که حتی روزنامه ها نیز در این باره گزارش میدهند. اگر چنین چیزهائی وجود نداشت، پس چرا از آن حرف میزنند

و بطور مثال خبر میدهند که: «۳۰۰ نفر فلان مقر ارتش را مورد حمله قرار داده یا آن را بطور کلی نابود کردند.» نیروهای عمده، قوای محلی و میلیشا موجودیت دارند و در میان توده ها ریشه دوانده اند. اگر اینها وجود ندارند پس دشمن با چه کسی میجنگد؟ و چرا روستاها و زاغه ها را به اتهام «راه درخشانی» بودن نابود میکند؟ رهبر این نیروها کیست؟ حزب. حافظ این نهادها کیانند؟ توده ها. آیا اینها اشباح هستند؟ از اینکه این یا آن سخنگوی مزدور امپریالیسم آمریکا یا ارتجاع پرو میکوشند حقیقت را منکر شوند، نباید تعجب کرد. در نظامات کهنه و پوسیده بورژوائی چنین دروغپردازیهای بسیار رایج است. حالا که ما وارد مرحله تعادل استراتژیك شده ایم، اینان میگویند: «نه! اینطور نیست! امکان ندارد!...» اما این فرایند همچنان در حال تکامل است و با ناله های یاس آلود یك مشت مذبذب که احمقانه منکرش میشوند، متوقف نخواهد شد.

برگردیم به این نکته که «ما هیچ شکست بزرگی متحمل نشده ایم و خود را برای جلوگیری از این امر آماده میکنیم.» تا امروز این فرایند از دل پیروزیها و شکستها به پیش رفته است. سختی های زیادی را از سر گذرانده ایم؛ مثلا سالهای ۸۳ و ۸٤ را در نظر بگیرید. اما حتی یکبار هم شکست بزرگی را متحمل نشدیم. بهر صورت، بعقیده ما همانطور که انقلاب تکامل می یابد و قدرتمند میشود، ضد انقلاب هم در جریان پیاده کردن نقشه ها و تاکتیکهایش آموزش می یابد. میدانیم که آنها در تدارکند تا زمینه مداخله امپریالیسم یانکی را فراهم کنند. بیشترین میزان گیاه کوکا در پرو تولید میشود. پرو و بولیوی رویهم ۹۰ درصد اراضی زیر کشت کوکا در جهان را صاحبند. امپریالیسم یانکی بزرگترین مصرف کننده کوکائین است. آنها با قاچاق مواد مخدر بعنوان بخشی از سود جهانیشان، بطور نظامی برخورد میکنند. اگر این را هم در نظر بگیریم که در پرو یك جنگ خلق مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، اندیشه گونزالوئی در حال گسترش بوده و کمونیسم هدف نهائی آنست، آنوقت می بینیم که دامنه مشکلات و خطرات پیش پای امپریالیسم بسیار وسیع است. نکته اصلی اینست که در پرو، انقلاب با ضدانقلاب با یکدیگر مقابله میکنند. در پرو مارکسیسم، انقلاب جهانی، بکار بسته شده است. جنگ خلق پرو چراغ راهنما و امیدبخش کمونیستها، پرولترها و خلقهای جهانست. بنا به همین دلایل، حائز کمال اهمیت است که به لحاظ ایدئولوژیك و سیاسی خود را به بهترین شکل ممکن تقویت کنیم و در تمامی سطوح، عمدتا بشکل نظامی، آماده مقابله با تجاوز مستقیم یا غیر مستقیم امپریالیسم یانکی باشیم. اگر یك قدرت امپریالیستی دست به اشغال مستقیم پرو بزند، امپریالیسم یانکی خواهد بود. آنوقت دشمن عمده ما ژاندارم بزرگ یا ابرقدرتی خواهد بود که در جستجوی سلطه بر همگان است. ما به این امر واقفیم و از آن هراسی به دل راه نمیدهیم. این حرف بدان معنا نیست که از ابرقدرت امپریالیستی دیگر یعنی اتحاد شوروی غافلیم. این سگ لاغر اندام را هم باید آماج قرار داد. این ابرقدرت اگرچه امروز با مشکلاتی روبروست، اما کماکان یك دشمن عمده محسوب میشود. روشن است که ما هرگز قدرتهای امپریالیستی را فراموش نمی کنیم. ما همیشه، و بویژه در یك جنگ ملی و ضد امپریالیستی، تضادهای درون اردوی امپریالیستها را در نظر می گیریم و از آن سود می جوئیم. ما از صمیم قلب عهد بسته ایم که تا رسیدن به کمونیسم هیچگاه سلاح بر زمین نگذاریم و در مبارزه برای تحقق کمونیسم پایداری کنیم؛ حتی اگر ابرقدرتها یا قدرتهای دیگر با همه تسلیحات خود به میدان بیایند. ما کمونیستها میدانیم که بدنبال چه هستیم و چرا مبارزه میکنیم. هیچ چیز نمیتواند و نباید ما را از تحقق هدف حزب که خدمت به خلق، پرولتاریا و انقلاب جهانیست، باز دارد.

بیائید به توده ها بیاموزیم که امپریالیسم یانکی و مرتجعین ببرهای کاغذی هستند. به توده ها بیاموزیم که از امپریالیسم نترسند و به لحاظ ایدئولوژیك و نظامی آماده باشند. ما میدانیم که چگونه تونل بسازیم. در چین تجربه بزرگی بدست آمد که بعدها بطور موفقیت آمیز در ویتنام نیز بکار گرفته شد. به راه انداختن «جنگ تونل» امکانپذیر است؛ بعلاوه صدر مائو بما آموخت که تونل سازی یك رهنمود استراتژیك است. ما از سال ۱۹۸۳، به حفر تونل پرداخته ایم. امروز باید این کار را گسترش دهیم. این امری کلیدی است.

اگر امپریالیسم دست به تجاوز بزند، برای توجیه اشغالگری و گمراه نمودن مردم تبلیغات بسیار براه خواهد انداخت. آنچه در پشت ادعای جلوگیری از قاچاق مواد مخدر یا نابود کردن کمونیسم و دفاع از «دمکراسی» نهفته، کردار تجاوزکارانه امپریالیستی، جنگ ناعادلانه، کشتار عظیم و تخریب پلید و بیرحمانه است. از همین امروز باید این اعمال را محکوم کنیم. این چیزها ما را نمی ترسانند؛ برعکس تقویتمان میکند. عملکرد اینان در خلیج فارس، یعنی تفرعن و بداندیشی، و قتل و تجاوزی که بشکل بمباران بیسابقه قتل عام یك خلق ستمدیده بنمایش گذاشتند، نمونه بربریت عظیمی است که در ذات امپریالیسم بویژه امپریالیسم یانکی وجود دارد.

اگر در جریان تعرض استراتژیك، امپریالیسم آمریکا بطور مستقیم و با وحشیگری تام که برخاسته از شرایط انحصاری، انگلی و در حال احتضار اوست دست به مداخله بزند، ما باید در موقعیتی باشیم که بتوانیم به دفاع گذر کنیم. اما این امر، مرحله تعرض استراتژیك را تغییر نمیدهد. دفاع از جانب ما ایجاب میکند که بخاطر انجام ضد حمله، دست به یك عقب نشینی استراتژیك بزنیم. روشن است که آنها شدیدا به ما و توده ها حمله خواهند کرد. ولی ما عقب نشینی کرده و دوباره جمع میشویم، بر آنها هجوم برده، به روی نقاط ضعفشان تمرکز میدهیم و ذره ذره نابودشان میکنیم؛ تا اینکه بر آنها غلبه کنیم و بیرونشان بیندازیم. این وظیفه ای دشوار و خونین است، اما شرایط بسیار مساعدی برای متحد کردن توده های بیشمار خلق و رهبری جنگ رهائیبخش ملی علیه امپریالیسم بوجود خواهد آمد که بمعنای پیش درآمد کسب سراسری قدرت و سرنگونی رژیم دست نشانده و تحمیلی خواهد بود. قطب بندی حادی ایجاد خواهد شد: در یکطرف امپریالیستها و طرفدارانشان یعنی کل بورژوازی بزرگ و شرکاء، ملاکان فئودال و نوکرانشان؛ و در طرف دیگر طبقاتی که صف خلق را تشکیل میدهند، میهن پرستان و کلیه ضد امپریالیستها. ما از طریق تعرضات برتر و پیاپی، در سطوح بالاتری از کارزارها و ضدکارزارها، به رشد خود ادامه میدهیم و سرانجام به قیام و کسب قدرت سراسری گذر خواهیم کرد.

بعلاوه ما باید اشکال مختلف مداخله امپریالیستی را مد نظر قرار دهیم. این مداخله میتواند مستقیم یا غیر مستقیم

صورت گیرد؛ میتواند از طریق کشورهای دیگر یا با پیشبرد «جنگ با شدت کم» انجام شود. آنها به انباشت قوا می پردازند و بعنوان «مشاور» و «یاور» در مقابل «تهاجم تروریستی» به اینجا می آیند. یا ممکنست بعد از اینکه ما قدرت را کسب کردیم، برای منظما بی ثبات کردن موقعیت ما از عناصر هوادار امپریالیسم و گروه های مسلح استفاده کنند؛ و منتظر فرصت باشند تا با یك کودتای ضدانقلابی ورق را برگردانند. به همین خاطر، ما باید خود را برای کسب قدرت و دفاع از آن توسط جنگ خلق آماده کنیم. یانکی ها نمیخواهند در گرداب جنگی نظیر ویتنام اسیر شوند. جنگ طولانی، مناسب حالشان نیست. آنها ترجیح میدهند با عملیات قاطع و زودفرجام «نظم را احیا کنند» و از طریق عملیات سرکوب به نوکرانشان «کمك» کنند. ما باید برای اشکال و روشهای گوناگون تجاوز امپریالیستی، بویژه از جانب یانکیها، آماده باشیم. آنها ممکنست بتوانند ما را از اماکن و مناطقی که برای مبارزه ما اساسی است بیرون برانند، اما نخواهند توانست جنگ خلق را در هم شکنند. این ممکنست بنظر شکستی بزرگ بیاید، اما چیزی بیشتر از جریان منطقی تجاوز امپریالیستی نخواهد بود. ما همچنان به آموختن و بکاربست اصول جنگ خلق ادامه خواهیم داد. به مناطق و نواحی دیگر عقب خواهیم کشید و برای پس گرفتن مناطق خود، آبدیده تر از پیش باز خواهیم گشت. ما کار آزموده تر و نزدیکتر به کسب قدرت سراسری و دفاع از آن، باز خواهیم گشت. بنابراین، چنین شکستی در چارچوب دورنمای جنگ خلق که عمدتا امپریالیسم یانکی و نوکرانش را آماج قرار داده، در چارچوب قطب بندی ملی و حرکت بسوی کسب قدرت سراسری، قسمی و نسبی خواهد بود. ما دروازه تعرض استراتژیك را اینگونه می گشائیم.

تا آنجا که به بهای اینکار برمیگردد، ما همواره آماده ایم که بیشترین بهاء را بپردازیم، اما با بکاربست اصول جنگ خلق باید مبارزه کنیم تا آن را بحداقل برسانیم. ما در مواجهه با امپریالیسم، نظیر هر مورد دیگر، استحکام استراتژیك و انعطاف تاکتیکی را بر حسب شرایط مشخص و موجود حفظ میکنیم. بعلاوه، انترناسیونالیسم پرولتری و حمایت خلقهای جهان در چنین شرایطی گسترده تر و مصمم تر خواهد بود. اقدامات ضد انقلابی امپریالیسم، خود اقدامات ضد امپریالیستی پرولتاریا و مردم جهان را گسترش خواهد بخشید...

بازار آزاد یانکی

نویسنده اینیکا او هارا *

در قرن ۱۶، اروپایها داستانهایی را در مورد کشوری نقل میکردند که بشکل بیمانندی ثروتمند بود، جایی که سرشار از طلا و نقره برای غارت بود. آنان از کشتیهای پر از فلزهای گرانبها که از اسپانیا بازمیگشتند و امپراطوری که از سودهای آن بوجود آمده بود سخن گفتند پنج قرن پس از آن،صفحات روزنامه نیویورك تایمز و بروشورهای تبلیغاتی که بتوسط بنگاههای تبلیغاتی آمریکا تهیه شده اند و قول سودهای سریعی را که میتوان با استثمار منابع طبیعی و نیروی کار مردم پرو بدست آورد میدهند،همانند طنینی از گذشته هستند.

برای پانصد سال مردم پرو مجبور گشته اند ثروت را از زمینهایشان بیرون آورده و آنرا به کشورهای ثروتمند خارجی - اول اسپانیا و بعدها به بریتانیای کبیر و سپس به آمریکا بدهند. در قرن بیستم در همانحال که خرطومهای امپریالیسم کشورهای فقیر جهان سوم را بدرون تور خود میکشید پرو نیز فرار نکرد. تا سال ۱۹۷۰ دولت پرو هرچه بیشتر به تزریقات امپریالیستها در تلاشی نا امیدانه برای مدرنیزه کردن کشوری که برای قرنها شاهد مکیده شدن خون حیاتش بتوسط همان سلطه گران بود وابسته شده بود. حلقه قرض خارجی بر گردن خلق تنگتر شده و آنها را بهفقر فزاینده تری میراند.

در همان برهه حزب کمونیست پرو(ح ك پ) برهبری صدر گونزالو در حال تمرین و تدارك خود بلحاظ سیاسی، ایدئولوژیکی و تشکیلاتی برای دست زدن به جنگ خلق مائوئیستی دراز مدت با هدف برطرف ساختن «سه کوه» که به مردم پرو ستم میکرد یعنی امپریالیسم، فئودالیسم، و سرمایه داری بوروکرات بود.

حزب،انقلابیون نوینی را اساسا از میان دانشجویان با ریشه دهقانی با اصول پایه ای مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم در منطقه آیاکوچو آموزش داده و آنان را به روستاهایشان بازمیگرداند تا آنها شرایط اجتماعی پرو را عمیقا تحلیل کنند. ریشه های عمیقی در میان دهقانان ایجاد گشت و شبکه ای تشکیلاتی ساخته شد تا آنها بتوانند متحد و رزمنده در مقابل حملاتی که انقلابیون میدانستند که ضرورتا صورت میپذیرد ایستادگی نمایند.

هنگامیکه جنگ خلق در سال ۱۹۸۰ آغاز گشت عمیقا در قلوب مردم که بسیاری از آنان میدانستند که هیچ راهی برای برون رفت از ملالتهای آنان اگر که کماکان به دولت پرو و امپریالیستها اتکا کنند وجود ندارد، طنین انداز شد. جنگ خلق درپرو تنها با دسته ای کوچك آغاز شد و بسرعت به نیرویی متحرك و قابل انعطاف با توانایی حفظ خود و نابودی نیروی دشمن تکامل یافت. ارتش پرو ناتوان از نابود ساختن ارتشی ریشه یافته در میان ستمدیدگان سعی کرد که آنرا با کشتن بیرحمانه و عاری از تمایز دهقانان در مناطقی که جنگ خلق عمیقترین ریشه هایش را داشت از میان ببرد. روشهای بیرحمانه ارتش پرو رژیم را هر چه بیشتر افشا نمود. بجای دستیابی به هدف غرقه ساختن جنگ خلق در خون کشتار تاثیر برعکس داشت. مردم بیشتری تشخیص دادند آرامش با وجود رژیم کشتارگر نمیتواند وجود داشته باشد.

هنگامیکه آلن گارسیا در سال ۱۹۸۵ کاندید ریاست جمهوری شد قول داد فقر و بدبختی را نابود سازد و نیازهای مردم پرو را قبل از پرداخت قرض خارجی قرار دهد. او قول انقلابی بدون خشونت را داد و شروع به ستایش از انقلاب

جهانی برای فتح ۲۰ - ۱۳۷۴

۱۷

برای خلق پرو بمعنای فلاکت بیشتر است



یک ستون چریکی در سوراتا، آیاکوچو

ساندنیستها در نیکاراگوئه کرد. او قول داد که تنها ده درصد ارزش تمام صادرات پرو را بپردازد. قولی که بخصوص در میان طبقه متوسط طرفدار داشت. بهر صورت زمانیکه گارسیا بقدرت رسید نه تنها در برآورده ساختن وعده هایش شکست خورد بلکه بهنگام دوره صدارتش بحران اقتصادی بدتر نیز شد. بنگاههای استقراضی بین المللی تمام وام هایشان به پرو را معلق کردند. حکومت از وامهای تازه که بقایش بدان وابسته بود محروم شد. میزان بهره و عقب افتادگی بازپرداختها به نرخهای عظیم رسید. اقتصاد معتاد پرو دچار هرج و مرج شد. تورم به سطح سرسام آوری رسید و صنایع دچار رکود شد.

بحران پرو بسیار شبیه بحران در ده ها کشور جهان سومی دیگرست که در چنگال سلطه امپریالیستی اسیرند. اینجا فقط یك تفاوت وجود دارد: موجودیت دولت پرو توسط جنگ خلق و پی ریزی یك دولت نوین در مناطق تحت کنترل حزب کمونیست پرو بمصاف طلبیده شده است.

در همانحال که جنگ خلق در سراسر پرو گسترش یافت، مناطق روستایی تحت کنترل انقلابی به مناطق پایگاهی متحول شدند که از آن،ارتش چریکی خلق میتوانست قویتر شده و نبردهای موفقیت آمیزی را علیه نیروهای مسلح ارتجاعی بپیش برد. نیروهای نظامی پرو مجبور شدند از مناطق وسیعی عقب نشینی کنند و تا سال ۸۷ یك سوم کشور تحت کنترل انقلابیون قرار گرفت. در این مناطق کمیته های علنی خلق تشکیل شدند و در آنجا اقتصاد نوین، سیاست نوین، و فرهنگ نوین برپا گشت. در همانحال که مردم از مناطق روستایی به زاغه های اطراف شهر لیما مهاجرت کردند اشکال نوین تشکیلات انقلابی در آنجا شکل گرفت که با منافع طبقاتی فقرا همخوانی داشت و آنانرا برای خدمت به جنگ خلق بسیج نمود. آینده ای را که ستمدیدگان برای آن میجنگیدند شروع به شکل واقعی بخود گرفتن کرد و اراده مردم را برای توسعه جنگ و نابود ساختن دولت کهنه و کسب قدرت در سراسر کشور محکم نمود. (۱)

آمریکا در رویاروبی با دورنمای جنگ خلق دراز مدت که نمیتوانست بتوسط روشهای بیرحمانه ارتش پرو نابود شود، با «تمرینهای ویتنامش»، مداخلاتش را افزایش داد. جنگ خلق با استراتژی هر آن پیچیده تر و استراتژی بسیار توسعه یافته جنگ ضد انقلابی با شدت کم روبرو شد. آمریکا مستقیما با حربه «جنگ علیه مواد مخدر» مداخله نمود. نظامیان و دولت پرو با آخرین نمونه های تسلیحاتی و ابزار تعقیب و مراقبت مسلح گشتند. جنگ روانی بسیار پیچیده ای با هدف تفرقه افکندن بین خلق، مردم را دائما آماج قرار داد و کوشید جنگ خلق را از حمایت وسیع بین المللی که نصیبش شده بود محروم کند.

جنگ خلق سرمایه گذاریهای خارجی برای استخراج سودهای عظیم از پرو را غیرممکن کرده بود. جنگ خلق نه تنها تهدیدی بر موجودیت دولت در آینده بود، بلکه آنها را مورد تهدید فوری نیز قرار میداد. زیرساختی که آنها برای غارت پرو بدان اتکاء میکردند مداوما زیر حمله بود. دکلهای برق منفجر میشد و منجر به قطع وسیع برق میشد. راه های جنگلی که برای حمل و نقل الوار صادراتی به بنادرشان مورد استفاده قرار میگرفت، تخریب میشد. خطوط آهن که به معادن کشیده شده بود منفجر میشد. متخصصان اقتصاد کشاورزی که میکوشیدند غلات جدیدی را برای سرمایه های کشاورزی بین المللی تولید کنند مورد حمله قرار میگرفتند. زمانیکه شرکت نفتی «موبیل» پایگاه بشدت حفاظت شده ای را برای اکتشاف نفت در آمازون ایجاد کرد مورد حمله قرار گرفت و بهمراه هلیکوپترهایش نابود شد. زمانیکه شرکت نفتی «آسارکو» حوزه های نفتی بزرگی را در منطقه «کامیسه آ» در سال ۱۹۸۱ کشف کردند بخاطر مطمئن بودن از حملات حتمی، نتوانستند از آنها استفاده کنند.

در سال ۱۹۹۰ وقتیکه آلبرتو فوجیموری رئیس جمهور شد، به طبقه حاکمه در پرو و اربابان یانکیش قول داد که جنگ خلق را نابود کند و کشور را برای سرمایه گذاریهای خارجی امن نماید. برای انجام اینکار او می بایست دوباره به لطف بنگاه های قرضه بین المللی دل می بست. به دنبال رهنمودهای این بنگاه ها، او برنامه «فوجی شوك» را طراحی کرد که یك برنامه ریاضت کشی اقتصادی بقصد بازپرداخت بدهی های خارجی بود. (۲) او یك برنامه خصوصی سازی را اعلام نمود و قوانین جدیدی را برای حفاظت از سرمایه گذاریهای خارجی اعلام کرد.

فوجیموری در رویاروئی با نیاز فزاینده و ضروری پیروزی در جنگ ضد چریکی و تهدید رژیم به سرنگونی، در ۵ آوریل ۱۹۹۲ دست به اقدام فوق العاده کودتای درون قصری زد و قانون اساسی را معلق اعلام کرد. هنگامیکه کشورهای به اصطلاح «دمکرات» نسبت به این اقدام دیکتاتور منشانه ابراز نگرانی کردند، سرمایه گذاران بالقوه نیز با آنها دم گرفتند. روشن شد که سازمان سیا نقش مهمی را در اداره رژیم فوجیموری به عهده گرفته است. فوجیموری بر سر مسئله حقوق بشر عقب نشینی نکرد و به هر اقدامی برای حفظ قدرت و دفاع از منافع امپریالیستها و مرتجعین دست یازید. رژیم فوجیموری به پیگرد خانه به خانه در همه محلات دست زد و هرکس که مظنون به مخالفت با حکومت بود را دستگیر و زندانی نمود. وقتیکه صدر گونزالو و برخی دیگر از رهبران جنگ خلق در ماه سپتامبر ۱۹۹۲ دستگیر شدند، فوجیموری بیشتر احساس پیروزی کرد. رژیم پرو و اربابان یانکیش به لاف زنی پرداختند و گفتند پرو اینك برای سرمایه گذاری خارجی امن گشته است.

فوجیموری فورا اعلام نمود که تمام صنایع ملی شده پرو به قیمتهای بسیار نازل به حراج گذاشته میشود. کمیسیون خصوصی سازی پرو چنین تبلیغ کرد:

«دوباره به پرو نگاه کنید. یك فرصت تکان دهنده!»

«آزادی عمل در اقتصاد آزاد! آزادی لذت بردن از قوانینی مشابه کشور خودتان! آزادی سرمایه گذاری در هر رشته یا هر بخش و فعالیت اقتصادی! آزادی انتقال وجود نقد حاصله از سود سرمایه، بهره و **امتیازات**! آزادی خرید و فروش سهام و معافیت مالیاتی... - آزادی اقدام برای ایجاد و اداره بخشهای خدماتی و تسهیلات عمومی - آزادی شرکت در برنامه خصوصی سازی معادن دولتی، بنادر، تلگراف و تلفت، برق و شرکتهای نفتی. ما واقعا به آزادی اعتقاد داریم.» (۳)

آمریکا کمکهای اقتصادی به پرو را افزایش داد تا دولت پرو بیش از پیش جنگ خلق را به مخاطره افکند. آمریکا چند بار در مورد «نگرانی بر سر حقوق بشر» نق زد تا این واقعیت را بپوشاند که در سال ۱۹۹۳ پرو ۱۳۷ میلیون دلار کمك از آن کشور دریافت کرده است. این رقم پرو را در صدر

لیست کشورهای کمک گیرنده از آمریکا در آمریکای جنوبی و در رتبه دوم کشورهای آمریکای لاتین قرار داد. بعلاوه آمریکا، بازگشت پرو به جامعه اقتصادی بین المللی را تصویب کرد.

پیشنهادی که بیش از همه مورد تبلیغ قرار گرفت کارزار خصوصی سازی ذخائر پرو بود و این جای تعجب ندارد. (در سال ۱۹۹۲ پرو بزرگترین تولید کننده سرب و روی، و دومین تولید کننده مس و نقره در جهان بود. این کشور یکی از بزرگترین ذخایر طلا و نفت جهان را در اختیار دارد. یکی از بزرگترین سرمایه گذاران در پرو شرکت «معادن نیومونت» است که بزرگترین تولید کننده طلا بوده و معادنی در اندونزی و ازبکستان را صاحب است.) «نیومونت» معدن طلای «یاناکوچا» را به قیمت ۳٦ میلیون دلار خرید و در عرض ۷ ماه، سودی بیش از قیمت خرید اولیه بدست آورد. هر چه پس از آن بدست آمده سود خالص است. (٤)

این موفقیت بیسابقه در سرمایه گذاری منجر به یك «تب طلای» واقعی در پرو شد. شرکتهای عظیم معدن تا ۹ میلیون هکتار زمین را به قیمتی هکتاری ۲ دلار ربودند (که ٦ برابر اراضی قابل کشت میشد.) در عرض ٦ ماه، تقاضاهای جدید خرید از جانب سرمایه گذاران خارجی، از کل ۲۰۰ سال اخیر بیشتر شد. ماجرای موفقیت معدن «یاناکوچا»، سرمایه گذاران خارجی دیگر را مطمئن کرد که پرو بهشت سرمایه گذاران است. (۵)

اما علیرغم تمام دو رویی های وسایل ارتباط جمعی که ادعا میکنند فقط ۵ درصد منابع طبیعی پرو مورد بهره برداری قرار گرفته اند و اینکه دریای وسیعی از نیروی کار ارزان موجود است و کماکان منابع خوشبختی وسیعی برای استثمار وجود دارد، برنامه خصوصی سازی فوجیموری بر طبق نقشه به پیش نمیرود. بسیاری از کمپانیهایی که برای حراج عرضه شده اند تا بحال چند بار بفروش گذاشته شده بوده اند ولی بفروش نرفته اند. کمپانیهای دیگر نیز بقیمت واقعا مفتضحانه پایین فروخته شده اند و قرارداد بسته شده دارای بندهایی هستند که خریدار را قادر میسازد هر زمان مایل بود قرارداد (و پرداختهای قول نامه شده) را فسخ کند. اغلب تسهیلات کهنه هستند و همراه با میراث گذشته رو به استهلاکند. بسیاری در مناطق دور افتاده واقع شده اند؛ زیرساخت پرو برای انتقال مواد به پالایشگاه ها و یا بنادر کافی نیست. سرمایه گذاران بالقوه میخواهند مطمئن باشند که پرو قول خود در مورد بهبود وضع شاهراه ها، سیستم برق رسانی و زیرساختهای لازم دیگر که ضامن سرمایه گذاریهایشان باشد را اجراء خواهد کرد. از همه مهمتر اینکه، دو سال از زمانیکه فوجیموری اعلام کرده جنگ خلق شکست خورده میگذرد اما این جنگ همچنان ادامه دارد. و برای این سرمایه گذاران، ثبات سیاسی پرو کماکان مورد سئوال است.

«تلاشهای حکومت پرو بمنظور جلب سرمایه گذاریهای خارجی ممکنست بواسطه بالا گرفتن فعالیت گروه چریکی مائوئیستی کشور عقیم بماند... هرگونه اوج گیری فعالیت چریکی... مانعی در راه اقدامات حکومت برای بازگرداندن سرمایه گذاریهای خارجی به پرو بوده و فورا بر علاقه سرمایه گذاران برای شرکت در حراج ده ها شرکت دولتی تاثیر منفی خواهد گذاشت.» (٦)

قرار بود مرکز برنامه خصوصی سازی پرو، فروش «سنترومین» یعنی بزرگترین شرکت بهره برداری از معادن گوناگون و بزرگترین تولید کننده روی، نقره، مس و سرب باشد. این شرکت در سال ۱۹۰۲ توسط یك کمپانی معدن آمریکائی تاسیس شد و تا زمان ملی شدن بسال ۱۹۷۱، منبع تامین فوق سودهای آمریکا بود. حتی امروز هم سنترومین ۱۰ درصد کل صادرات پرو را در دست دارد. اما سرمایه گذاران بالقوه به فروش این شرکت لقب «حراج جهنم» داده اند.

معدنچیان سنترومین و خانواده هایشان در زاغه های تك اتاقه، بدون دسترسی به آب آشامیدنی و با حداقل بهداشت زندگی میکنند. شرکت سابقا سالانه به آنها یك جفت چکمه و روپوش میداد ولی حالا این را هم دریغ میکند. یك معدنچی با ۲۰ سال سابقه کار روزانه کمتر از ۷ دلار میگیرد. آنها و خانواده هایشان از بیماریهای ریوی، پوستی و چشم رنج میبرند. در یکی از شهرکهای کارگری سنترومین، بیمارستانی وجود داشت که روزانه ٤۰ نفر را معالجه میکرد اما اینك این بیمارستان تعطیل شده است. مردم برای دستیابی به خدمات درمانی باید در هوای سرد پشت کامیون سوار شوند و ۳۰ کیلومتر جاده خاکی را طی کنند. یك معدنچی حداکثر ۵۰ سال عمر میکند.

تپه های اطراف شهرك معدنچیان برهوت شده است. در آنجا درخت سبز نمیشود و غله ببار نمی آید. رودخانه ها را اسید و فلزات سنگین، مسموم کرده و کشته اند. کمی دورتر، فضولات معادن تا آنجا که چشم کار میکند زمین را پوشانده است. آسمان، دود آلود است و ذرات مس در آن موج میزند.

حکومت پرو برای جذاب کردن طرح حراج، پرداخت خساراتی که شرکت در نتیجه فعالیتهای قبلی ببار آورده را بعهده گرفت. به سنترومین اجازه داده شد که بیمارستانش را تعطیل کند و برای کاهش هزینه های شرکت، بیمه بیکاری را کاهش داده و هفت هزار نفر از کارگرانش را نیز (قبل از خصوصی سازی) اخراج کند. این شرکت تا بحال سه بار بقیمت ۲۸۰ میلیون دلار به حراج گذاشته شده و هیچ خریداری نیافته است. در سال ۱۹۹۲ شعبه شرکت آمریکائی - انگلیسی آفریقای جنوبی در شیلی، ۱۲میلیون دلار داد و یك معدن مس تحت مالکیت دولت پرو را خرید. همین شرکت برای خرید معدن مشابهی در خود شیلی، ۱۹۰ میلیون دلار پرداخت. (۷)

اینها نمونه های زنده ای از تجاوز و غارت خلق و منابع پرو است. نرخهای بین المللی مس، روی و سرب در حال نزول است. خیلی از کشورها که بشدت به خارج مقروضند، صاحب منابع گسترده ای از همین فلزات هستند. آنها بخاطر باز پرداخت قروض خود، بطرز بیسابقه ای دست به بهره برداری از معادن زده اند. وقتی این مواد به میزان عظیم وارد بازار میشود، قیمتها پایینتر میرود. برای کنترل قیمتها آنها قادر به متوقف کردن بهره برداری نیستند؛ بنابراین مجبورند تولیدشان را افزایش داده و آن را به قیمتی پایینتر بفروش برسانند. این دور باطل، کشورهای فقیر را در یوغی آهنین گرفتار کرده است.

بالاخره آنکه، حکومت قادرست با تغییر قوانین و مقررات فضای سرمایه گذاری را بهبود بخشد اما نمیتواند این واقعیت را تغییر دهد که جنگ خلق ادامه دارد و سرمایه گذاران از حملات مداوم در امان نیستند. شرکتهای بهره برداری از معادن و سایر صنایع در شرایط ترس دائمی از چنین حملاتی کار میکنند و هزینه امنیتی صنایع تازه خصوصی شده در پرو بیشتر از صنایع

مشابه در سایر کشورهای جهانست. معادن «نیومونت» (در برابر هر معدنچی)، دو مامور امنیتی استخدام کرده است. یکی از معادن مهم «سنترومین» فقط بواسطه یك حمله چریکی (بمدت یکسال تعطیل شد.) طی ۱۵ سال اخیر تاآنجا که خبرش اعلام شده، ۳۰۰ حمله چریکی علیه معادن صورت گرفته است. خود معدنچیان از حامیان استوار جنگ خلق بحساب می آیند و مقادیر عظیمی دینامیت و مواد دیگر را مصادره کرده اند.

سرمایه گذاران خارجی کماکان نگران این هستند که آیا حکومت توان ممانعت از جنگ خلق و حفاظت از سرمایه گذاریهایشان را دارد یا خیر. از طرف دیگر، نقشه حکومت برای حفاظت از دولت، بستگی به مداخله بیش از پیش امپریالیسم و سرمایه گذاری فزاینده خارجی دارد.

قرض خارجی پرو اینك بالغ بر ۲۶ میلیارد دلار شده است. بیش از ۲۰ درصد از بودجه تقریبا ٦ میلیارد دلاری پرو در سال ۱۹۹٤ به بازپرداخت وامها به بنگاه های استقراضی بین المللی نظیر بانك جهانی و صندوق بین المللی پول اختصاص داده شده است. پرو همچنان به گرفتن وام از بنگاه های استقراضی، بیش از میزان بازپرداخت به آنها، ادامه میدهد. رقم وام های جدید در سال ۱۹۹٤ به ۲ میلیارد و ۷۰۰میلیون دلار رسید. این وامها عمدتا برای فراهم کردن زیرساختهائی است که از جانب سرمایه گذاران بالقوه خارجی طلب میشود.

در سال ۱۹۹٤، نخست وزیر پرو اعلام کرد که این کشور برای تحقق رشد متوسط ۵ درصدی، به ۵ تا ٦ میلیارد دلار (سرمایه گذاری خارجی در هر سال) نیاز دارد. در سال ۱۹۹۳ (سال اول طرحهای خصوصی سازی) کل سرمایه گذاریهای خارجی ۲۲٦ میلیارد دلار بود؛ حال آنکه برای سال ۱۹۹٤، بطور کلی ۳ میلیارد دلار پیش بینی شد؛ (این بیشتر مربوط میشد به حراج سیستم ارتباط تلفنی پرو به قیمت ۲ میلیارد و یکصد میلیون دلار) اغلب دارائی های پرو به قیمتهای مسخره و بسیار نازل بفروش میرسد و وقتی چنین شد یعنی دیگر منبع درآمدی برای حکومت بحساب نمی اید.

تحلیلگران اقتصادی بورژوا آشکارا نگران هستند. در عین حال که اقتصاد پرو بیش از پیش جهت گیری صادراتی پیدا کرده و کالاهای بیشتری صادر میشود، مقدار سودی که از این راه نصیب کشور میشود بخاطر تنزل قیمتهای جهانی، کاهش یافته است. تولید ناخالص ملی افزایش یافته اما آن حیطه های اقتصادی که برای تامین نیازهای خلق پرو حیاتی محسوب میشود یعنی کشاورزی، صنایع کارگاهی و خدمات اجتماعی در حال سقوط است. اکثریت مردم پرو آنچنان فقیر شده اند که قدرت مصرفی در کل و بدون نوسان، کاهش یافته است. اقتصاد دانان هشدار میدهند که اقتصاد پرو در رکود بسر میبرد. (۹)

تعداد قلیلی از قبل سرمایه گذاریهای خارجی جیب خود را پر کرده اند اما اکثریت خلق پرو فقیرتر شده اند. نسبت شاغلان دائم کمتر از ۱۰ درصد است. در همان حال که دولت لاف خصوصی کردن میزند، شرکت های خصوصی شده بطور متوسط ۵۲ درصد از کارگرانشان را اخراج کرده اند تا سودشان افزایش یابد. بودجه مربوط به «خدمات اجتماعی» را خرج ساختن جاده برای کمك به سرمایه گذاران خارجی کرده اند تا بتوانند کالاهایشان را به بازار برسانند. بودجه دولتی برای خدمات اجتماعی (بهداشت و آموزش و غیره) از ٤،۷ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۸۰ به ۰،۹ درصد در سال ۱۹۹۳ افت کرده است. حتی مدارس و بیمارستانها خصوصی میشوند. بیش از ۲٦ هزار آموزگار مبتلا به بیماری سل هستند و ده ها هزار کودك هر سال از امراض قابل پیشگیری می میرند. اغلب شش میلیون سکنه «رسمی» لیما در محلات قدیمی کارگری زندگی میکنند. در این محلات، ۷ تا ۱۰ نفر در یك اتاق بدون پنجره سر میکنند که درش به یك کوچه کثیف مشترك باز میشود؛ در اینجا بطور متوسط برای ٦۷ نفر فقط یك شیر آب، و برای هر ۸۵ نفر یك توالت وجود دارد. (۱۰) لیما سه میلیون سکنه «غیر رسمی» هم دارد که در زاغه های حومه شهر زندگی میکنند. در این زاغه ها نه آبی در کارست و نه فاضل آبی. این در حالی است که تعداد فزاینده ای از دهقانان در مقیاس توده ای مجبور میشوند زمینهای خود را بخاطر ناتوانی از پرداخت مالیاتهای جدید زمین و آب، رها کنند و به خیل بیکاران در لیما بپیوندند. این واقعیت که نیمی از اهالی پرو در فقر مطلق بسر میبرند و حتی از خرید غذای کافی برای رفع نیازهای بخور و نمیر خود عاجزند، سرمایه گذاران بالقوه را نگران ساخته که اصلا دولت پرو میتواند کارگران را از لحاظ مایحتاج اولیه نظیر بهداشت و آموزش تامین کند و بدین ترتیب وجود یك نیروی کار قابل اتکاء را تضمین نماید یا نه.

«قضیه لاکانتوتا» نیز در بین سرمایه گذارانی که نگران ثبات سیاسی پرو هستند باعث اضطراب گشته است. در حالیکه همگان بر این عقیده بودند که حکومت مسئول گم و گور شدن و کشتار ۹ دانشجو و استاد دانشگاه لاکانتوتا است، نتیجه تحقیقات تکان دهنده بود. این فقط «زیر پا گذاشتن حقوق بشر» نبود که برملا گشت بلکه نحوه برخورد نگران کننده فوجیموری به این قضیه هم مطرح شد. از یکطرف، سرمایه گذاران خارجی زمانیکه فوجیموری با کودتای درون قصری ۵ آوریل ۱۹۹۲ نشان داد که میخواهد از سرمایه گذاریهای آنها حفاظت کند و در کشور «آرامش» برقرار کند، خشنود شدند. اما وقتیکه فوجیموری قانون اساسی خود ساخته اش را زیر پا نهاد و پرونده «لاکانتوتا» را از دادگاه مدنی به دادگاه نظامی ارجاع داد، بنحو موثری بر تبعیت آشکار دستگاه قضائی از ارتش راه گشود. نه فقط جنایات رژیم پرو برای جهانیان افشاء شد، بلکه دیگر شکی باقی نماند که رژیم فوجیموری تحت کنترل ارتش است. احزاب اپوزیسیون در پرو و سرمایه گذاران خارجی نگران شدند. هر دوی اینها به قوانین پرو برای تامین منافعشان وابسته اند. قانون اساسی جدید پرو بشدت مطابق میل سرمایه گذاران خارجیست. بطور مثال، تضمین میکند که قروض خارجی قبل از برآوردن نیازهای اجتماعی پرداخت شود. اما این حقیقت که قوانین بزور میتوانند تغییر یابند و در یك چشم بهم زدن به یك حاکمیت نظامی آشکار تبدیل شوند، یك تصویر قابل پیش بینی و با ثبات در مقابل چشم سرمایه گذاران ترسیم نمیکند.

بعلاوه، همه اینها به تفرقه در میان طبقه حاکمه دامن میزنند. این امر در مانورهائی که برای انتخابات نهم آوریل ۱۹۹۵میدهند، مشهود است. برخی نامزدها میخواهند سود بیشتری از منابع پرو به طبقات فوقانی کشور اختصاص دهند. آنها ادعا میکنند در معامله با امپریالیستها وارد ترند. برخی دیگر قول میدهند که امتیازات «دمکراتیك» بیشتری برای کسانی که دولت را تهدید نکنند فراهم می آورند. بقیه قول کاهش مالیات برای صاحبان صنایع پرو که توان رقابت با شرکتهای چند ملیتی را ندارند، میدهند.

برخی آشکارا نگران آنند که ژنرالهای پروئی بار دیگر تانکهایشان را برای تضمین پیروزی فوجیموری در انتخابات و از بین بردن شانس آنها برای کسب قدرت، به خیابان آورند.

اما تمامی نامزدهای انتخاباتی بروی یك نکته متفق القولند: ضرورت حمله بیرحمانه به جنگ خلق و حزب کمونیست پرو بمنزله رهبر آن. این امر جدیدی نیست. طی ۱۵ سال اخیر، سه رژیم در پرو بسر کار آمده اند و دستور کار تمامیشان همین بوده است. هنگامیکه صدر گونزالو دستگیر شد امپریالیستها نشئه شدند. آنها بر سر هر بام فریاد میزدند: «ماموریت انجام شد!» «پایان جنگ خلق دیگر تضمین شده است!» «پرو بهشت نوین سرمایه گذاران است!» «اینك میتوان از ارتش برای جاده سازی استفاده کرد!» اما طی دو سال اخیر، جنگ خلق ادامه یافت و ثابت شد که اظهارات حکومت، حرفهای توخالی است. و اواخر سال ۱۹۹٤ فوجیموری مجبور به اعتراف این واقعیت شد که جنگ خلق یقینا یك تهدید ادامه دار علیه دولت اوست.

درست یکسال بعد از دستگیری صدر گونزالو، فوجیموری نقشه خود برای براه انداختن یك «ویتنام کوچك» در منطقه جنگلی را اعلام داشت! بنگاه های استقراضی بین المللی برای انتقال دهقانان وفادار به دولت به منطقه آمازون، وامهائی را تامین نمودند. دهکده های استراتژیك در نزدیکی پایگاه های نظامی ایجاد شد. رسانه های گروهی یك کارزار هماهنگ را آغاز کردند. آنها «خبر» از کشتار سرخپوستان قبیله «آشانینکا» توسط حزب کمونیست پرو در مناطق مذکور دادند تا بدین طریق جنگ خلق را در سطح بین المللی بی اعتبار کرده و راه بر کشتار بزرگتر اهالی توسط ارتش بگشایند.

در آوریل ۱۹۹٤، ارتش تعرضی بزرگ به مناطق جنگلی را آغاز کرد. روستاها توسط هلیکوپترهای توپدار بمباران شد. دهقانان بیرحمانه کشتار شدند. سربازان اونیفرم پوش به زنان و کودکان تجاوز کردند. کناره رود «انه» پوشیده از اجساد دهقانان بود. جنایات ارتش آنچنان افشاء شد که حتی «گروه های حقوق بشری» معمولا زبان بسته و وفادار به حکومت نیز مجبور شدند آنها را تقبیح کنند. رژیم که درمانده شده بود عکس العمل نشان داد و این گروه ها و صلیب سرخ بین المللی را متهم کرد که به حزب کمونیست پرو کمك میکنند و شکست عملیات ارتش تقصیر آنهاست.

طی پائیز ۱۹۹٤، تلویزیون پرو چند گزارش پیاپی از یك تهاجم نظامی پخش کرد و هر بار ادعا کرد که اینها مربوط به «ریشه کن کردن آخرین بقایای» جنگ خلق و «دستگیری رهبرانش» است. اما هر بار حرف خود را پس گرفت و اظهار داشت که آنها «از راه تونل فرار کرده اند.» بخشهای بزرگی از کشور کماکان تحت «کنترل اضطراری» است و قوای جنگ خلق و نیروهای ارتش همچنان بر سر کنترل این مناطق با هم درگیرند.(۱۱)

طی دو سال اخیر، سرمایه گذاران خارجی مداوما تحت حمله قرار داشتند. دفاتر بانکها و موسسات هدف بمب گذاری قرار گرفته است. برای مثال، چند روز بعد از حراج سیستم ارتباطات تلفنی پرو و فروش آن به اسپانیا، دو دفتر این شرکت در لیما مورد حمله قرار گرفت. (حمله به یکی از این دفاتر درست در روز افتتاحش انجام شد.) اعلامیه هائی که در محل بر جای مانده بود، سیاست خصوصی سازی را محکوم میکرد و به سرمایه گذاران خارجی هشدار میداد که از کشور بیرون انداخته خواهند شد. خطوط آهن، لوله های نفت و دکلهای برق مداوما مورد حمله قرار میگیرند. در اکتبر ۱۹۹٤ هنگامی که شرکت نیرو میخواست خصوصی شود، به سیستم برق رسانی حمله شد. حکومت این حمله را قدرتمندترین حمله حزب کمونیست پرو بعد از دستگیری صدر گونزالو اعلام کرد. در نتیجه این حمله، جریان برق بمدت یك هفته مختل شد.

در همان زمان، بیش از ۲۰ هزار کارگر شرکت نفت در اعتراض به خصوصی کردنهای آتی صنایع نفت پرو دست به یك اعتصاب دو روزه زدند. کارگران بنادر نیز به آنها پیوستند. معدنچیان با کارگران اعتصابی شرکت نیرو همراه شده و خصوصی سازی را محکوم کردند. آموزگاران نیز با خواست سه برابر شدن حقوق خود بپای اعتصاب رفتند. دانش آموزان نیز علیه افزایش مداوم شهریه دست به اعتراض زده اند.

جناح های طبقه حاکمه پرو خواستار بتعویق انداختن برنامه خصوصی سازی شدند. فوجیموری قول داده بود که این طرح تا سال ۱۹۹۵ به اتمام برسد. اینها میگویند بهای فروش شرکتها خیلی کم است و ثبات سیاسی کشور جهت ایجاد فضای دلخواه سرمایه گذاری هنوز خیلی لرزان است. سرمایه گذاران خارجی بشدت نگران همان چیزی هستند که طی ۱٤ سال گذشته بشدت مانع از سرمایه گذاریهایشان شده است!

۱٤ سال است که خلق پرو علیه سه کوهی که بر آنان ستم میراند، تفنگ برداشته اند. دهقانان بپاخاسته در صحنه هستند. جنگ خلقی طولانی وجود دارد که توسط یك حزب مائوئیست رهبری میشود و به نبرد پیگیرانه جهت برقراری دولت نوینی که سراسر پرو را در بر بگیرد ادامه میدهد. میلیونها تهیدست در روستاها و نیز در زاغه های لیما، گام های آغازین قدرت خویش را تجربه کرده اند. آنها در ساختن اقتصاد نوین، سیاست نوین و فرهنگ نوین سهم گرفته اند. در مقابل، سرمایه گذاران خارجی چه چیزی برای عرضه دارند؟ ادامه ۵۰۰ سال ستم، و فقر و فلاکتی بسیار بیش از گذشته.

توضیحات:

* اینیکا اوهارا یکی از فعالین کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان است.

۱ ـ شماره های قبلی «جهانی برای فتح» که شامل مقالات متعددی درباره جنگ خلق و حزب کمونیست پرو، منجمله اسناد پایه ای است. موجودند. برای تهیه این شماره ها به توضیحات صفحه دوم نشریه نگاه کنید. مقاله «درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است» ـ مندرج در جهانی برای فتح شماره ۱٦ ـ نقطه شروع مناسبی برای مطالعه در این زمینه است.

۲ ـ برای مثال رجوع کنید به بولتن اضطراری «کمیته اضطراری بین المللی» شماره ٤٦، درباره سلطه خارجی بر پرو.

۳ ـ تایمز مالی، شماره ۲۹. سپتامبر ۱۹۹۳ ـ و نیز نیویورك تایمز، ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۳

٤ ـ مجله معدن، آوریل ۱۹۹٤

۵ ـ همانجا.

٦ ـ سرویس اینتر پرس، ۱۰ سپتامبر ۱۹۹۳

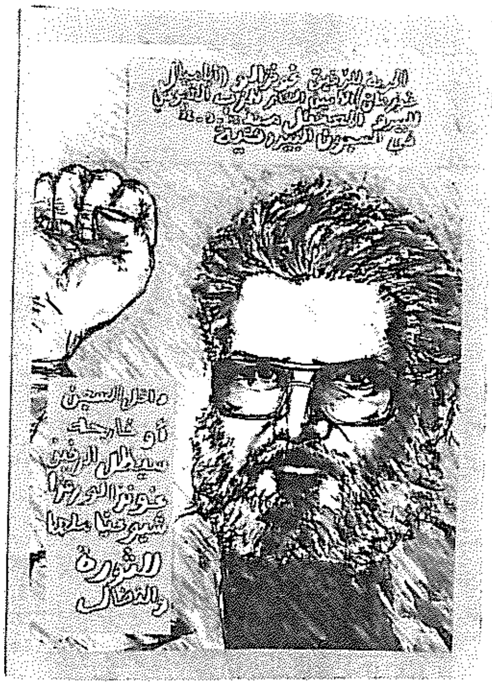
۷ ـ لس آنجلس تایمز، ۱۹ ژانویه ۱۹۹٤ ـ سن فرانسیسکو اگزامینر، ۲۷ مارس ۱۹۹٤

۸ ـ آسوشیتد پرس، ۲۹ نوامبر ۱۹۹۳

۹ ـ برای مثال نگاه کنید به «گزارش هفتگی آمریکای لاتین»، ۷ آوریل ۱۹۹٤

۱۰ ـ موسسه آمار دفاع غیر نظامی پرو.

۱۱ ـ بولتن اضطراری، شماره های ٤٦ و ٤۷ و ۵۱



کارزار زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید:

نبـــرد ادامــــه دارد!

دستگیری صدر گونزالو، صدر حزب کمونیست پرو، در تاریخ دسامبر ۱۹۹۲، به ظهور نبردی خشماگین و مصمم برای دفاع از جان او دامن زد. دستگیری صدر گونزالو توسط دشمن، برای انقلابیون در پرو و سراسر جهان ضربه ای ناگوار بود. صدر گونزالو مبارزه برای بازسازی حزب کمونیست پرو را در سالهای ۶۰ و ۷۰ رهبری کرد و آغاز جنگ خلق را پایه ریزی نمود. پس از آغاز جنگ خلق در سال ۱۹۸۰، صدر گونزالو نقش مرکزی در رهبری و گسترش جنگ خلق ایفا کرد و بمثابه رهبر میلیونها دهقان، کارگر و روشنفکر در پرو به رسمیت شناخته شد. انقلاب در پرو تحت رهبری صدر گونزالو، نسیم انقلابی ارزشمند و تازه ای بود که بوی تعفن رویزیونیسم را از صحنه پاک نمود و مصاف نوینی را در مقابل ارتجاع و امپریالیسم قرار داد. زمانیکه صدر گونزالو دستگیر شد، دفاع از جان او برای انقلابیون کمونیست در سراسر جهان، به معنی دفاع از حق شورش بردگان علیه اربابانشان بود. به معنای دفاع از انقلاب و کمونیسم بود.

مرتجعین در روز ۱۲ دسامبر به خیال اینکه جنگ خلق با شکستی مرگبار روبرو شده، جشن گرفتند. اما جنگ خلق نه فقط علی رغم این ضربه ادامه یافت، بلکه کارزار بین المللی برای دفاع از جان صدر گونزالو نیز در سراسر جهان طنین افکن شد. در این نبرد حیاتی، چهره طرفین متخاصم بیش از هر زمان دیگر آشکار گشت. این امر به توده ها الهام بخشید و دروغ امپریالیستها را که گویا انقلاب کمونیسم مرده و کسی نیست که بتواند «نظم نوین» آنها را به مصاف بطلبد، رسوا کرد.

پیشگامان نبرد برای دفاع از جان صدر گونزالو در صحنه ی بین المللی نیروهای انقلابی پرولتری بودند که حول فراخوان جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گرد امدند تا «زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو به هم بریزند». صدها هزار نفر در سراسر جهان، به طرق مختلف در این مبارزه فعالانه شرکت کرده اند. بویژه بخش قدرتمندی از این مبارزه کارزاری است که توسط کمیته اضطراری بین المللی برای دفاع از جان دکتر آبیمال گوسمان (صدر گونزالو) هماهنگ شده است. کمیته اضطراری بین المللی توده ها را در بیش از چهل کشور بسیج و سازماندهی کرده است؛ توده هایی که از رفتار جنایتکارانه با این رهبر انقلابی و سایر زندانیان سیاسی توسط رژیم آمریکائی فوجیموری به خشم آمده و میدانند که نمونه خطرناکی علیه رهبران انقلابی و سایر مخالفین امپریالیسم و ارتجاع در سراسر جهان پیش گذاشته شده است.

کارزار دفاع از صدر گونزالو نبردی پیچیده و خشماگین است که در حال اوج گیری است. یکطرف رژیم آمریکایی فوجیموری است که تحت حمایت مرتجعین در سراسر جهان، به هر اقدامی دست زده تا صدر گونزالو را تحقیر و بی اعتبار کند، شکنجه نماید و حتی او را به قتل برساند. و در طرف دیگر جبهه ای پیش بینی نشده از نیروهای انقلابی در چارگوشه جهان وجود دارد که از امپریالیسم و برنامه های ارتجاعی بیشماری که برای از میان بردن امیدو آرزوی فقرا و ستمدیدگان تهیه دیده، متنفرند. آنها پا پیش گذاشته اند تا از جان او دفاع کنند. مرتجعین در مقابل ادامه جنگ خلق و این اتحاد بین المللی غیر قابل انتظار برای دفاع از جان صدر گونزالو، علی رغم قدرتشان نتوانستند آزادانه و بدون خطر به صدر گونزالو حمله کنند. روزنامه اصلی فرانسه، لوموند، اظهار داشت که نقشه مخفیانه قتل او در آخرین دقایق به خاطر افکار عمومی بین المللی متوقف شد. کارزار دروغ و تهمتی که جهت منفرد کردن صدر گونزالو و جنگ خلق توسط امریکا به راه انداخته شده بود رسوا گردید. و تمام کسانی که این اتحاد قدرتمند نیروهای انقلابی و مترقی را در دفاع از صدر گونزالو و جنگ خلق در پرو، شاهد بوده اند با امیدی تازه به آینده به وجد آمده اند.

مردم از جریانات مختلف سیاسی و ایدئولوژیکی از حمله به صدر گونزالو به خشم آمده اند. بسیاری ضرورت انقلاب مائوئیستی را درک نمیکنند و یا به آن اعتقاد ندارند. بهرحال آنان میفهمند صدر گونزالو



کارت پستالی که در تونس توزیع شد: ما خواهان آزادی رفیق گونزالو هستیم که از سپتامبر ۹۲ در اسارت مرتجعین بسر می برد. رفیق گونزالو درون و بیرون زندان بعنوان مظهر کمونیسم باقی می ماند و بما در راه انجام انقلاب الهام می بخشد.

دهلی نو، هند: میتینگ در مقابل سفارت پرو برای آزادی رفیق گونزالو

رهبر محبوب توده های میلیونی در پرو است. آنها حق پایه ای توده ها مبنی بر بدست گرفتن سلاح علیه رژیم سرکوبگر را به رسمیت شناخته و میدانند که امپریالیستها قصد دارند با حمله به رهبری انقلابی این حق با ارزش را از توده ها بگیرند. اینکه چنین صف گسترده ای از توده ها برای دفاع از یك رهبر كمونیست به هم پیوستند، به این واقعیت که صدر گونزالو امروز زنده است خدمت کرده و قاطعیت و عزم استوار آنان باعث شگفتی و خشم مرتجعین شده است. در جریان دفاع از صدر گونزالو بسیاری برای اولین بار از حقایق جنگ خلق در پرو آگاه شده اند. نتیجه ی این امر پیدایش ذخیره وسیع بین المللی در دفاع از جنگ خلق در پرو و شبکه ای از فعالین است که برای دفاع از آن مبارزه میکنند. این اوضاع همچنین نیروهای مائوئیست را با مصافهای جدید بسیاری روبرو کرده است تا نقش مستقل خود را در تقویت کارزار بین المللی ایفا نموده و همزمان وظایف انقلابی کمونیستی بیشتری را در یك جوّ مساعد و مشتاق ایده های نوین به عهده گیرد.

زمانیکه صدر گونزالو دستگیر شد، رژیم هیاهو راه انداخت که جنگ خلق را سربریده است. فوجیموری و رسانه های بین المللی دوسال تمام جار زدند که جنگ خلق را شکست داده اند. همزمان رژیم پرو تمام زرادخانه اش، اعم از قوانین جدید سرکوب، جنگ روانی با هدف گیج کردن و منشعب کردن و وعده های توخالی رفاه برای آینده را با اتکاء به قدرت بیرحم ارتشی که جنگی دائمی را علیه مردم براه انداخته، بکار گرفت. اما علی رغم حملات بیرحمانه و از سر استیصال، حتی خود رژیم ناگزیر است اعتراف کند که نتوانسته اند جنگ خلق را نابود سازند. نه تنها حملات ادامه داری به بانکها، کمپانیهایی که اخیرا خصوصی شده و سیستم برق رسانی که لیما و سایر شهرها را تحت تاثیر قرار داده است صورت گرفته، بلکه ارتش نیز در نبردهای سختی که در روستاها با رزمندگان حزب کمونیست پرو داشته، تلفات بسیاری متحمل شده است. رژیم از این شکایت میکند که حتی وقتی رزمندگان را در دهات محاصره میکنند، آنان

از جان صدر گونزالو دفاع کنید!

دستگیری صدر گونزالو رهبر حزب و انقلابَ بخشی از نقشه ای است که برای پیشبرد کشتاری بس عظیم علیه خلق طراحی شده است. مرتجعین خیال میکنند که ما به آنها اجازه نابود کردن انقلاب را خواهیم داد. آنها درک نمیکنند که هر چه بیشتر خونریزی کنند به مرگ نهائی خویش نزدیکتر میشوند. ما خواهان آنیم که حکومت فوجیموری سلامت و جان صدر گونزالو را محترم شمارد.

حزب کمونیست پرو تمامی کسانی که جرات کنند و با دستان کثیف خود به صدر گونزالو لطمه ای وارد کنند را آنچنان مجازات خواهد کرد که سرمشق شود.

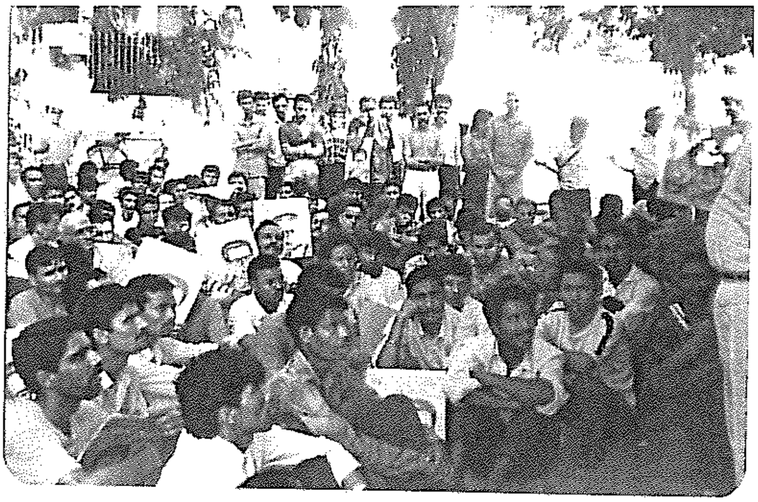
زنده باد صدر گونزالو، رهبر حزب و انقلاب!

زنده باد حزب کمونیست پرو!

زنده باد جنگ خلق!

ما جان خود را نثار حزب و انقلاب خواهیم کرد!

حزب کمونیست پرو،
پایگاه لیما
سپتامبر ۱۹۹۲



داكا، بنگلادش: بازسازی سخنرانی تاریخی صدر گونزالو در قفس. پرچمی که بر فراز تظاهرات روز عملیات بین المللی به اهتزاز درآمده است: مبارزه انقلابی جهت کسب قدرت حول ایدئولوژی مائوئیستی را تقویت کنید!

موفق میشوند با استفاده از سیستم پیچیده تونل که خود ساخته اند به مناطق جنگلی بگریزند. آنها ضجه میزنند که قادر نیستند هلیکوپترهایشان را بدون مواجهه با آتش رزمندگان، در مناطق جنگلی فرود بیاورند. آنها قتل عام مردم روستایی را اینگونه توجیه میکنند که رزمندگان، خود را در میان مردم مخفی میکنند و اعتراف میکنند که همه مردم برای رزمندگان جاسوسی میکنند. عقیم ماندن تلاشهای دشمن منعکس کننده عجز وی در فائق آمدن بر عزم توده های پرو در مبارزه شان علیه ستمگران است.

بهرحال برای دفاع از جان صدر گونزالو و همچنین حمایت از جنگ خلقی که او با قدرت رهبری کرده است، نیاز به انجام اقدامات بسیاری است. جان صدر گونزالو کماکان در خطر است. ایالات متحده جهت شکست دادن جنگ خلق به تشدید استراتژی پیچیده جنگ ضد انقلابی باشدت کم، ادامه میدهد. صدر مائو میگوید که وقتی جنگ توده ای طولانی پیشرفت میکند، رژیم ارتجاعی حملات مایوسانه و بیرحمانه ای را علیه نیروهای انقلابی به راه خواهد انداخت، و مردم باید برای تند پیچها، خطرات و فرصتهای غیر منتظره آماده باشند. انتخابات آوریل ۹۵ میتواند نقطه عطفی برای مانورهای جدید باشد. چراکه مرتجعین رنگارنگ در رقابت با یکدیگر سعی خواهند کرد تا به اربابان یانکیشان ثابت کنند که آنها بهترین انتخاب برای سرکردگی حملات علیه جنگ خلق هستند.

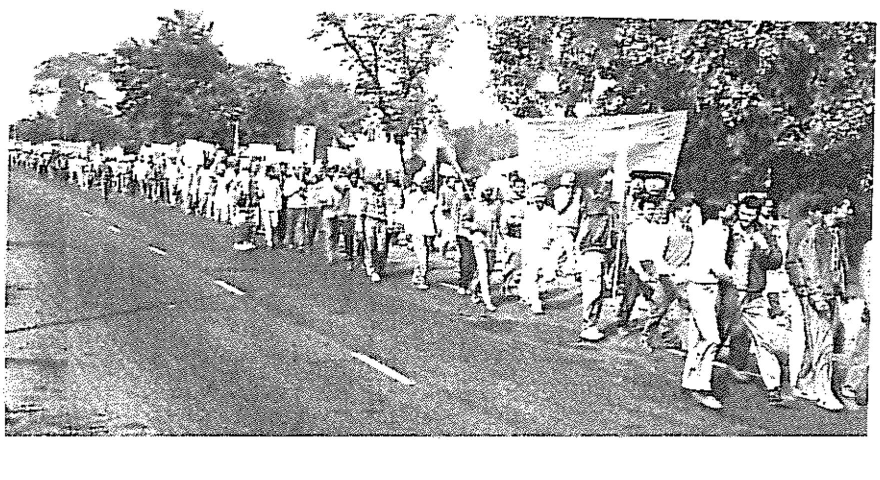
نیروهای بسیاری که این نبرد سهمگین در دفاع از صدر گونزالو را در دوسال گذشته به پیش بردند، با تمام مصافهایی که ارتجاع در برابر آنان قرار داد قاطعانه روبرو شده و هرچه بیشتر آبدیده شدند. آنان در کارزار فریبکارانه بی وقفه ای که دشمن به راه انداخته بود، آموزش دیدند. در بسیج اقشار مختلف مردم جهت دفاع از صدر گونزالو، آنها نقشی تعیین کننده ایفا کردند، و جبهه ای قدرتمند شکل گرفته است. مردم از جریانات سیاسی و ایدئولوژیك مختلف در خیابانها به تظاهرات پرداختند، طومار امضاء کردند، نامه فرستادند و بر دیوارشهرها و تپه های روستاها شعار نوشتند. آنها کمك مالی کردند و در مباحثات داغ با کسانیکه تحت تاثیر دروغهای دشمن قرار گرفته بودند شرکت جستند. کمیته ها و گروه های اضطراری بین المللی که از این نیروهای متنوع بوجود آمده است، در دهها کشور شکل گرفته اند. بعلاوه، کمیته های جدیدی برای دفاع از جنگ خلق در پرو بوجود آمده است. برای بسیاری مسئله مبارزه برای دفاع از جان صدر گونزالو با موضوع حمایت از جنگ خلق در پرو بطور لاینفکی گره خورده است. و این امر دورنمای کاملا نوینی را برای آنچه که میتوان انجام داد گشوده است. برخی از این افراد برای تبدیل شدن به انقلابیون کمونیست گام برداشته اند.

کارزار دفاع از جان صدر گونزالو به گسترش خویش ادامه میدهد. اگرچه فوجیموری قبلا اعلام کرده بود که پس از یکسال محدودیت قانونی، دکتر گوسمان اجازه ملاقات خواهد داشت، اما قوانین خودشان را هم زیر پا گذاشته و بیش از دوسال است که او را در شرایط ممنوع الملاقات نگاه داشته است. کسی دقیقا نمیداند که نیروهای ارتجاعی در گام بعدی چگونه حمله خواهند کرد. اما یك چیز روشن است. توده های انقلابی و مترقی جهان برای مقابله و پیروز شدن در مصاف با دشمن، در موقعیت بهتری قرار دارند.

نمایندگان کمیته اضطراری بین المللی اعزامی به فیلیپین و ژاپن همراه با جمعی از دانشجویان، بعد از برگزاری جلسه در دانشگاه مانیل.



در پنجاب نیز مانند سایر نقاط هند، مردم در گرد همائی های کمیته برای آزادی رفیق گونزالو شرکت جستند.

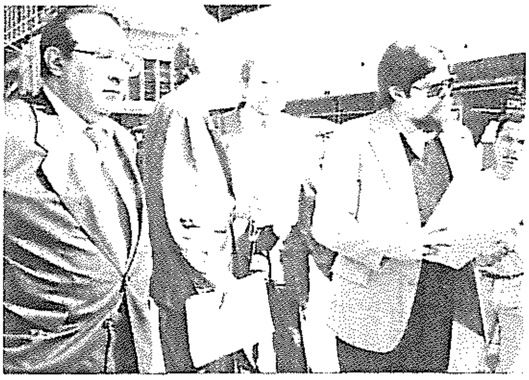




برلین، آلمان: کرویتزبرگ خود را شهر همخون آیاکوچو اعلام کرد. پرچمهائی که بر دیوار می بینید از سال ۱۹۹۱ نصب شده اند. پرچمهای بیشتری در دفاع از جان صدر گونزالو به آنها افزوده شده است.



نقاشی بر تپه های تامیل نادو در هند. این شعارها مردم را دعوت به شرکت در جنبش بین المللی برای آزادی رفیق گونزالو می کند.



اعضای هیئت پنجم، از چپ به راست: هالوک گرگک از ترکیه، مارتین هیمینگ از آلمان، پیتر ارلیندر از آمریکا و ماریو بوستامنته از مکزیک

جلوه هایی از کارزار بین المللی در دفاع از جان صدر گونزالو:

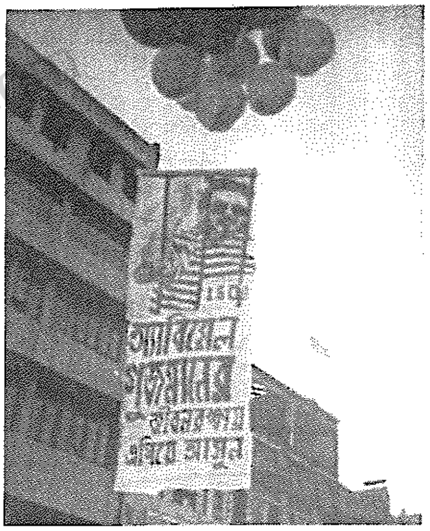
جلوه هایی از فعالیتهای معین نمیتوانند حاوی تمامیت آنچه که توده ها بعنوان بخشی از کارزار دفاع از جان صدر گونزالو در سراسر جهان انجام دادند، باشد.
بیشتر این فعالیتها توسط بیش از ۵۰ بولتن کمیته اضطراری بین المللی هماهنگ و گزارش شده است. با استفاده از این بولتن بعنوان یك ابزار سازماندهی، حمایت کنندگان در بیش از دهها کشور فعالیتهای مستقل و خلاقانه ای را در مدت بیش از دوسال به پیش برده اند. صدها برنامه و جلسه برگزار شده است. هزاران میز کتاب و مرکز اطلاعاتی بر پا شده است. دهها هزار نفر فراخوان را امضاء کرده و طومار و نامه اعتراضی فرستاده اند. خواسته های قدرتمندی در برابر سازمانهای حقوق بشر قرار داده شده تا موضع اختیار کنند. این سازمانها زمانیکه امتناع کرده اند افشا شده اند. سفارتخانه ها و کنسولگری های پرو با تظاهرات اعتراضی روبرو شده و یا حتی اشغال شده اند. دهها هزار نفر در تظاهرات اعتراضی به خیابانها ریخته اند. میلیونها اعلامیه پخش شده است و پلاکاردها و پوسترهایی بر دیوارهای صدها شهر در سرتاسر جهان نصب شده است. ترانه ها ساخته شده اند. اعلامیه ها و مقالات خبری در رسانه های عمومی و همچنین رسانه های آلترناتیو منتشر گشتند. ویدئوی کمیته اضطراری با نام «باید به جهانیان بگوییم» و «راه درخشانیها»، از روستاهای کوچك هیمالیا گرفته تا دهقانان جنگلهای استوایی کلمبیا، با استفاده از باطری به نمایش درآمدند. و پشت دیوار برجهای دانشگاههای آمریکا، گتوهای کرویتسبرگ برلین و لس آنجلس و کلکته نشان داده شدند. اگر بگوئیم که میلیونها نفر برای اولین بار در دو سال گذشته حقیقت را درباره صدر گونزالو و جنگ خلق در پرو شنیدند، اغراق نکرده ایم.

سپتامبر ۹۲ وقتی خبر دستگیری دکتر گوسمان در سراسر جهان پخش شد، مردم سریعا خواهان حفظ جان او شدند. در طول فقط چند روز دهها هزار نفر فراخوان دفاع از جان دکتر گوسمان را امضاء کردند.

۲۴ سپتامبر ۹۲ سخنرانی تاریخی صدر گونزالو «سخنرانی از قفس»، به سراسر جهان مخابره شد.

اکتبر ۹۲ در لیما، به اولین گروه وکلای بین المللی نمایندگان ك.ا.ب. اجازه حضور در دادگاه سری محاکمه دکتر گوسمان را نمیدهند؛ اما حضور آنان سرتیتر روزنامه ها شده و مردم پرو را از وجود کارزار بین المللی آگاه میسازد. «محاکمه» دکتر گوسمان توسط دادگاه نظامی ژنرالهای نقاب پوش در سراسر جهان محکوم میشود. دولت که نقشه هایی برای به قتل رساندن دکتر گوسمان در ۱۵ اکتبر داشت، در شرایط برانگیخته شدن افکار عمومی بین المللی قادر نیست آنرا عملی سازد. هواداران کارزار در سراسر جهان خواهان اعطای «یك روز حقوق» برای حمایت از کارزار میشوند. دومین گروه نمایندگان اعزامی، توسط پلیس مخفی «دینکوت» دستگیر شدند. آنها ۳۰ ساعت در بازداشت به سر میبرند و اخراج میشوند.

نوامبر ۹۲ سومین گروه نمایندگان ك.ا.ب. به پرو میرسند و با اعضای انجمن وکلای دموکرات ملاقات میکنند. در مدت کوتاهی پس از آن دکتر کرسپو، وکیل دکتر گوسمان دستگیر شده و به حبس ابد محکوم میشود.
فوریه ۱۹۹۳، کنفرانس منطقه ای آسیای جنوبی کمیته اضطراری در کاتماندو، نپال برگزار میشود. دوهفته بعد بیش از هزار نفر از ۳۳ کشور در کنفرانس موسس کمیته اضطراری در آلمان شرکت کردند.



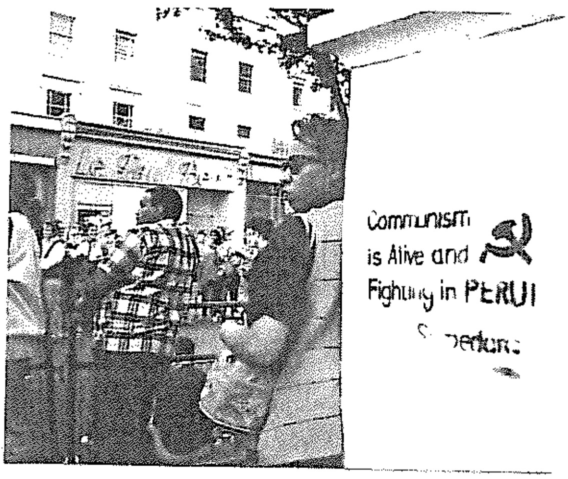
داکا، بنگلادش: بازسازی سخنرانی تاریخی صدر گونزالو در قفس. پرچمی که بر فراز تظاهرات روز عملیات بین المللی به اهتزاز درآمده است: مبارزه انقلابی جهت کسب قدرت حول ایدئولوژی مائوئیستی را تقویت کنید!



پاکستان: ۱۹۹۲، خواست رهائی رفیق گونزالو و زندانیان سیاسی در آفریقای جنوبی مطرح شد.

«امروز خلق زحمتکش پرو تحت یوغ رژیم آمریکایی فوجیموری بسر میبرد. حکومت تحت الحمایه آمریکا در تاریخ ۳۱ اکتبر ۹۳ رفراندومی قلابی برای تصویب یک قانون اساسی جدید برگزار می کند. هدف واقعی از این کار تصویب مجازات اعدام بنام مردم است. ما در مخالفت با این رفراندوم و بعنوان بخشی از مبارزه اضطراری جهانی برای دفاع از جان دکتر گوسمان، رهبر کبیر خلق زحمتکش پرو، با تمام قوایی که از تولید کسب کرده ایم کار را برای یک روز متوقف کرده و مزد یک روز کار خود را به کارزار اختصاص میدهیم.»

ـ اوزجان دوغان نماینده کارگران رادیاتور ساز، آنکارا، ترکیه



لندن، انگلستان: سپتامبر ۹۴

آوریل ۱۹۹۳، چهارمین هیئت نمایندگی ك.ا.ب. مورد استقبال زاغه نشینان لیما قرار میگیرد. آنها از هیئت میخواهند که: «وقتی به کشورهایتان باز گشتید آنچه را در اینجا شنیدید و دیدید، به مردم بگویید»

۱٤ـ ۱۵ ماه مه، روزهای عملیاتی بین المللی
فعالیتهای اعتراضی متحدانه قدرتمندی نسبت به بد رفتاری دکتر گوسمان به پیش برده میشود. احترام به سلامتی و جان او همزمان توسط هواداران در بیش از ۲۰ کشور درخواست شده است.
ژوئیه ۱۹۹۳، یک تیم متشکل از وکلای بین المللی برای حمایت از دادخواست وکلای دمکرات لیما که در دفاع از دکتر گوسمان و سایر زندانیان سیاسی جهت ارائه به کمیسیون حقوق بشر قاره آمریکا تهیه شده، با یکدیگر ملاقات میکنند.

۱۲ تا ۲٤ سپتامبر ۱۹۹۳ فعالیتهای هماهنگ شده بین المللی اولین سالگرد دستگیری دکتر گوسمان را رقم میزند. فعالین ترتیبی میدهند تا «سخنرانی قفس» دکتر گوسمان از طریق رادیو، روزنامه ها، اعلامیه ها، و تاترهای خیابانی، در سرتاسر جهان وسیعا شنیده شود.
اوت ـ نوامبر ۱۹۹۳، دو وکیل بین المللی موضوع حمایت از درخواست وکلای لیما را در یکی از جلسات IACHR (کمیسیون حقوق بشر آمریکا) مورد بحث قرار میدهند. طیف گسترده ای از فعالیتها علیه احیای مجازات اعدام در پرو و تمایل دولت برای استفاده از آن علیه دکتر گوسمان و سایر رهبران سیاسی زندانی. پنجمین هیئت نمایندگی وارد لیما میشود تا خواهان لغو ممنوعیت ملاقات و حبس انفرادی دکتر گوسمان شود، که طبق قوانین پرو نیز میبایست تا ۱۲ سپتامبر ۹۳ پایان میپذیرفت. تقاضاهای رسمی برای ملاقات با دکتر گوسمان توسط وکلای بین المللی به پرونده IACHR ارائه شده است.

ژانویه ـ فوریه ۹٤، وکلایی از کلمبیا و مکزیك طی یك اقامت طولانی در پرو برای لغو حبس انفرادی دکتر گوسمان تلاش میکنند.

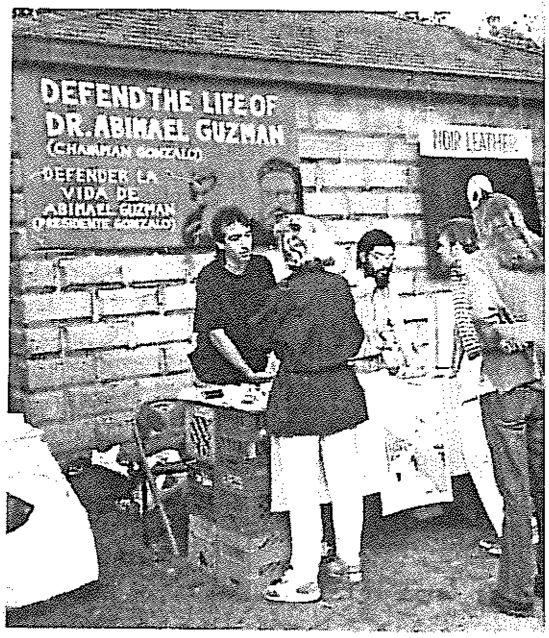
مارس ۱۹۹٤، تور سخنرانی جنوب آسیا توسط کمیته اضطراری بین المللی، سه نماینده از ك.ا.ب. با سازمانهای دهقانان، کارگران، دانشجویان، زندانیان سیاسی، زنان و گروههای حقوق بشر در فیلیپین و ژاپن ملاقات میکنند.
آوریل ۱۹۹٤، ویدئوی ك.ا.ب.« شما باید به جهانیان بگویید» منتشر میشود.

۱۹ و ۲۰ ماه مه ۱۹۹٤: روزهای عملیات هماهنگ بین المللی خواهان پایان حبس انفرادی دکتر گوسمان، احترام به حقوق اساسی زندانیان سیاسی و آزادی وکلا شده، دخالت آمریکا در پرو را محکوم میکند.

۱۲ تا ۲٤ سپتامبر ۹٤، روزهای عملیات بین المللی در دومین سالگرد دستگیری دکتر گوسمان، محکومیت رژیم آمریکایی فوجیموری بخاطر امتناع از دادن اجازه ملاقات دکتر گوسمان با وکلا، خانواده، پزشك و دوستانش را در مرکز توجه خود قرار داده و خواهان پایان یافتن حبس انفرادی اکید و لغو ممنوعیت کامل ملاقات وی شد.

سپتامبر ـ نوامبر ۱۹۹٤، هزاران نفر درخواست پایان حبس انفرادی را که در روزنامه های بسیاری از کشورها به چاپ رسید امضاء کردند.

نوامبر ۱۹۹٤ بسیج بین المللی علیه هجوم جنایتکارانه نظامی رژیم پرو، که فوجیموری با افتخار آنرا «ویتنام کوچك» خواند، صورت گرفت.



فعالین کمیته اضطراری بین المللی در حال توضیح کارزار برای توده ها در ایالات متحده



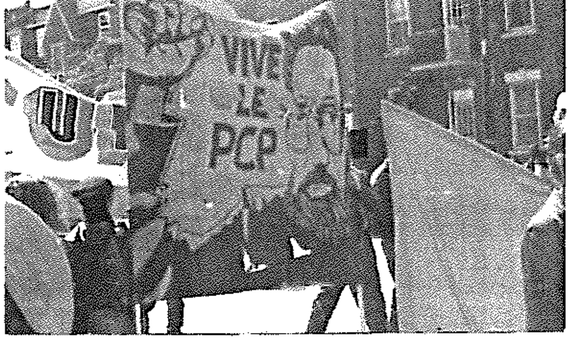
ترکیه: زندانیان سیاسی به حمایت خود از امر دفاع از جان آبیمال گوسمان ادامه میدهند.

پیامی از کرال های هند
شعاری که در تظاهرات ما بچشم میخورد چنین بود: پشتیبانی ما از خلق پرو تزلزل ناپذیر است. نسخه هایی از سخنرانی دکتر گوسمان در طول راه پخش شد.... نقطه اوج آکسیون آتش زدن مجسمه فوجیموری بود که عنوان «آدمخوار» بر گردن داشت. این مجسمه مظهر حکام هند نیز بود. در پایان کله فوجیموری آماج لگدهای مردم خشمگین شد.



کاراکاس، ونزوئلا: بدنبال صدور قطعنامه پیرامون اشاعه کارزار در آمریکای لاتین توسط کنفرانس موسس کمیته اضطراری بین المللی، شعبه این کمیته در کلمبیا مبارزه را به ونزوئلا و اکوادور کشاند. این کارزار با استقبالی گرم روبرو شد.

«از کمیته اضطراری متشکرم بخاطر اینکه آخرین اخبار را در مورد دکتر گوسمان در اختیارم قرار میدهد. من فکر میکنم بعد از کمیته دفاع از ساکو و وانتزتی (۱۹۲۰ تا ۱۹۲۷) این بزرگترین جنبشی است که سراسر دنیا فراگیر شده است. من اطلاعیه را دریافت کردم.... بیش از ۵۰ امضا جمع آوری کرده ام که عمدتا فعالین دفاع از حقوق بشر و وکلا هستند»
- وکیلی از کمیته آزادیهای مدنی در آندراپرادش، هند



«زنده باد حزب کمونیست پرو» بخشی از رسته انترناسیونالیست و ضد امپریالیست در تظاهرات اول ماه مه در مونترال، کانادا

«تشکیلات دمکراتیک بایان» حمایت صمیمانه خود از کارزار دفاع از جان و حقوق دکتر آبیمال گوسمان را اعلام میکند و خواهان رهائی همه زندانیان سیاسی پرو است.... پیشبرد انقلاب مسلحانه در پرو را بهیچوجه نمیتوان آنگونه که رسانه های غربی ادعا دارند تروریسم محسوب کرد، بلکه یک جنبش رهائیبخش خلق در خدمت عمیقترین تحولات اجتماعی است...»
- هفتم مارس ۹۳، مانیل، فیلیپین
سازمان بایان که ده میلیون عضو دارد

گزیده ای از «کارگر انقلابی» (نشریه حزب کمونیست انقلابی، آمریکا - ۱۹ نوامبر ۹۴)

بحثی با ریموند لوتا درباره
اقتصادیات مائوئیستی و راه انقلابی بسوی کمونیسم: کتاب آموزشی شانگهای

...میدانید یکی از نکاتی که در مقدمه کتاب مطرح کرده ام اینست که تا زمان مائو، مارکسیسم واقعا به یك درك همه جانبه از اقتصاد سیاسی سوسیالیسم دست نیافته بود. این ممکنست بنظر عجیب بیاید. قبل از همه، مارکس و انگلس تئوری سوسیالیسم علمی را بما عرضه داشتند و لنین برقراری نخستین دولت سوسیالیستی را رهبری کرد. اما تئوری باید به عمل در میآمد و وسیعا گسترش می یافت. اینکار فقط از طریق تجربه مشخص ساختمان اقتصاد سوسیالیستی و پیشبرد مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم میتوانست انجام شود. انقلابات شوروی و چین نخستین تلاشهای بشر ستمدیده برای آفرینش جوامعی بود که توسط اکثریت زحمتکش اداره شود و مطابق منافع آنها باشد. مائو از نقاط قوت و ضعف ساختمان اقتصادی در اتحاد شوروی زمانیکه یك کشور سوسیالیستی بود جمعبندی کرد و یك برخورد بسیار ریشه ای و ضد بوروکراتیك از توسعه و برنامه ریزی سوسیالیستی را شکل داد. بعلاوه او اظهار داشت که انقلاب به کسب قدرت ختم نمیشود. انقلاب باید ادامه یابد و این تداوم در هر عرصه جامعه حفظ شود. یکی از نکات برجسته کتاب حاضر اینست که امور را بعد از تجزیه و تحلیل، در همان حالتی که هستند رها نمیکنند؛ بلکه پیگیرانه از جائی که جامعه باید بدان برسد صحبت میکند.

مائوئیستها در چین انقلابی پیشرفته ترین سنتز از چگونگی فعالیت و عملکرد یك اقتصاد سوسیالیستی و ظرفیت و تضادهایش، و علت اینکه مسیر رهائی بشر با مبارزه بی وقفه و تجربه کردن رقم خورده را برای ما فراهم کردند.

اقتصاد اساس جامعه است. و برای رهائی حقیقی خلق نیاز به برقراری یك شالوده اقتصادی حقیقتا رهائیبخش است. میخواهم بگویم که این یکی از مهمترین نکاتیستکه از مطالعه این کتاب دستگیر مردم میشود: اینکه اقتصاد رهائیبخشی وجود دارد؛ اینکه چنین اقتصادی اصول معینی دارد که میتواندتوسط توده ها آموخته شده و بکار برده شود و با انجام آگاهانه اینکار، مردم نه تنها مسائل مختلف را حل میکنند بلکه میتوانند نظام اقتصادی و جامعه را بمنزله یك کل در دست خود گیرند. نوع بشر تحت استبداد کور ذاتی نیروهای اقتصادی قرار دارد. ما اینك میتوانیم در جاده تکامل تاریخی و اجتماعی این مرحله را پشت سر بگذاریم.

....اکثریت مردم جهان در کشورهای تحت سلطه و نومستعمره جهان سوم زندگی میکنند. آنها در شرایط گرسنگی، بیماری و فوق استثمار بسر میبرند. آنها در جوامعی زندگی میکنند که اقتصادهایشان توسط امپریالیسم معوج شده و از شکل افتاده است. به اکثر نقاط آفریقا نگاه کنید که گرفتار بحرانی وحشتناك و رنج آورند. امپریالیستها با این کشورها را بعنوان مواردی که هیچ آینده ای ندارند، کنار میگذارند و یا موعظه میکنند که تنها آلترناتیو برای رکود و قحطی، اینست که تابع بازار جهانی امپریالیستی و موسسات مالی بشوند. به کوبا نگاه کنید که بسرعت در حال غرق شدن است. به ماندلا و آریستید نگاه کنید که دارند با بانکداران بین المللی و سرمایه گذاران معامله میکنند. مردم زمانیکه این را میبینند روحیه باخته و سردرگم میشوند. اما از این مسئله باید این درس را گرفت که انقلاب باید این جوامع را از شبکه امپریالیسم بیرون بکشد. انقلاب باید اقتصادهای خودکفا و بادوامی را که در خدمت نیازهای توده هاست ایجاد کند. و نمونه مائوئیستی تنها آلترناتیو موجود برای انجام اینکارست.

....ارتباطی میان سطح تکامل و استاندارد زندگی در کشوری مانند آمریکا و این حقیقت که مشتی کشورهای غنی سرمایه داری وجود دارند که شریان حیاتی و سرنوشت اقتصادی ملل ستمدیده را کنترل میکنند. این جنبه اساسی اقتصاد جهانیست. و یکی از اهداف انقلاب در کشوری نظیر آمریکا خدمت به از میان برداشتن این تقسیم بندی جهانی است. آنچه این کتاب میخواهد بگوید کاملا به قالب ریزی مجدد ارکان اجتماعی و ایجاد آینده ای متفاوت برای سیاره مربوط است.

....بعلاوه، من فکر میکنم که این کتاب سلاح بزرگی علیه اتهامات بورژوازی است که مدعی است کمونیسم یك نظام اقتصادی و اجتماعی شکست خورده است. خنده ام میگیرد وقتی آنها میگویند کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی سابق فروپاشید. این سرمایه داری دولتی بود که فروپاشید نه سوسیالیسم. کتاب آموزشی شانگهای را بخوانید و بمن بگوئید که اتحاد شوروی سابق چه وجه مشترکی با این اصول اقتصادی و سیاسی داشت.

....انقلاب کمونیستی با هر آنچه اینها مدافعش هستند مخالفست. اینها هرگز از نابود کردن و مخدوش نمودن انقلاب کمونیستی دست نمیکشند. و این هم یک دلیل دیگر برای مورد حمله قرار دادن مائو از جانب آنهاست. زیرا تئوری و عمل مائو رسالت انقلاب کمونیستی یعنی واژگونی تمام و کمال جهان را بطوری که هیچکس دیگری در زمان ما انجام نداده، در خود فشرده دارد.

....چیز دیگری که موجودست واقعیت اقتصادی و تحول اجتماعی در چین مائوئیستی طی سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۷۶ می باشد. بر گرسنگی غلبه شد و بیماریهای عفونی از میان برده شد؛ زنان دیگر برده خانوار، شوهر و مالك نبوده بلکه در زندگی اجتماعی و اقتصادی درگیر شدند؛ توده ها مسائل سیاسی، هنری و آموزشی را مورد بحث قرار داده و اقتصاد سوسیالیستی برنامه ریزی شده متکی بر مشارکت توده ای تکامل یافت. این چیزها واقعا اتفاق افتاد. اینها شعارهای مجرد و یا نیات خامی که به هدر رفت نبودند. این جامعه رهائیبخش ترین جامعه روی زمین بود. اما یك دلیل اینکه بسیاری از مردم حتی روشنفکران مترقی و دارای تفکر سوسیالیستی در مواجهه با اتهامات امپریالیستی و رویزیونیستی علیه مائو آسیب پذیرند اینست که آنها خیلی کم درباره آنچه واقعا در چین بخصوص در اقتصاد جریان داشت، میدانند. این بخشا علت نوشتن موخره درباره نظام برنامه ریزی در چین مائوئیستی توسط من در پایان کتاب آموزشی شانگهای بود. این اثر بشکل مشخص به درون مکانیزمهای اقتصادی رفته و درباره دستاوردها و نحوه اجرای اقتصاد چین به ارائه آمار پرداخته و نیز نشان میدهد که این تئوری واقعا بعمل در آمد....

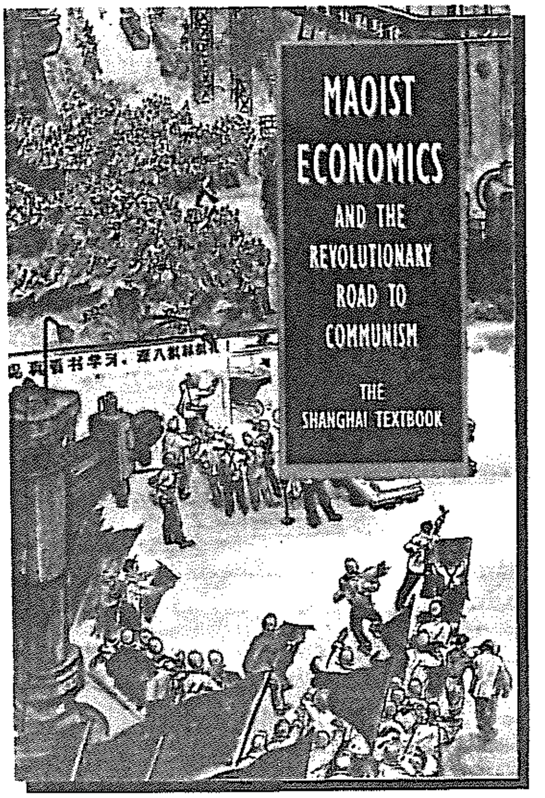
منتشر شد!
از انتشارات «بنر» بخواهید

سلاحی سنگین در جبهه نبرد تئوریک

کتاب آموزشی شانگهای:

اقتصادیات مائوئیستی و راه انقلابی بسوی کمونیسم

با ویرایش و ارائه مقدمه و موخره ای از
ریموند لوتا



کتاب آموزشی شانگهای: اقتصادیات مائوئیستی و راه انقلابی بسوی کموتیسم، برای نخستین بار در چین بسال ۱۹۷۵ منتشر شد. این کتاب یکی از کاملترین و معتبرترین بحثهای عرضه شده درباره تئوری اقتصاد سوسیالیستی مائوئیستی بوده و اثر مهمی در زمینه اقتصاد سیاسی مارکسیستی است.

این کتاب تصویری نشاط آور از چگونگی کارکرد اقتصاد با برنامه سوسیالیستی و پیشرفت آن در مسیر نابودی استثمار، نابرابری و زیاده طلبی سرمایه داری ارائه میدهد. کتاب مذکور توسط نیروهای مائوئیستی در جریان انقلاب فرهنگی نوشته شد و سپس توسط حکام کنونی چین سرکوب شد. این اثر راهگشا تجربه مائوئیستی دوره ۱۹٤۹ تا ۱۹۷٦ که طی آن بیش از یك چهارم نوع بشر اقتصاد و جامعه و خویش را در جریان انقلاب سوسیالیستی متحول ساختند مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد. این خدمتی مهم به مباحثه و جدل در مورد ماهیت، اهداف و عملی بودن اقتصاد برنامه ریزی شده است.

کتابی برای آنان که رویای مبارزه برای جهانی نوین را در سر می پرورانند

«در عصری که توسط فروپاشی سرمایه داری دولتی در اتحاد جماهیر شوروی تکان خورده است، آگاه شدن از موفقیتهای سوسیالیسم در مرحله انقلابی چین، روحیه دهنده است. این بررسی با اطمینان و وضوح تئوری مربوط به پراتیك موفق چین تحت سوسیالیسم را ارائه میدهد. این اثر نه فقط بر چگونگی تکامل چین قبل از عقبگرد عظیم پرتو می افکند بلکه بصورت قانع کننده ای آنچه بعدا رخ داد را نیز روشن میکند.»

نویل ماکسول ـ مقام عالی تحقیقاتی در دانشگاه آکسفورد

«این کتابی است با اهمیت تاریخی که توسط هواداران مائو در دوره اوج انقلاب فرهنگی در چین منتشر شد. این کتاب موضوعات با اهمیت و بحث انگیز بسیاری را درباره وظیفه ساختمان سوسیالیسم و خطر احیای سرمایه داری در جوامع انقلابی مطرح میکند. نقطه تمرکز این منبع «داخلی»، مباحثات ایدئولوژیکی است که اهمیت تئوریك دارند. شخص نباید حتما با تمامی دیدگاه های مشخص ارائه شده در این اثر ـ مثلا در مورد کاربرد داشتن قانون ارزش در جامعه سوسیالیستی ـ توافق داشته باشد تا از برخورد سیستماتیك آن به موضوعات گوناگون تقدیر کند. مطالعه این کتاب برای دانشجویان اقتصاد سیاسی و امور چین واجب است.»

سیروس بینا ـ اقتصاد دان سیاسی و مقام تحقیقاتی در دانشگاه هاروارد

این کتاب کاملترین معرف دیدگاه تئوریك گروه شانگهای در دوره پایانی انقلاب فرهنگی است. این کتاب در تحلیل از الزامات مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم، در بهم بافتن کلیه «رویزیونیستها» از لیوشائوچی گرفته تا لین پیائو و چن پوتا و رهبری بعد از استالین در شوروی، و در عزم راسخ برای نهایتا از بین بردن تمام رد پای بخش خصوصی، بخوبی فضا و اولویتهای روزهای پایانی این آخرین جریان مائوئیستی را نشان میدهد. تقریبا دو دهه پس از نخستین انتشار این اثر، ترجمه اولیه از چاپ چهارم شاخصی را برای سنجش مسیر اجتماعی و اقتصادی که بعدها تحت رهبری دن سیائو پین در پیش گرفته شد، بدست میدهد.»

مارك سلدن ـ نویسنده کتاب «اقتصاد سیاسی توسعه چین»

نسخه انگلیسی کتاب آموزشی شانگهای را میتوانید از نشانی زیر بخواهید:

BANNER PRESS
P.O.BOX 21195, N.Y. N.Y. 10129, U.S.

بها معادل ۱۵ دلار ـ هزینه پست معادل ۲ دلار. از ۳ نسخه بیشتر شامل ٤۰ درصد تخفیف میشود. چك های خود را بنام «انتشارات بنر» صادر کنید.



قیام دهقانی چیاپاس

به قلم: مه چه سی یرا روهاس

این شماره جهانی برای فتح حاوی سه مطلب در مورد مکزیك و قیام چیاپاس(که در ژانویه ۱۹۹۴ این کشور را به لرزه درآورد)است. نخستین مطلب به قلم «مه چه سی یرا روهاس» از مکزیك، نگاهی عام و ارزشمند به قیام دهقانی در آنجا دارد. «روهاس» درسهای مهمی از این قیام را برای ترسیم راه انقلاب مکزیك بیرون میکشد. او بر له راه انقلاب دموکراتیك نوین در برابر راه عوام فریبانه دموکراسی پارلمانی استدلال میکند.

مطلب دوم، بیانیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که از این قیام به دفاع برخاسته و بر این نکته تاکید مینهد که انقلاب مکزیك تنها تحت رهبری حزبی مسلح به ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و متکی بر استراتژی جنگ خلق به شهادت پیشروی جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو، میتواند توسعه یابد.

و بالاخره، مطلب سوم تلخیصی از یك تحقیق گسترده، توسط «ایزیدرو سه رانو»، از ماهیت ستمگرانه جامعه مکزیك است. او نشان میدهد که چگونه برخی ویژگیهای ظاهرا «مدرن» اقتصاد مکزیك، جوهر نیمه فئودالیش را پنهان میسازد. او همچنین به توضیح نقش کلیدی انقلاب ارضی بمثابه بخشی از کل انقلاب دموکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریا و حزبش، میپردازد. جهانی برای فتح

هزاران دهقان سرخپوست در اول ژانویه ۱۹۹۴ در چیاپاس (ایالتی در جنوب

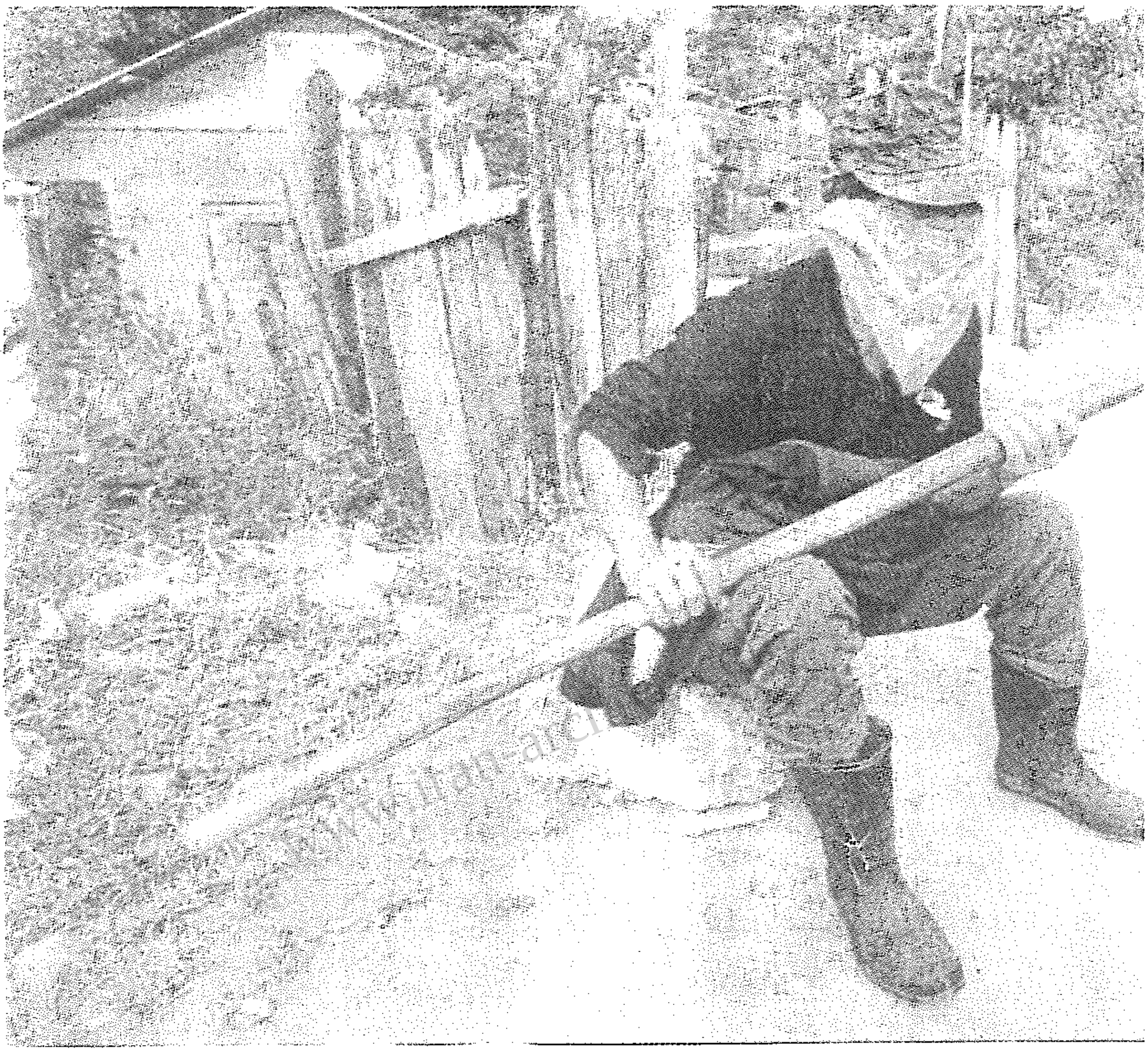


زنان دهقان در قیام شرکتی گسترده داشتند.



اسناد حکومتی طی قیام نابود شد

جهانی برای فتح ۲۰ - ۱۳۷٤



چیاپاس، ژانویه ۱۹۹۴



دهقان شورشی در کار تخریب
شهرداری آلتامارینو
ژانویه ۹۴

مکزیک) تحت رهبری «ارتش رهائیبخش ملی زاپاتیستا» (EZLN) دست به اسلحه بردند. آنها مراکز بخش اوکالینگو، چانال، لاس مارگاریتاس، آلتامیرانو و اوهوک را علاوه بر سان کریستوبال (بزرگترین شهر منطقه لوس آلتوس و منطقه جنگلی لاکاندون)، به تصرف خود در آوردند. آنها به دقت مواظب بودند تا به سکنه غیر نظامی و توریستها صدمه وارد نیاید. ولی در عوض به ادارات دولتی هجوم برده و اسناد و مدارک موجود در آنجا را به آتش کشیدند. تعداد ۱۷۹ زندانی محبوس در زندان نزدیک سان کریستوبال را که اکثرا دهقانان سرخپوستی بودند که با بیعدالتی بسیار توسط دولت زمینداران به زندان افتاده بودند، آزاد ساختند. به این زندانیها اسلحه داده و از آنها خواسته شد تا به شورش بپیوندند. شورشیان اعلام کردند که «فروشگاهها و دکانهای دولت ستمگر باز خواهد شد تا مردم سان کریستوبال مایحتاج ضروری خود را تهیه کنند». آنها «بانک ملی مکزیک» آن شهر را تصرف کردند و محل جلسه «انجمن گله داران» (تشکیلات ارتجاعی زمینداران منطقه) را به آتش کشیدند.

این قیام همه را شوکه کرد. «اگر به اینجا بیایند، منهم به آنها می پیوندم» - این جمله ای بود که در میان توده ها بویژه محرومترین اقشارشان بسیار شنیده میشد. از سوی دیگر، رسانه های گروهی که دهقانان سرخپوست چیاپاس را «تروریستهای خارجی» میخواندند، به نارضایتی اقشار مرفه از این قیام دامن میزدند. خبرنگاران رسانه های اصلی مکزیک دستور داشتند که نام EZLN را ذکر نکنند و در عوض واژه هایی نظیر «متخلفین» را برای خطاب کردنشان به کار برند.

ارتش مکزیک غافلگیر شد. گزارش وجود چریکها در منطقه در سال ۱۹۹۳ بهانه سرکوب دهقانان شده بود. در عین حال، دولت که آخرین مراحل عقد قرارداد «توافقنامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)» با آمریکا و کانادا را از سر میگذراند، مسئله را کم اهمیت جلوه میداد تا بتواند نظر سرمایه گذاران خارجی را به سرمایه گذاری در مکزیک جلب کند. از همین زاویه بود که سفارتخانه یانکیها در مکزیک نیز وجود چریکها را در منطقه انکار کرد.

ارتش مکزیک در ابتدا با احتیاط وارد عمل شد. این احتیاط بخشا از این جهت بود که آنها از توان ارتش دهقانی اطلاع دقیقی نداشتند. به علاوه روشن بود که EZLN نمیتوانست با عملیات تهاجمی خود ارتش مکزیک را از پای در آورد. اما واهمه اصلی ارتش مکزیک از گسترش دامنه این قیام به سایر نقاط کشور بود. بنابراین، ایزوله کردن قیام هدف اولیه ارتش ملی قرار گرفت.

از سوی دیگر EZLN نیروی خود را از سان کریستوبال بیرون کشید و به پایگاه نظامی «رانچو نواوه» در ۲۵ کیلومتری این شهر حمله برد. اگر چه در ابتدا توانستند به داخل پایگاه نفوذ کنند، اما این جنگی موضعی بود که نیروهای ارتجاعی دشمن از مواضع مستحکم و تسلیحات مجهزتر برخوردار بودند. آنها در عملیاتهای اولیه خود از عناصر غافلگیری استفاده کرده و با در دست داشتن ابتکار عمل، مقاومتهای محدود نیروهای نظامی و گاردهای سفید (گروههای نیمه نظامی) زمینداران را در هم می شکستند. دهقانان با مسلح شدن به سلاحهایی که بدین طریق مصادره میکردند، به تسلیحات بهتری مجهز میشدند. علیرغم اینکه در ابتدای کار از برخی سلاحهای پیشرفته ای که طی سالهای تدارکاتی خریداری کرده بودند استفاده میکردند، اما بخش اعظم سلاحهایشان را تفنگهای شکاری قدیمی با کالیبرهای پایین تشکیل میداد. بسیاری از جنگجویان منجمله کسانی که پس از آغاز قیام به صفوف ارتش زاپاتیستا میپیوستند، با دست خالی وارد جنگ میشدند. اگر چه در ابتدا آنها قادر بودند در پایگاه نظامی نفوذ کنند، جنگ موضعی در کار محاصره نمودن بنفع نیروهای ارتجاعی بود چرا که آنها امتیاز داشتن سلاحهای بهتر و مواضع برتر را داشتند.

ده هزار سرباز نیروی ارتش مکزیک، شهر کریستوبال و مراکز بخش را اشغال کرده و سرکوب وحشیانه مردم را آغاز کردند. برای باز نهادن دست ارتش در اعمال جنایت و وحشیگری، ورود خبرنگاران به منطقه جنگی ممنوع شده بود. اگرچه نیروی EZLN در رویارویی با تهاجم ارتش دشمن عقب نشینی کردند، اما جنگ سختی در «اکوسینگو» در گرفت. عکسهای گرفته شده در این جنگ، جمجمه های متلاشی شده افراد اسیر زاپاتیست را نشان میدهند که گویای اعدام آنها پس از اسارت است. علاوه بر گزارشات در مورد گورهای مخفی و شکنجه اسرا، گزارشات دیگری نیز حاکی از این است که ارتش مکزیک برای پنهان کردن شواهد و ابعاد جنایت وحشیانه خود، اجساد را مخفیانه از منطقه خارج میکرده است. ساکنان غیر نظامی سان کریستوبال نیز بمباران شدند. وزیر دفاع ملی با وقاحت تمام آن را انکار کرد. وقتی معلوم شد که حتی خبرنگاران را هم بمباران کردند، بیشرمانه مدعی شد که این بمباران نبود بلکه حمله موشکی بود! افراد بسیاری را «گم و گور» کردند و دهقانان را به زندان انداختند. حتی به برخی اعضای حزب در قدرت PRI هم رحم نکردند. طی این عملیات نظامی، وزارت امور خارجه آمریکا با صدور بیانیه ای از اقدامات سالیناس رئیس جمهور ارتجاعی مکزیک حمایت کرد.

ارتش علیرغم پیشبرد عملیات «کاوش» در شهرهای اشغالی کوچك، به طور جدی به تعقیب چریکها در مناطق روستایی نپرداخت. چریکها از حمایت وسیع در این مناطق برخوردار بودند. این نکته و نیز جغرافیای منطقه به نفع چریکها عمل میکند. از بین بردن چریکها در مناطق روستایی از نظر نظامی کار ساده ای نبود. هر گونه تلاش در این زمینه میتوانست به لرزان شدن بیش از پیش پایه های رژیم متزلزل و ارتجاعی بیانجامد. بدین ترتیب حکومت بنا بر توصیه نمایندگان امپریالیسم آمریکا در ۱۲ ژانویه تصمیم به اعلام آتش بس گرفت. EZLN هم به نوبه خود آتش بس اعلام نمود. سالیناس زمین نهادن سلاح توسط شورشیان را پیش شرط آغاز مذاکرات قرار داد. از سوی دیگر EZLN هم تقاضای به رسمیت شناخته شدن از سوی حکومت به عنوان «طرف تخاصم» را مطرح ساخت. و بالاخره مذاکرات میان مانوئل کاماکو سولیس به عنوان کمیسار صلح از سوی حکومت و فرمانده مارکوس و سایر رهبران EZLN آغاز شد، بدون اینکه دو شرط فوق الذکر مورد موافقت طرفین قرار گیرند. در ماه ژوئن، زاپاتیست ها پیشنهادات حکومت را رد کردند. کمیسار صلح نمایندهٔ حکومت نیز استعفا داد. شخص دیگری که مورد قبول EZLN هم بود از سوی حکومت به جای وی برگزیده شد. بدین ترتیب مذاکرات صلح همچنان ادامه دارد بدون اینکه به نتایج مشخصی برسد.

مواضع سیاسی EZLN عبارتند از مبارزه برای «دموکراسی، آزادی، عدالت»

مندرج در برنامه ده ماده ای آنها: «کار، زمین، مسکن، خوراك، بهداشت، آموزش، استقلال، آزادی، دموکراسی، عدالت، صلح». بیانیه مطبوعاتی EZLN درخواست مرکزی این گروه را این چنین اعلام داشت: «استعفای حکومت فاقد مشروعیت «کارلوس سالیناس دگورتاری» و تشکیل حکومت موقت دموکراتیك برای تضمین برگزاری انتخابات بدون تقلب برای تمام مناصب حکومتی در سراسر کشور». «قوانین انقلابی» آنها عبارتند از: محدود کردن مالکیت کشاورزی به ۲۵ هکتار (یا ۵۰ هکتار در بعضی موارد) زمین مرغوب، مصادره «مایملك های بزرگ کشاورزی»، کنترل قیمت و دستمزد توسط یك «کمیسیون محلی قیمت گذاری و تعیین دستمزد ... متشکل از نمایندگان کارگران، ساکنان مناطق همجوار، صاحبکاران، تجار و صاحب منصبان (حکومتی) که همگی به طور آزادانه و دموکراتیك انتخاب شده باشند»، و تثبیت دستمزد کارگران شرکتهای خارجی در سطح دستمزد سایر کارگرانشان در کشورهای خودشان، و ...

این مواضع EZLN در بسیاری موارد شبیه مواضع سایر نیروهای سیاسی است نیروهایی که نتوانسته اند به اندازه E Z L N مردم را بخود جلب کنند. بنابراین نمیتوان با مطالعه مواضع و بیانیه های مطبوعاتی آنها به اهمیت واقعی آنچه در چیاپاس اتفاق افتاد پی برد. بلکه اهمیت واقعی این جنبش در این است که **قیام عادلانه و مسلحانه دهقانان و سرخپوستان** است که سایر مردم را بیدار ساخته، شعله های شورش را در سراسر مکزیك برافروخته و مایه الهام و قوت قلب توده های تحت ستم و انقلابی سراسر جهان شده است. مکزیك دیگر به حالت پیش از اول ژانویه ۹۴ باز نخواهد گشت. مهمترین تحول در مکزیك، بیداری انقلابی توده های این کشور است. از سوی دیگر، اهمیت قیام چیاپاس در این است که این شورش، **تعمیق موقعیت انقلابی در سراسر کشور را که کماکان در حالت تکوین است نمایندگی و بیان میکند. اگرچه این موقعیت انقلابی بطور ناموزون تکوین می یابد.**

پایان افسانه صلح اجتماعی

درس آموزی از این قیام عادلانه و بررسی پروسه تکوین موقعیت انقلابی در جامعه مکزیك از اهمیت برخوردار است. علیرغم اینکه این موقعیت در حال تغییر بوده و محتاج تحقیق و بررسی بیشتر است، لیکن با یك بررسی اجمالی میتوان پنج درس و جمعبندی مهم از آن برگرفت.

نخستین درس و بزرگترین دستاورد این قیام این است که **بر افسانه صلح اجتماعی مهر باطل زد**. رسانه های گروهی مکزیك تا پیش از اول ژانویه مملو از تبلیغات در مورد «شگفتی های» سیستم امپریالیستی بود مانند: مرگ کمونیسم، کهنه شدن انقلاب، بیرون آمدن مکزیك از یك دهه بحران و رشد نرخ سرمایه گذاریهای خارجی و خصوصی شدن بنگاههای دولتی. با آغاز مذاکرات نفتا این رسانه ها حتی سعی میکردند به ما حقنه کنند که مکزیك دارد «به جرگه کشورهای جهان اول وارد میشود». اما واقعیت بسیار متفاوت از این بود. مدرنیزاسیون امپریالیستی در مکزیك جز افزایش فلاکت برای اکثریت عظیم توده ها چیزی به ارمغان نیاورده است. نیمی از جمعیت کشور از سوء تغذیه رنج میبرد، حداقل دستمزد نصف میزانش در سال ۱۹۸۲ است، و روند اضمحلال حیات روستائیان و ورشکستگی کسبه خرده پا با شتاب بسیار جریان دارد. از سوی دیگر، سیاستهای ناشی از مدرنیزاسیون امپریالیستی در مکزیك همچنین به افزایش شدید نرخ سرمایه گذاریهای خارجی، رشد بسیار ضعیف اقتصاد، و انباشت لجام گسیخته ثروت در دست افرادی قلیل منتهی شده اند. بطور نمونه، تعداد میلیاردرهای مکزیکی در لیست ثروتمندترین افراد جهان (مندرج در لیست Forbes) طی سه سال گذشته دو برابر شده است. مکزیك اکنون از نظر تعداد میلیاردرهایش در مقام چهارم در سطح جهان قرار گرفته است. درآمد سرانه این ۲٤ میلیاردر مکزیکی بیشتر از کل درآمد چهل درصد جمعیت کشور است. (مضافا باید در نظر داشت که علاوه بر این افراد، یعنی ثروتمندترین اعضای بورژوازی بزرگ مکزیك، امپریالیستها نیز هر ساله میلیاردها دلار را از این کشورها خارج می کنند).

مشقت روز افزون اکثریت جامعه و انباشت لجام گسیخته ثروت در دست یك عدهٔ قلیل، در شورش نادارترینها و ستمدیده ترینها، یعنی دهقانان سرخپوست چیاپاس انعکاس یافت. این دهقانان با این شعار وارد نبرد شدند: «کشته شدن در جنگ بهتر از مردن در جنگ اسهال خونی است». دهقانان زاپاتیست میگویند: «خود مردم گفتند که الان موقعش است. ما دیگر نمیخواهیم زجر بکشیم، چون داریم از گرسنگی میمیریم». «سالهای درازی است که وضع همینطور بوده. شاید از ۱۹۷۴ تا بحال، همیشه درخواست زمین، مسکن، جاده و درمانگاه روستایی داشته ایم. اما به هیچکدام از خواسته هایمان نرسیدیم. تنها کلك خوردیم. جز دروغ و قولهای توخالی چیزی نصیبمان نشد». دهقان دیگری میگوید: «ما سلاح به زمین نخواهیم گذاشت چون ترجیح میدهیم در نبرد کشته شویم تا اینکه از وبا و سرخك و یا تحت سرکوب زمینداران که مثل خوك با ما رفتار میکنند، بمیریم».

پس از اول ژانویه، سیاستمداران و رسانه های گروهی که همین چندی پیش تبلیغ میکردند مکزیك دارد «وارد جرگه کشورهای جهان اول میشود»، اکنون که در مخمصه قرار گرفته بودند مجبور به «قبول» وجود بیعدالتی در برخورد به دهقانان، سرخپوستان و بطور کل بی چیزان شده و به این اعتراف کردند که «سیاستهای حکومت کاربرد نداشته اند». امید به انقلاب بار دیگر در قلبهای مردم جوانه زده و مبارزاتشان را افزایش داده است. دیروز میگفتند انقلاب دیگر مقوله ای قدیمی است. و امروز انقلاب پدیده ای در جریان و در حال شدن است.

درسی که میتوان گرفت این است که تهاجم ایدئولوژیك مرتجعین در هر لحظه از زمان هر قدر هم قوی باشد، خصلت این نظام به ناگزیر به قیام توده ها پا میدهد.

مبارزه برای زمین

دومین درس این است که مبارزه دهقانان برای کسب زمین کماکان از اهمیت بسیار برخوردار است. مبارزه برای زمین جرقه اصلی قیام بود. قیام نیز به نوبه خود باعث مصادره زمین در چیاپاس و سایر ایالات گشت. به قول یك زاپاتیست: «زنده ماندن مردم در این جوامع روستایی بیشتر به معجزه میماند، چون قطعات زمین کوچك بیحاصل و غیر قابل کشت نیم یا یك هکتاری تنها ممر گذران زندگی خانواده های هفت تا دوازده نفره است. مردم ما اینطوری جان بدر برده اند. به همین جهت است که ما به عنوان دهقان ضرورت مصادره زمینها را دریافته ایم. ما برای ادامه حیات به زمین احتیاج داریم... هیچکدام از روستاهای سرخپوستان زمین

ندارد. این است که سی چهل سال است که برای داشتن یك قطعه زمین مبارزه کرده ایم، اما هیچگاه چیزی به ما نداده اند. در عین حال، افرادی را میشناسیم که دهقان نیستند، اما هزاران هکتار زمین را در اختیار دارند که چراگاه حشم خود کرده اند. این یعنی که حشم سودمندتر از دهقان است. این یعنی که ما از این حیوانات بی ارزش تریم».

مدتها بود که بخش اعظم به اصطلاح «چپ» مکزیك بحث میکرد که رشد سرمایه داری باعث شده از اهمیت دهقانان و مبارزه برای زمین بمثابه نیروی محرکه انقلاب کاسته شود. آنها معتقدند که نیمه فئودالیسم دیگر وجود ندارد و یا اصلا وجود نداشته است. باید متذکر شد که بیشك سرمایه داری بوروکرات (سرمایه داری تحت تبعیت امپریالیسم) بسیار رشد کرده است. این رشد بویژه در مناطق شمالی، کشاورزی پیشرفته ای را ایجاد کرده که به نظر میرسد مناسبات سرمایه داری بر آن مسلط است. اما در عین حال، پایه این بخش بر اقتصاد دهقانی قرار دارد که هنوز هم در چنگ اشکال نیمه فئودالی است، نیروی کار فوق استثمار شده ای را در اختیار بخش سرمایه داری قرار میدهد که تحت ستم و استثمار اشکال علنی تر مناسبات نیمه فئودالی زمینداران و کله گنده های مرتجع آنها CACIQUES واقع هستند.

به همین دلیل است که «ایزیدرو سرانو» در ۱۹۹۱ در جزوه ای با نام «انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم» (که بخشهای اصلی اش در همین شمارۀ ج. ب. ف. به چاپ رسیده) چنین تحلیل میکند که «نظام استثماری در روستاها در کلیت خود بطور غالب نیمه فئودالی است». بعلاوه در گذشته «گروههای پر جسارت و پر شهامت از بین دهقانان بپا میخواسته اند و سراسر کشور را در شعله انقلاب به آتش میکشیده اند بنحوی که پایه های اجتماعی دولت در بهت و هراس میشده اند. الان به ما میگویند که دیگر از این خبرها نیست، مکزیك دیگر یك کشور کشاورزی نیست، بخش اعظم زمینها تقسیم شده است، حالا همه چیز سرمایه دارانه (یا «اقتصاد مختلط») شده است، حالا دیگر دهقان آن نیروی اجتماعی است که محور حزب در قدرت PRI شده و با رای خود میتواند به احزاب مخالف بپیوندد.

آنها که اینطور فکر میکنند سخت در اشتباهند. علائم بیشماری وجود دارند که نشان میدهند مکزیك بار دیگر به سوی لحظه تعیین کننده ای پیش میرود. داغ لعنت خوردگان زمین بار دیگر بیرون خواهند آمد. صدای دادخواهی آن گروه روستانشینان بار دیگر شنیده خواهد شد. اگر انقلابیون بدانند که چه برخورد درستی به مسئله دهقانی بکنند، این فریاد به طوفان انقلابی نوینی تبدیل خواهد شد و دهقانان در روستاها در وحدت مستحکم با برادران و خواهران پرولترشان در شهرها بالاخره صدای خود را در ملودی جنگ خلق طنین خواهند انداخت».

قیام مسلحانه چیاپاس بر این تحلیلها مهر تایید کوبید و در عین حال بر اهمیت پتانسیل انقلابی موجود در مبارزه برای زمین تاکید نهاد. رشد سرمایه داری بوروکراتیك نتوانسته است از اهمیت مسئله ارضی بکاهد، بلکه بالعکس با درآوردن مرغوبترین زمینها از چنگ دهقانان و تسریع روند خانه خرابی و به فلاکت کشیده شدنشان، این مبارزه تشدید یافته است. در اینجا مفید است که به بهترین درجات قانون ارضی اشاره نمائیم: «شرکتهای بزرگ کشاورزی مصادره خواهند شد» این ماده نشان میدهد چگونه رشد سرمایه داری بوروکرات در مناطق روستایی نتوانسته مبارزه انقلابی برای زمین را از بین ببرد. اتفاقا در عین حال باعث بوجود آمدن پایه های مادی مستحکمتری برای رشد آگاهی دهقانان نسبت به ضرورت مبارزه علیه زمینداران و کله گنده های مرتجعشان و نیز علیه بورژوازی بزرگ و امپریالیسم شده است. اگر چه برنامه EZLN تا بحد خواست مصادره سرمایه های امپریالیستها، سرمایه داران بزرگ و زمینداران که از الزامات انقلاب دموکراتیك نوین است ارتقاء نمییابد، اما خواست مصادره شرکتهای بزرگ کشاورزی از سوی آنها بر مبنای تجارب مکرر دهقانان بوده است. هر بار که دهقانان زمینهایی را با مبارزه به چنگ میاوردند، این زمینها بلااستفاده میماندند چون وسایل کشت در اختیار نداشتند ـ وسایلی که هر روز بیش از پیش در دست زمینداران و سرمایه داران بزرگ تمرکز یافته است.

شورش سرخپوستان و زنان

سومین درس قیام چیاپاس، وجود پتانسیل انقلابی میان بومیان و زنان است. در میان کسانی که در مکزیك و نیز سایر کشورها خود را انقلابی میخوانند تعداد افرادی که زنان و سرخپوستان را خیل عظیم تودۀ عقب مانده میدانند کم نیستند. آنها با این نظر مائو آشنایی ندارند که ستم به مقاومت پا میدهد. عظیمترین ستمی که بر زنان و سرخپوستان وارد آمده است به عظیمترین شورش آنها پا میدهد.

قیام چیاپاس باعث رشد آگاهی و شورش کل مردم مکزیك شده است. همانطور که یك زن سرخپوست در یك ایالت دیگر گفت: «انگار که از خواب گران بیدار شده ام». این قیام همچنین به «مستیزو» ها (اسپانیایی زبانها) کمك کرد تا به شرایط ستمگرانه اعمال شده بر سرخپوستان آگاه شوند.

۵۶ گروه بومی سرخپوست بر مبنای تفاوت زبان در مکزیك مشخص شده اند. بجز برخی از آنها، اکثریتشان منجمله زنان، اسپانیایی صحبت نمی کنند. اگر چه تنها ده درصد جمعیت کشورند، اما از آنجا که در مناطق کوهستانی و ایالات جنوبی تمرکز یافته اند، در بسیاری از نواحی اکثریت اهالی را تشکیل میدهند. اکثریت جمعیت منطقه تحت کنترل EZLN تقریبا بطور کامل سرخپوست است ـ اقوام زلتاس، زوتسیلس، توژولوباس، چولس، و غیره. مبارزه سرخپوستان عمدتا حول مسئله ارضی است. آنها با ستم نیمه فئودالی وحشیانه زمینداران و کله گنده های ارتجاعیشان، علاوه بر تبعیضات عام و تفکرات راسیستی رایج میان «مستیزو» ها، روبرویند.

EZLN خواهان خودمختاری منطقه ای است. یك زاپاتیست این را چنین توضیح میدهد: «ما به ضرورت دفاع از موجودیتمان واقف شده ایم. راههای بسیاری برای این کار وجود دارند. یکی از آنها بسیار ساده است. ما میدانیم و احساس میکنیم که میتوانیم به عنوان سرخپوست سرنوشت خودمان را تعیین کنیم. به قیم احتیاج نداریم. ما میتوانیم به عنوان مردمانی بالغ و عاقل سرنوشت خودمان را تعیین کنیم. ما میتوانیم خودگردانی کنیم. ما معتقدیم که مردم ما میتوانند مسائل خودشان را حل و فصل کنند چرا که به چگونگی کار واردند و دارای قدرت تفکر هستند... ما به عنوان سرخپوست به خودمختاری خویش احتیاج داریم. ما به این هویت و این تشخص احتیاج داریم». برقراری خودمختاری منطقه ای با

خود گردانی های منطقه ای برای اقوام مختلف سرخپوست، بر زمینه سرنگونی دولت ارتجاعی و ایجاد جمهوری توده ای در مکزیک بطور کل، هم صحیح و هم ضروری است.

زنان نقش مهمی در قیام زاپاتیست ها ایفا نمودند. پا به پای روند رو به رشد داغان شدن اقتصاد سنتی دهقانی، زنان دهقان بنا به ضرورت مجبور به مشارکت بیشتر در تولید و داد و ستد در خارج از خانه ها شدند - منجمله کار بمثابه کارگران روزمزد، در ساخت و فروش صنایع دستی، و غیره. کار زنان در عرصه صنایع دستی منبع درآمد نقدی مهمی برای بسیاری از خانواده ها در چیاپاس و سایر مناطق شده است. این تحولات اقتصادی دست در دست سایر تحولات مشابه، پایه مشارکت و شورش زنان در زندگی سیاسی جامعه را به وجود آورده است.

فرمانده «رامونا» که گفته هایش از «تزوتسیل» به اسپانیائی توسط دوستی ترجمه میشد گفت: «زنان نیز در شرایط بسیار سختی زندگی میکنند، زیرا بیشتر تحت ستم و استثمار قرار دارند. چرا؟ چون زنان سالهای دراز، شاید ۵۰۰ سال است که حق حرف زدن و شرکت در محافل را نداشته اند. آنها حق تحصیل، حق حرف زدن در مجامع عمومی و حق قبول مسئولیت در سطح روستاهای خود را نداشته اند. زنان کاملا تحت ستم و استثمار بوده اند. ما زنان تا زمانی که همه در شب به خواب نرفته اند، نمیخوابیم، و ساعت سه صبح هم برای آماده کردن ذرت از خواب بیدار میشویم. اگر غذا هم کافی نباشد، از سهم خودمان به بچه ها و همسرانمان میدهیم». زن مبارز دیگری میگوید که زنان و مردان در EZLN نقش برابر در جنگ به عهده میگیرند: «زن و مرد با هم هستیم. از این نظر مشکلی با مردان نداریم. مثل دوست با ما برخورد میکنند. به همه به یك چشم نگاه میشود و کارها میان همه تقسیم میگردد». او در کوهستان ازدواج کرده است. از آبستن شدن جلوگیری میکند چرا که میخواهد در مبارزه سهم فعال بگیرد. زوجها بدون هیچ مراسمی به هم میپیوندند و آن را تنها به رهبری گزارش میدهند «تا همه مطلع شوند». «من مبارزه را از سر آگاهی آغاز کردم، برای آنکه بخاطر فقرا بجنگم، چرا که نمیتوانستم ببینم کودکان پیوسته میمیرند. من در نبردهای اوکوسینگو شرکت داشتم. وقتی که ارتش حکومتی وارد شد احساس نفرت فراوان کردم. میخواستم همه شان را به گلوله ببندم، از سر خشم فریاد بزنم و چنان بلایی سرشان بیاورم که احساس حقارت کنند - همچون ما که سالها تحقیر شده بودیم».

اوضـــاع انـــقـــلابـــی

چهارمین درس قیام چیاپاس این است که **اوضاع انقلابی با تکامل ناموزون در سراسر مکزیك همواره وجود دارد.** شورش چیاپاس محصول «عقب ماندگی منطقه ای»، آنگونه که بوق و کرناهای طبقات حاکمه تلاش دارند به ما حقنه کنند نیست. بلکه بطور خاص بیان خشم آگین اوضاع انقلابی است که حتی پیش از اول ژانویه در مکزیك وجود داشته است. دقت ویژه حکومت در برخورد به وضعیت در چیاپاس نشانه درکشان از امکان گسترش این خیزش به سایر مناطق است. فی الواقع قیام چیاپاس سهم فراوانی در تشدید اوضاع انقلابی در سطح سراسری نیز ایفا کرده است (اگرچه این اوضاع انقلابی است اما به نقطه اعتلای انقلابی که طی آن، شرایط عینی موجود امکان کسب قدرت سیاسی سراسری را مهیا میسازد، نرسیده است).

علیرغم آتش بس، جنبش های توده ای در چیاپاس و سراسر کشور کماکان پر تحرك بوده اند - منجمله موارد متعدد مصادره ارضی، حمله به زمینداران و سران مرتجع آنها، افزایش تعداد راهپیمائیها و تظاهراتها در مناطق مختلف بعلاوه افزایش تعداد شرکت کنندگان در آنها، درگیری با نیروهای انتظامی در پایتخت و رشد مبارزات توده ها و مباحثات و مناظرات میان ایشان بطور کل. شایعات مداومی در مورد تلاش برای براه انداختن گروههای مسلح در سایر ایالات نیز بر سر زبانها است.

بحران نظام نیمه فئودال - نیمه مستعمره، بحران امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم در مکزیك شالوده اوضاع انقلابی این کشور را تشکیل میدهند. مدرنیزاسیون امپریالیستی بخشی از علت، و نه راه حل، این بحران است. قیام چیاپاس درست در نخستین روز اجرای قرارداد نفتا آغاز شد. این تصادف صرف نبود. همانگونه که پیشتر ذکر شد ورود وجوه عظیم سرمایه های امپریالیستی به مکزیك طی سالهای اخیر علیرغم اینکه رشد اقتصادی محدودی را پس از یك دهه رکود باعث گردید، در عین حال باعث تشدید بیش از پیش قطب بندی جامعه به قشر کوچکی از سرمایه داران مرفه در یك قطب و انبوه توده های بی چیز مردم در قطب دیگر گشت. رقابت با این سرمایه امپریالیستی و بورژوازی بزرگ همدست مکزیکی اش، میلیونها دهقان و نیز بخش وسیعی از خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط شهری این کشور را به ورشکستگی کشانده است.

مضاف بر این بحران اقتصادی و اجتماعی ساختار دولت نیز دستخوش بحران است: نظام کورپوراتیویستی در حال فروپاشی است. حزب PRI با استفاده ازتقلبهای انتخاباتی در این نظام، مناصب عمده حکومتی را به انحصار خود در میاورد و با استفاده از حربه توزیع امتیازات ریز و درشت از طریق تشکیلاتهای کارگری، دهقانی و حزبی و غیر حزبی کنترل توده ای اعمال میکند. این نظام که مدت بیش از شصت سال به امپریالیستها، سرمایه داران بزرگ و زمینداران خدمت کرد، امروز به بحران افتاده است. بخش اعظم مردم، دیگر به «حکومت حزب PRI» اعتماد ندارد. روحیه پس زدن آنگونه رشوه ها و امتیازات در میانشان رو به رشد است. همانگونه که یك دهقان زاپاتیست میگوید: «ما تفنگ بر نداشته ایم که باز هم مثل سابق به هر چه که به ما بدهند، مثل یك لقمه نان اضافی، مبلغی پول و یا کلاهی برای جلوگیری از تابش آفتاب، قناعت کنیم... ما از حکومت یك لقمه نان چربتر، یك خروسك قندی، و یك زیرپیراهن اضافی، آنطور که سابقا معمول بوده، نمیخواهیم».

چند دستگی شدیدی میان طبقات حاکمه بویژه بر سر طراحی برنامه های آینده برای برخورد به بحران رژیم کورپوراتیویستی شان وجود دارد. یك بخش خواهان ابقاء حزب PRI در قدرت است - البته با اندکی آرایش «دموکراتیك». بخش دیگری از بورژوازی بزرگ معتقد است از آنجا که دولت کورپوراتیویستی کنونی دیگر بخوبی از پس سرکوب توده ها بر نمیاید، دموکراسی پارلمانی را پیشنهاد میکند تا احزاب مختلف به نوبت در تشکیل حکومت شرکت کنند - (فریب توده ها). برخی از اعضای طبقات حاکمه نیز توسط سیاستهای حکومت از صحنه کنار نهاده شده اند. این سیاستها تنها در خدمت محفل بسیار

کوچکی از آنها است.

این مشاجرات درون طبقات حاکمه تا بدان حد بالا گرفت که به ترور «لوئیس دونالدو کولوسیو» کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری از سوی حزب PRI در ماه مارس منجر گردید. مدارك کافی منجمله چندین نوار ویدیو وجود دارند که نشان میدهند افراد مختلفی در طراحی و اجرای این ترور شرکت داشتند و نیز اینکه به احتمال بسیار زیاد افرادی از درون خود حزب PRI در آن دست داشتند. در هر صورت از سطوح بالایی تا به پایین موجی از سرپوش نهادن بر مسئله به راه افتاده است. لطیفه هایی نیز بر سر زبانهاست که «سالیناس» را متهم به طراحی این ترور میکنند. به هر شکلی که باشد، این ترور نشانه جریان داشتن مبارزه ای حاد میان صفوف طبقات حاکمه است.

اخیرا حزب PRI و امپریالیسم یانکی سر و صدای زیادی بر سر به اصطلاح «پیروزی دموکراسی» در انتخابات ماه اوت ۱۹۹۴ که طی آن «ارنستو سدیو» کاندیدای این حزب برنده آن اعلام شد، براه انداختند. در حقیقت، علیرغم استفاده وسیع از چماق و شیرینی برای وارد ساختن مردم به رای دادن به حزب PRI، بنا بر آمار و ارقام دستکاری شده خود حکومت نیز «سدیو» تنها یك سوم آرای رای دهندگان واجد شرایط را بدست آورد. یك سوم دیگر به احزاب اپوزیسیون بورژوایی، عمدتا PAN (حزب عمل ملی) و PRD (حزب انقلاب دموکراتیك)، رای دادند، و یك سوم باقیمانده نیز اصلا در انتخابات ارتجاعی شرکت نکردند. انتخابات هیچگاه چیزی را حل نکرده است. جنگ میان طبقات ارتجاعی کماکان ادامه دارد: بطور مثال، «هوسه ریس ماسیو» دبیر کل حزب PRI در ماه سپتامبر ترور شد که ظاهرا باز هم کار بعضی از وابستگان به خود حزب PRI بود. از سوی دیگر، مصادره زمین، درگیری و اعلام خودمختاری در مناطق مختلف چیاپاس، و اعتراضات توده ای گسترده در سطح سراسری رو به افزایش اند.

قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید

پنجمین درس قیام چیاپاس این است که **قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میاید.** دهقانان چیاپاس نتوانسته بودند از طریق مبارزات مسالمت آمیز به چیزی دست یابند. خودشان چنین توضیح میدهند: «مبارزه ما بر شالوده وضعیتی قرار دارد که مردمی که بطور مسالمت آمیز خواسته های خود را از حکومت مطالبه میکردند، در آن گرفتار آمده بودند. بسیاری از روستاها خواست زمین، مسکن و سایر نیازهای خود را مطرح میکردند. اما حکومت به جای حل این مشکلات به سرکوب، بگیر و ببند، ترور، کوچاندن اجباری، و به زندان افکندن رهبران روی میاورد. بنابراین به این نتیجه رسیدیم که هیچ راهی به جز سازماندهی و دست زدن به قیام مسلحانه برایمان نمانده است. و چنین کردیم».

علت اینکه دهقانان چنین پاسخی از حکومت میگیرند، چیست؟ علت این است که دستگاه دولت مکزیك دیکتاتوری بورژوازی بزرگ و زمینداران در خدمت امپریالیسم است. سرکوب قهرآمیز قیام چیاپاس توسط ارتش مکزیك نیز آن را تایید کرد.

قدرت سیاسی امپریالیسم، بورژوازی بزرگ و زمینداران بر تفنگ نیروهای نظامی (و انتظامی) ارتجاعی آنها متکی است و توسط آن نیز حفظ میشود. به همین جهت است که بدون مقابله با قدرت سلاحشان کار دیگری نمیتوان کرد. ارتش زاپاتیست ها نیز تفنگ دارد و به همین دلیل از مقداری قدرت سیاسی برخوردار است. در حقیقت هم اکنون قدرت سیاسی دوگانه برقرار است. زاپاتیست ها بخشهایی از چندین شهرستان را در منطقه کوهستانی لوس آلتوس و منطقه جنگلی لاکاندون را تحت کنترل دارند - علیرغم اینکه در محاصره ارتش مکزیك هستند. قدرت سیاسی حکومت ارتجاعی مکزیك در این مناطق برقرار نیست، زیرا نیروهای نظامی و انتظامی اش در آنجا حضور ندارند. «کمیته انقلابی سرخپوستان» که مخفی اند، شکل معینی از رهبری سیاسی را در روستاهای سرخپوستان اعمال میکنند. بعضی از مهمترین مسائل هر روستا در مجامع عمومی آنها حل و فصل میشوند. بطور مثال، تصمیم گیری در مورد اقدام به قیام مسلحانه، علاوه بر تصمیم گیری در مورد پیشنهادات حکومت طی مذاکراتش با زاپاتیستها به همین گونه پیش برده شده است. این مشارکت دموکراتیك تنها بدین علت امکانپذیر شده است که توده ها مسلحند، چون نیروهای نظامی ارتجاعی در آنجا حضور ندارند، و چون نمایندگان طبقات ارتجاعی از منطقه فرار کرده اند. جمعبندی این است که تنها در صورتی میتوانیم به دموکراسی توده ای دست یابیم که از دست طبقات ارتجاعی خلاص شده و نیروهای نظامی و حافظ منافعشان را شکست داده باشیم.

چماق و شیرینی

امپریالیستها، بورژوازی بزرگ و زمینداران در برخورد به شورش دهقانی و اعتراضات توده ای رو به رشد در مناطق روستایی از دو تاکتیك معروف چماق و شیرینی استفاده میکنند: یا سرکوب کامل، یا تسلیم به نظامشان - «اقدام از طریق نهادها» (آنگونه که حکومت میگوید).

دشمن در میانه آتش بس و مذاکرات از چماق نیز استفاده میکند و خود را برای استفاده بیشتر از آن آماده میکند. ارتش ارتجاع حلقه محاصره اش را به گرد EZLN تنگتر کرده است و در عین حال عملیات «کاوش» و سرکوب خود را علیه دهقانان مناطق کوهستانی سایر ایالات به پیش میبرد. بهانه اش را هم «جنگ علیه مواد مخدر» اعلام کرده ولی در حقیقت قصدش جلوگیری از استقرار چریکها در سایر مناطق است. حکومت دیگر به زره پوشهای ضد شورش و هلیکوپترهای «بلك هاك» (برای انتقال نیرو) که از امپریالیستهای یانکی گرفته مجهز شده است. هم اکنون نیز در جریان بدست آوردن هلیکوپترهای «سوپر کوبرا» (به اصطلاح بدون تسلیحات و مهمات) برای پیشبرد جنگ در مناطق جنگلی است. نیروهای آمریکایی در آن سوی مرزهای چیاپاس، در گواتمالا، مانور نظامی میدهند. پلیس سیاسی بر عملیات «کاوش» خود علیه بسیاری گروههای چپ افزوده و بسیاری خارجیها را بدلایل سیاسی از مکزیك اخراج کرده است. سرکوب توده ها در چیاپاس کماکان ادامه دارد. یکی از وقیحترین موارد، تجاوز بیش از سی سرباز ارتش ارتجاعی به سه زن «تسلتال» در راهبندانی در آلتامیرانو بود. این سه زن مورد شکنجه و تهدید مرگ نیز قرار گرفتند تا به اصطلاح به عضویت در EZLN اعتراف کنند. خطر سرکوب گسترده تر EZLN و جنبش مردم بطور عام توسط

حکومت، واقعی است.

حکومت بدون اینکه به هدف «مصالحه» دست یابد، اعطای پول و اجرای اصلاحات را بعنوان «شیرینی» پیشنهاد داده است. بزرگترین شیرینی و اصلیترین دامی که دولت برای مردم در کیسه دارد، قول دموکراسی پارلمانی است. از آنجا که این دموکراسی پارلمانی پیش از این در اینجا وجود نداشته، زمینه پراکندن توهمش در میان مردم تا حدودی جدی است. آنچه که تحت عنوان دموکراسی پارلمانی طی شصت سال اخیر وجود داشته چیزی جز سیستم پیچیده تقلبات انتخاباتی که همواره حزب PRI در آنها پیروز میشود، نبوده است. با این وجود، توده های تحتانی با نگاهی شکاك به این دموکراسی مینگرند. آنها میگویند: «خیلی ها دیگر رای نمیدهند. اگر رای میدهی باید از اعوان و انصار حزب PRI باشی. ما رای نمیدهیم چون کاندیداها سروته یك کرباس اند. برادران و خواهرانم به حزب PRI رای دادند. هیچ تغییری حاصل نشد. به حزب PAN رای دادند. هیچ خبری نشد. به حزب PRD رای دادند. باز هم آب از آب تکان نخورد. با رای دادن نمیتوان به جایی رسید. به هیچکدام نمیتوانی اعتماد کنی. برادرانم و خواهرانم دیگر به هیچکدامشان اعتماد ندارند». یك دهقان زاپاتیست میگوید: «سیاستمداران و کاندیداها میدانند که برای رسیدن به قدرت سیاسی به سادگی میتوانند از سرخپوستان به عنوان نردبان استفاده کنند. وقتی که در جای مورد نظرشان قرار گرفتند تمام قول و قرارهایشان را فراموش میکنند. هنگامی که جهت یافتن راه حلی برای مشکلاتمان نزدشان میرویم، تنها چیزی که عایدمان میشود، سرکوب، شکنجه، مفقودالاثر شدن، و قتل رهبرانمان است. این آن راه حل مشکلاتمان است که از آنها دریافت میکنیم. هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد. هیچ چیز را فراموش نخواهیم کرد. ما باید تا تغییر وضعیتمان به مبارزه ادامه دهیم».

«کاوته بوك کاردناس» نماینده سیاسی بورژوازی بزرگ که حداکثر استفاده را از دموکراسی پارلمانی میکند، کاندیدای ریاست جمهوری از سوی حزب PRD است. (این حزب یکی از سه حزب پارلمانتاریست اصلی مکزیك است ـ همراه PRI و PAN)

کاردناس با استفاده از لفاظیهای ترقیخواهانه، ناسیونالیستی و دموکراتیك توانسته بخشهای معینی از توده های صادق را گیج کند ـ اگرچه برنامه PRD به روشنی «ترغیب سرمایه گذاریهای خارجی و خدماتش به توسعه تکنولوژیك»، «توسعه اشکال مولد همکاری میان دهقانان و سرمایه گذاران»، و تشویق به اصطلاح «مبارزه» تریدیونیونیستی برای ارتقاء «قدرت رقابتی» و «کارآیی» شرکتهای سرمایه داری را اعلام کرده است. اینها تنها بخشی از نکاتی اند که خصلت طبقاتی واقعی این نمایندگان سیاسی بورژوازی بزرگ هوادار امپریالیسم را نشان میدهند. روز پس از آغاز قیام چیاپاس، کاردناس اعلام داشت که : «نمیتوان با تفنگ مسائل مردم را حل کرد». و اندکی بعد خواستار اعلام آتش بس از سوی حکومت شد. حکومت نیز چنین کرد. او دلایلش را چنین مطرح کرد: «درون و بیرون حکومت هستند کسانی که میخواهند ارتشمان را تضعیف کنند. در صورتی که ما به تحکیم این ارتش نیاز داریم ـ چه در زمینه توانایی نظامی و چه در زمینه تقویت روحیه». بدین ترتیب کاردناس خواستار تحکیم این ارتش ارتجاعی و آن نظام استثماری است که این ارتش از آن دفاع میکند.

بدین جهت است که نه تنها کاردناس بلکه امپریالیسم آمریکا نیز مایل است که این نظام سرکوبگر با گذار به دموکراسی پارلمانی تقویت گشته و مبارزات توده ها به بن بست پارلمانی و «اقدام از طریق نهادها» کشانده شود.

بر این زمینه است که رهبری EZLN خواستار یك «کنوانسیون دموکراتیك و ملی» شده و متذکر گردیده که «از آنهایی که با امتحان کردن راه پارلمانی موافق نیستند دعوت نمیشود». این کنوانسیون از مردم خواسته که علیه PRI و PAN رای دهند. EZLN پس از انتخابات، مردم را حول این خواسته بسیج کرد که کاندیدای PRD برنده حوزه چیاپاس اعلام شود.

تجارب جهانی موجود حاکی از این است که دموکراسی پارلمانی تحت این نظام هیچگاه چیزی را به نفع مردم تغییر نداده است. از آنجا که امپریالیستها، بورژوازی بزرگ و زمینداران بخش اعظم اقتصاد و رسانه های گروهی را در اختیار دارند، دولت و ارتش نیز فقط برای دفاع از منافع اینها حضور دارند. تمام احزاب اصلی پارلمانتاریست نیز نماینده منافع اینهاست. انتخابات تحت چنین نظامی هر چقدر هم که بدرستی پیش برود چیزی بیش از اینکه مارکس و لنین متذکر شدند نخواهند بود: هر چند سال یکبار مردم نمایندگانی چند از طبقه حاکمه را به عنوان حکومت برای اعمال سرکوب و ستم علیه خودشان انتخاب میکنند.

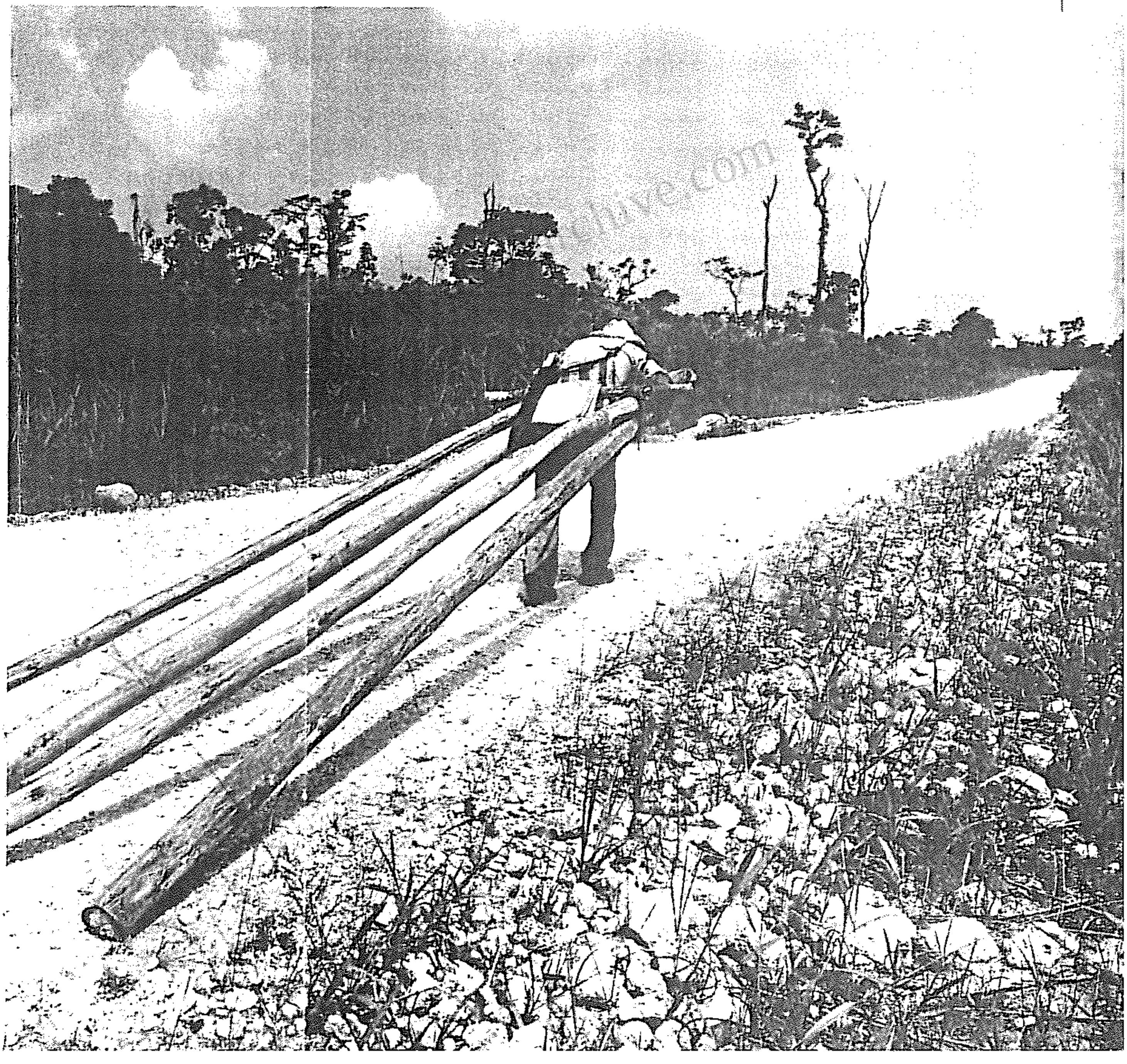
PRI به عنوان «حزب رسمی» به مدت ۶۵ سال نماینده اصلی طبقات ارتجاعی بوده است. اما مشکل مردم آنگونه که برخی فکر میکنند «حکومت PRI» نیست. مشکل مردم کل این نظام امپریالیستی، سرمایه داری بوروکراتیك و نیمه فئودالیسم است که به اعمال سرکوب، ستم و استثمار علیه مردم میپردازد. راه حل این مشکل هم دموکراسی پارلمانی نیست که طی آن، احزاب بورژوایی مختلف این دستگاه دولتی ارتجاعی را به نوبت میگردانند. راه حل این مشکل، انقلاب دموکراتیك نوین است که کل دستگاه دولتی کهن را نابود میسازد و دولت توده ای نوین را به جایش مینشاند، اراضی زمینداران را مصادره کرده و میان دهقانان تقسیم میکند، مایملك امپریالیستها، بورژوازی بزرگ و زمینداران را مصادره کرده و راه را برای انقلاب سوسیالیستی هموار میسازد. بطور اجمال، مشکل غامض، خود این نظام است. تغییر حکومت احزاب مختلف تحت همین نظام (دولت) به تغییر چیزی نمیانجامد؛ راه حل این مشکل عبارت است از خلاص شدن از دست نظام امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیك و نیمه فئودالیسم و ایجاد یك نظام نوین.

قیام چیاپاس بیان بحران عمیق نظام نیمه مستعمره ـ نیمه فئودالی در مکزیك است که هیچ راه حل مسالمت آمیزی برای آن وجود نداشته و در آینده نزدیك هم نخواهد داشت. چشم انداز نزدیکش، شورش باز هم بیشتر و «بی حکومتی» (آنگونه که حکومتیان میگویند) و نیز سرکوب بیش از پیش توده ها است.

مبارزات بزرگی در پیش است. مردم برای نیل به پیروزی در این مبارزات لازم است که با روشنی و قاطعیت، هر سه حزب نماینده بورژوازی بزرگ و زمینداران و دام «دموکراسی پارلمانی» شان را محکوم نمایند. همچنین ضروری است که از قیام عادلانه و قهرمانانه دهقانان سرخپوست چیاپاس که با شورش خود سرفصل نوینی در مبارزات انقلابی مکزیك گشودند، بیاموزیم.

درباره اقتصاد سیاسی مکزیک

انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم

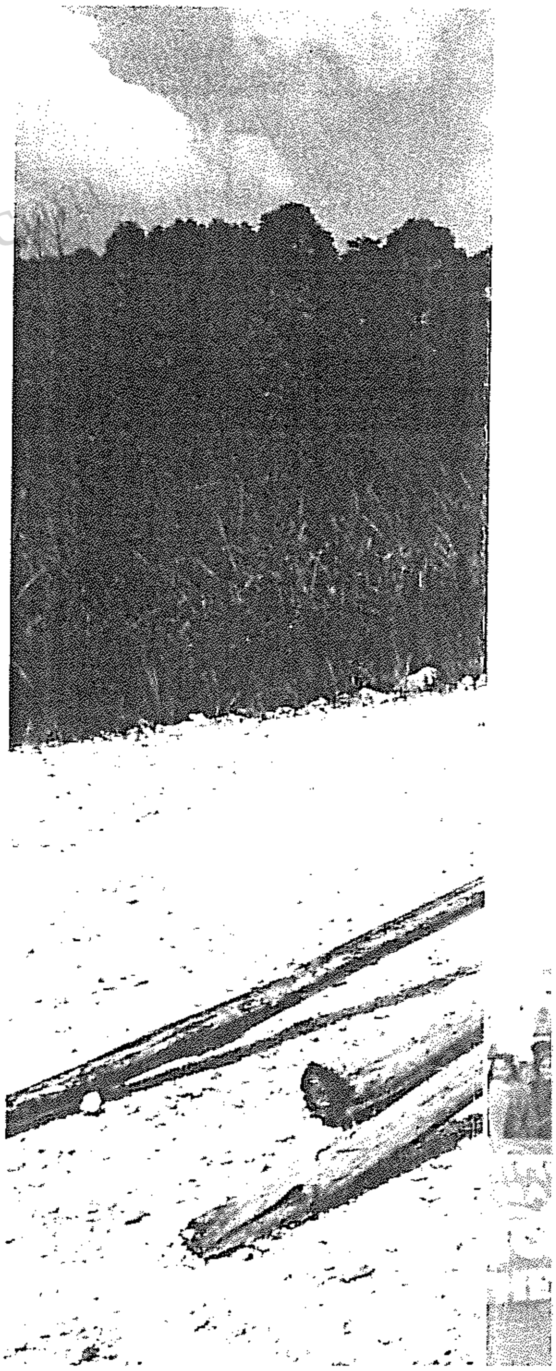


این مقاله گزیده ای است از جزوه «انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم» به قلم «ایزیدرو سرانو» که نخستین بار در سال ۱۹۹۱ در مکزیک انتشار یافت - «جهانی برای فتح»

مقدمه

در دوره های عادی، مناطق روستائی و دهقانان از انظار پنهان بوده و جامعه مکزیک، آنها را تقریبا از یاد برده است. وقتیکه در منابع و ستون و اظهارات رسمی از جامعه رسمی سخن گفته میشود، منظور شهر است؛ آنهم شهر پر جمعیت. حتی در بیشتر مواقع، پایتخت یعنی مکزیکو سیتی را جامعه قلمداد میکنند. دهقانان از خطر گرسنگی که بر روستا سایه افکنده می گریزند و در هیئت اشغالگران ساختمانهای متروك، دوره گردان، گدایان و پرولترهائی که دستمزدی بسیار ناچیز نصیبشان میشود، به حاشیه عمارات شهری نقل مکان میکنند. آنها لحظه ای پا از دایره فراموش شدگان بیرون می نهند تا عنوانی مستعار نصیبشان شود: آفرینندگان «مشکل مهاجرت غیر قانونی به ایالات متحده.» حکومت که مشغله اش «صلح اجتماعی» است مرتبا به آنها وعده «عدالت» میدهد. اما در مناطق روستائی تقریبا هیچ نشانی از این وعده دهندگان هم نیست.

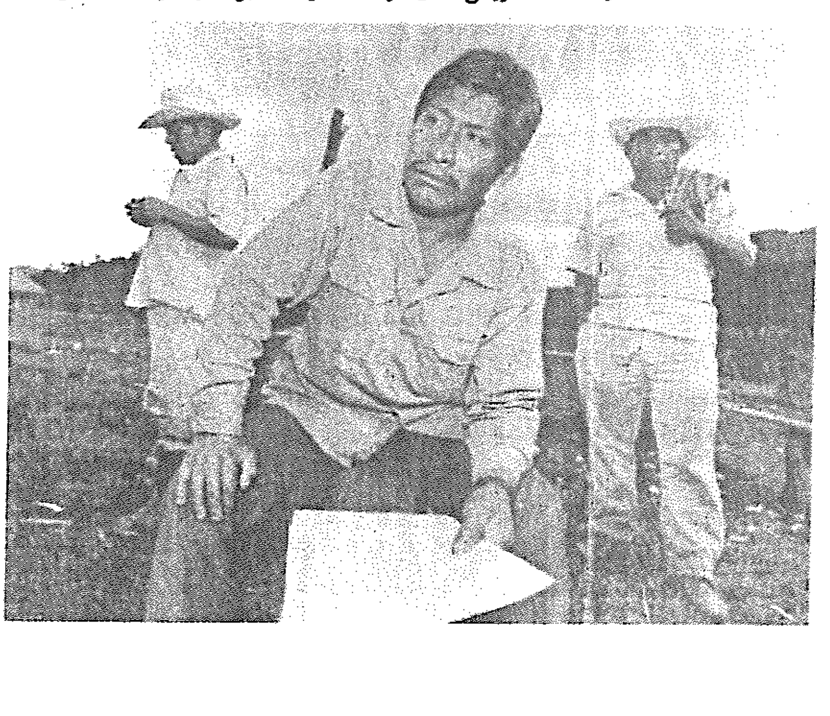
دهقانان در شهر، گاه گاه فریاد اعتراض خود را به نحوی بلند میکنند. برخی اوقات و بندرت، در گوشه روزنامه اشاره ای به کشتار چند دهقان میشود. قتل فقط یك دهقان، معمولا «خبر» بحساب نمی آید. در حالت عادی فقط هنگامی صحبت از دهقانان به میان می آید که موضوع بالا بردن سطح تولید و صادرات، و دستیابی به میزان بیشتری از ارز خارجی مطرح باشد.





زنی در حال رختشوئی

یک دهقان مکزیکی سندی در دست دارد که طبق آن زمینش را مطالبه می کند



با این همه، دیده ایم که در لحظات بسیار مهم حیات کشور، از درون دنیای ناپیدا و فراموش شده این دهقانان «سر به زیر»، گردانهای پر شور و خشم آگین بپا خاسته و آتش انقلاب را به سراسر کشور دمیده است. جامعه رسمی در نتیجه این وقایع، بشدت تکان خورده و به وحشت افتاده است. گفته میشود که دیگر دوره این وقایع بسر آمده است؛ مکزیك دیگر یك کشور کشاورزی نیست؛ اغلب زمینها تقسیم شده است؛ دیگر همه بخشها سرمایه داری شده یا به یك «اقتصاد مختلط» تبدیل گشته است؛ اینك دهقانان صرفا بخشی هستند که یا برده وار دنبال حزب حاکم «پی آر آی» روان می شوند و یا در انتخابات بنفع جناح مخالف رای میدهند.

کسانی که چنین می اندیشند در اشتباهند. نشانه های بیشماری وجود دارد که خبر از نزدیك شدن مجدد کشور به یك دوران تعیین کننده میدهد. آنان که لگدمال شده اند، سر از سایه بیرون خواهند آورد و بار دیگر فریاد تلخ آنان از مناطق روستائی به گوش خواهد رسید. اگر انقلابیون راه را بشناسند و درست عمل کنند، آن فریاد پیام آور توفان انقلابی نوینی خواهد بود. و سرانجام دهقانان در اتحاد مستحکم با برادران پرولتر خود در شهرها، نوای خویش را در ترنم جنگ خلق خواهند یافت.

یکم ـ راه دهقانی و راه ملاکی

ریشه های تاریخی ستم وارده بر دهقانان مکزیك در جامعه فئودالی و مستعمراتی قرار دارد که اسپانیائی ها بر ما تحمیل کردند. دو راه برای غلبه بر فئودالیسم در روستا وجود دارد: راه ملاکی و راه دهقانی. اولی، راه محافظه کارانه تبدیل تدریجی ملاك فئودال به سرمایه دار است. دومی، راه انقلابی غلبه بر فئودالیسم از طریق مصادره بلاعوض اراضی ملاکان و تقسیم آنها بین دهقانان است. (۱)

راهی که مکزیك در پیش گرفته، علیرغم به اصطلاح اصلاحات ارضی، اساسا راه ملاکی یعنی تبدیل تدریجی ملاکان فئودال به سرمایه داران بوده است. اصلاحات ارضی با گرفتن اراضی نامرغوب و کناری ملاکان فئودال کمك کرد که تبدیل آنها به سرمایه داران کشاورزی سریعتر انجام شود. در موارد معدود، برای پس راندن و مهار زدن بر مبارزه انقلابی دهقانان به آنها زمین مرغوب داده شد. اما شك نیست که تبدیل ملاکان فئودال به بورژوازی طریق عمده گسترش مناسبات سرمایه داری در مناطق روستائی بوده است. از سوی دیگر، اقتصاد دهقانی گام به گام کنار زده شده و محدود و تبعی گشته است.

راه ملاکی، محافظه کارانه و ضدانقلابیست. این راه کاملا با حفظ خصلت نیمه مستعمراتی کشور و سلطه امپریالیسم، عمدتا(امپریالیسم آمریکا) بر آن مطابقت دارد. بورژوازی بزرگی که در نتیجه اتخاذ این راه در روستا به ظهور رسیده، یك بورژوازی بوروکرات ـ کمپرادور وابسته و تابع امپریالیسم است. سرمایه داری ایجاد شده توسط سرمایه امپریالیستی و شریك فرودست مکزیکی اش، سرمایه داری بوروکرات است ـ به همان مفهومی که مائو می گوید. یعنی سرمایه داری که کاملا تابع امپریالیسم و در پیوند تنگاتنگ با مناسبات نیمه فئودالی بوده و هم به شکل سرمایه دولتی ظاهر میشود و هم به اشکال خصوصی. سرمایه داری بوروکرات، «سرمایه داری انحصاری دولتی، کمپرادور و فئودالی است» که در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیسم به ظهور میرسد. (۲)

اگر چه در دراز مدت راه ملاکی و گسترش سرمایه امپریالیستی و سرمایه بوروکرات ـ کمپرادور در یك کشور نیمه مستعمره گرایش به محو مناسبات فئودالی دارد، اما در میان مدت این گسترش فقط به تغییر و تبدیل قسمی مناسبات مذکور انجامیده؛ آنها را با نیازهای سرمایه بزرگ وفق داده و بخشاً بازتولید کرده است. به همین علت است که ما شاهد جان سختی نیمه فئودالیسم در روستاهای مکزیك هستیم و می بینیم که این مناسبات کماکان نقش مهمی در کارکرد کل نظام بازی میکنند. حتی آنجا که مناسبات فئودالی به مناسبات سرمایه داری تبدیل شده، تغییر از طریق راه ملاکی همیشه از لحاظ سیاسی ضدانقلابیست. یعنی همواره انقیاد و ستمدیدگی کارگران کشاورزی را بازتولید میکند. هرچند که درشکل سرمایه دارانه تر چنین میکند.

امروزه چه راهی در ضدیت با راه ملاکی مطرح است؟ ظهور مبارزات دهه ۱۹۷۰ ثابت کرد که بدون شك مبارزه دهقانی و عمدتا مبارزه بخاطر زمین، نیروی عمده مخالف در روستاست. (۳) این امر ثابت کرد که علیرغم گسترش قابل توجه مناسبات سرمایه داری توسط راه ملاکی در دوره پس از جنگ دوم جهانی، راه دهقانی کماکان آن آلترناتیو فوری است که واقعیت مشخص مبارزه طبقاتی در روستا در دستور میگذارد.

راه دهقانی در رادیکال ترین تجلی خود، آن راه انقلابی است که فئودالیسم را نابود میکند. یعنی این کار نه از طریق تبدیل تدریجی ملاکان فئودال به بورژوازی، بلکه توسط سلب مالکیت کامل از طبقه ملاك، تقسیم کلیه اراضی بین دهقانان و نتیجتا محو ستم و استثمار ملاکان بر آنان انجام میگیرد. امروز بعلت تبدیل ملاکان به بورژوازی به میزانی قابل توجه، و حضور فزاینده سرمایه امپریالیستی در مجتمعات کشت و صنعت، مبارزه دهقانی نه فقط محتوائی عمیقا ضد فئودالی دارد بلکه مستقیما با سرمایه بزرگ امپریالیستی و بوروکرات ـ کمپرادور سر شاخ میشود. این امر خود، پایه عینی محکمتری را برای ساختن و پرداختن اتحاد کارگر ـ دهقان تحت رهبری پرولتری ایجاد میکند.

درگیری عمده در روستا بین تداوم راه ملاکی و راه دهقانی است. اولی، تحت فرماندهی سرمایه بزرگ قرار دارد که تابع امپریالیسم و در پیوند با نیمه فئودالیسم است. دومی، بطور برجسته در مبارزه بخاطر محو سلطه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم از عرصه روستا و نشاندن یك اقتصاد دهقانی بجای آن جلوه گر میشود. هر کس که با این مبارزه دهقانی مخالفت کند یا آن را کوچك شمرد، هر کس که به ظرفیت انقلابی دهقانان کم بها دهد، یك انقلابی واقعی نیست. و در تحلیل نهائی، حتی یك دمکرات پیگیر هم نیست. چنین است حال و روز «کارگر ـ ایست» هائی که بعد از این و یا آن پا کردنهای بسیار اعلام میکنند صدها هزار دهقانی که طی چند دهه اخیر در مبارزه بخاطر زمین بپاخاسته اند در اشتباه بوده و باید «افسانه پوپولیستی ضرورت تقسیم اراضی جهت تقویت اقتصاد خرد دهقانی را رها کنند.» (۴) آنها میگویند که مبارزه دهقانان ربطی به مبارزه «پرولتری» واقعی... مبارزه بخاطر ایجاد اتحادیه «خورناله روس (یعنی کارگرانی که بر مبنای روز کار حقوق میگیرند و نه ساعت کار) ندارد! غیر قابل

تصور است که این حرفها را بدون شرم و حیا به زبان می آورند.

مسلما اینکه کارگران روزمزد میکوشند اتحادیه خویش را سازمان دهند، بخودی خود هیچ کار نادرستی نیست. آنچه شدیدا نادرست - و رویزیونیستی - است، گفتن این حرف از سوی به اصطلاح «مارکسیستها» به دهقانان است که مبارزه «پرولتری» و مهمترین مبارزه همانست که برای تشکیل اتحادیه کارگران روزمزد انجام میشود. از نظر پرولتاریای انقلابی، مبارزه اتحادیه ای حتی برای پرولترهای شهری هم مهمترین مبارزه یا مبارزه «پرولتری» محسوب نمیشود. لنین به ما می آموزد که این طرز تفکر، بیان اکونومیسم بوده و به منافع سیاسی بورژوازی خدمت میکند. بدترین کار اینست که چنین پیشنهادی به دهقانان ارائه شود. این فقط میتواند پوششی باشد بر تحقیر و حتی ضدیت با مبارزه بخاطر زمین؛ یعنی با جریان عمده مبارزه در روستا بویژه در مبارزه دهقانان فقیر (و کارگران روزمزد) طی رادیکال ترین دوره های خیزش موج وارشان. شیوه و نحوه برخورد به دهقانان و دیدگاه سیاسی مطرح شده توسط اینان شبیه به یك گرایش «کارگر- ایستی» در گذشته های دور است: منشویکها در انقلاب روسیه. (۵)

بعلاوه، مبارزه بخاطر زمین نیز مانند هر مبارزه دیگر میتواند تابع اهداف کاملا رفرمیستی شود. و «دبیرخانه اصلاحات ارضی» بوجود آمده تا چنین چیزی را تضمین کند. اولا تاریخ نشان داده که کسب زمین بدون مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت سیاسی، فقط انقیاد دهقانان به نظام ارتجاعی را بازتولید میکند. وظیفه کمونیستهای انقلابی پشتیبانی منفعل از مبارزات خودروی دهقانی نبوده، بلکه تشویق روی آوردن به عالیترین شکل مبارزه طبقاتی یعنی جنگ خلق است.

ما در این مقاله به مسائل بسیار مهم استراتژی نظامی نمی پردازیم، اما تمرکز صحیح بر مسئله ارضی یا هر مسئله دیگر انقلاب بدون در نظر گرفتن این نتیجه گیری روشن ماتریالیسم تاریخی ناممکن است که تحولات انقلابی فقط از طریق مبارزه مسلحانه انجام میشود. در کشوری مانند مکزیك که کمابیش نیمی از مردم در شهرهای کوچك زیر ۱۵ هزار نفر زندگی میکنند (۶)، پیروزی انقلاب بدون قیام ستمدیدگان روستائی غیر قابل تصور است - میلیونها نفری که موقتا به آمریکا مهاجرت کرده یا بعنوان کارگر مهاجر عازم شهرهای مکزیك شده اند به کنار.

حضور انقلابی دهقانان در طول تاریخ کشور همواره در اشکال مسلحانه بوده و این نیروی انقلابی هنوز تحلیل نرفته است. در روستا واقعا جنگی جریان دارد: طبق گزارشات جسته و گریخته، هر سه روز یك دهقان در جریان مبارزه بخاطر زمین یا مبارزه علیه صاحب منصبان سیاسی؟یا در سایر مبارزات دهقانی کشته میشود. (۷) مسئله اینست که علیرغم فوران گاه به گاه مقاومت مسلحانه خودبخودی دهقانان، این جنگ بسیار نابرابر است. راه حل نهائی برای دهقانان انقلابی همیشه این بوده و خواهد بود که قهر ارتجاعی را با قهر انقلابی توده ها پاسخ دهند.

به همه دلایلی که ذکر شد، علیرغم تفاوتهای بزرگی که بین جامعه معاصر مکزیك و چین قبل از رهائی وجود دارد، همان خط تمایز و مصافی روبروی ماست که مائو به پیش نهاد: دهقانان «چون توفانی سهمگین، چون گردبادی تند، با نیروئی بس قدرتمند و سرکش بپا خواهند خاست و هیچ قدرتی را، هر قدر هم که عظیم باشد، یارای بازداشتن آنها نخواهد بود. آنها تمام زنجیرهائی که دست و پایشان را بسته است، خواهند گسست.... دهقانان تمام احزاب انقلابی، تمام رفقای انقلابی را در بوته آزمایش قرار خواهند داد تا آنها را یا قبول کنند و یا طرد نمایند. آیا باید در پیشاپیش دهقانان حرکت کرد و آنها را رهبری نمود یا اینکه در عقب آنها ماند و با سر و دست انتقادشان کرد و یا در برابر آنان ایستاد و با آنها مخالفت نمود؟ هر کس آزاد است که یکی از این سه شق را برگزیند، ولی سیر رویدادها شما را مجبور خواهد کرد که هر چه زودتر انتخاب کنید.» (۸)

دوم - راه دهقانی و راه سوسیالیستی

گفتیم که هر کس واقعا با مبارزه دهقانی ضدیت ورزد انقلابی نبوده و حتی دمکرات پیگیر هم نیست. اگر به مسئله از زاویه دیگری نگاه کنیم میتوان گفت که پرولتاریای آگاه باید در انقلاب ارضی نه فقط سوسیالیستهای (واقعی) بلکه هر دمکرات حامی مبارزه دهقانان (بخصوص حامیان مبارزه مسلحانه دهقانی) را متحد خویش محسوب دارد. مبارزه مرحله اول، یك مبارزه مستقیما سوسیالیستی نبوده بلکه مبارزه میان راه ملاکی و راه دهقانی است. این راه دهقانی در پیگیرانه ترین تجلی خود به انقلاب ارضی می انجامد. این انقلاب همه اراضی را بین دهقانان تقسیم کرده، سرمایه امپریالیستی و بوروکرات - کمپرادوری را مصادره نموده و توسعه آزاد اقتصاد دهقانی را ممکن میسازد. این یك انقلاب دمکراتیك است.

آن دسته نیروهای دمکرات و حتی «دهقان گرایان» (یعنی کسانی که در مورد کیفیات دهقانان غلو کرده و فکر میکنند که آنها بتنهائی انقلاب را به پیش خواهند برد - جهانی برای فتح) که فراتر از «توسعه آزاد» اقتصاد دهقانی را نمی بینند و مبلغ ایده ها و تئوریهای گوناگونند، میتوانند تا درجه ای که به حمایت و تبلیغ انقلاب ملی و انقلاب ارضی بعنوان بخشی از آن می پردازند، متحد سیاسی بحساب آورده شوند. خط تمایز میان کمونیستهای انقلابی با متحدان دمکراتشان در انقلاب ارضی بر سر درك این نکته ترسیم میشود که رها کردن «توسعه آزاد اقتصاد دهقانی» به سیر خودبخودیش، بر حسب قوانین بازار، نیز نهایتا توسعه سرمایه دارانه است: هرچند یك توسعه دمکراتیك تر و بازتر از آنچه راه ملاکی ببار می آورد، است. معذالك، یك توسعه سرمایه دارانه است.

این امر مانع نمیشود که کمونیستها خود را در مقام پیشاهنگی انقلاب ارضی قرار دهند. زیرا این انقلابی ترین تحول ممکن در شرایط موجود بوده و چنین انقلابی نه فقط بر یك توسعه سرمایه دارانه محتمل، بلکه در را بروی امکان شرکت هر چه وسیعتر و عمیقتر دهقانان در تحول سوسیالیستی آتی روستا و کل جامعه میگشاید. کمونیستها بخاطر اینکه شق دوم را متحقق سازند نباید مجذوب قصه های پوپولیستی درباره طبیعت ذاتا «ضد سرمایه داری» یا «سوسیالیستی» مبارزه دهقانی، یا «زیان بار» بودن رهبری پرولتاریا و حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستش و بحثهائی از این قبیل شوند.

ما باید صراحتا به دهقانان بگوئیم که، مرحله اول انقلاب ارضی بمعنای ضربه ای عظیم بر نظام حاکم خواهد بود و همگان باید برای انجام آن متحد شوند و مبارزه

کنند. اما، زمانیکه دهقانان صاحب زمین و ابزار تولید کشاورزی شوند، بر سر دوراهی قرار خواهند گرفت. یکم، توسعه بر حسب قوانین بازار که بناگزیر به قطب بندی طبقاتی درون دهقانان و استثمار اکثریت عظیم توسط بورژوازی جدید می انجامد. این بورژوازی جدید فقط میتواند با امپریالیسم عقد اتحاد ببندد و ستم نیمه مستعمراتی بر کشور را احیاء کند. دوم، راه سوسیالیستی که از مسیر کلکتیویزه کردن داوطلبانه روستا بعنوان جزء لاینفکی از تحول سوسیالیستی کل جامعه، گذر خواهد کرد.

کلکتیویزه کردن سوسیالیستی معرف دومین انقلاب بزرگ در عرصه روستاست. این انقلاب با دشمنان واقعی که میخواهند راه سرمایه داری در پیش بگیرند مقابله میکند. کلکتیویزه کردن سوسیالیستی تنها راه نجات اکثریت عظیم دهقانان و تنها راه جلوگیری از افتادن آنها به دام استثمار خواهد بود. بنابراین «دهقانان فقیر و قشر تحتانی دهقانان میانه حال.... با شور و شوق خواهان ادامه راه سوسیالیستی هستند.» (۹) هدف نهائی انقلاب پرولتاریا، تلاش خیال بافانه و ناممکن جهت ادامه نامحدود اقتصاد دهقانی نبوده بلکه رهائی قطعی نوع بشر است. هدف نهائی انقلاب پرولتاریا، کمونیسم یعنی جامعه بی طبقه در سراسر جهان است.

برای تدارك گذار به انقلاب سوسیالیستی در جریان انقلاب ارضی و در جریان انقلاب ملی ـ دمکراتیك، رهبری پرولتاریای انقلابی و حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیستش واجب است. انقلاب دمکراتیك نوع کهن که توسط بورژوازی رهبری میشد دیگر بهیچوجه ضرورت ندارد. نمونه این انقلاب بسال ۱۹۱۰ در مکزیك اتفاق افتاد و نهایتا نتوانست مسائل عظیمی که کماکان گریبانگیر کشور است را حل کند. آنچه ضروری است یك انقلاب دمکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریا و حزبش است که امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم را در هم شکسته، دیکتاتوری دمکراتیك خلق را برقرار کرده و انقلاب سوسیالیستی را آغاز خواهد نمود.

جمعبندی کنیم، سیاست کمونیستهای انقلابی در انقلاب ارضی از دو اصل اساسی پیروی میکند. یکم، انقلاب ارضی در مرحله کنونی ضرورتا با راه دهقانی مطابقت دارد. دهقانان نیروی عمده انقلاب را نمایندگی میکنند و کمونیستها باید مبارزه ـ و بخصوص مبارزه مسلحانه آنها ـ علیه امپریالیسم، سرمایه داری بوروکراتیك و نیمه فئودالیسم را رهبری کنند. دوم، این مرحله که مرحله اول انقلاب ارضی است، میتواند راه را بروی یك توسعه نوین سرمایه داری باز کند؛ حتی اگر تحت لوای توسعه آزاد اقتصاد دهقانی هم انجام شود باز توسعه سرمایه داری است. یا اینکه راهگشای تحول سوسیالیستی شود ـ تحولی که همیشه دورنمای استراتژیك پرولتاریای انقلابی و مهمترین متحدش یعنی دهقانان فقیر است.

سوم ـ فئودالیسم و مکزیك مستعمره

راه ملاکی و راه دهقانی، دو طریق غلبه بر فئودالیسم در کشور است. اما فئودالیسم چیست؟

جوهر فئودالیسم در نظام لاتیفوندیا و سرواژ یعنی مالکیت فئودالی بر زمین و مناسبات تولیدی و استثماری منطبق بر آن، نهفته است. تحت فئودالیسم، کنترل زمین کلید استثمار یعنی تصاحب اضافه محصول تولید شده توسط استثمار شوندگان (دهقانان) از سوی طبقه استثمارگر (ملاکان) است. اما تحت سرمایه داری، زمین تنها یکی از نیروهای تولیدی متعدد بوده و این کنترل سرمایه (و نه فقط زمین) است که استثمار را امکانپذیر میکند.

طبقه ملاك فئودال اغلب به دهقانان قطعه زمینی میدهد که بتوانند بروی آن نیازهای معیشتی خود را بعنوان یکی از شروط استثمارشان توسط ملاکان، تولید نمایند. این استثمار به شکل پرداخت اجاره ارضی، کار مقید (پیوناژ) یا اشکال دیگر انجام میگیرد. از آنجا که در این شکل، دهقانان مقداری زمین و محصولات بدست آمده از آن را در اختیار دارند، استثمار همیشه مستلزم وجود مقوله ای است که مارکس آن را «جبر غیر اقتصادی» می خواند؛ یعنی جبر آشکار یا پنهان جهت تصاحب اضافه. یا بعبارت دیگر، انقیاد servitude همه جانبه و وسیع.

بنابراین تحت فئودالیسم، تولید کننده مستقیم (دهقان) به زمین وابسته است. در حالیکه، پیش شرط سرمایه داری جدائی کامل تولید کننده مستقیم (کارگر مزدی) از زمین یا از هرگونه وسیله دیگر برای تامین معاش است. تحت فئودالیسم، معاش دهقانان بدست خودشان تولید میشود. تحت سرمایه داری، کارگران باید نیازهای معیشتی خود را با دستمزدشان خریداری کنند. استثمار فئودالی به درجات گوناگون مستلزم استفاده از جبر غیر اقتصادی ـ انقیاد ـ است. در حالیکه تحت سرمایه داری، جبر اقتصادی برای استثمار کارگر مزدی کفایت میکند: «اگر کار نکنی، گرسنه می مانی.» مارکس بما میگوید که تحت سرمایه داری، کارگران به دو مفهوم آزادند: «آزاد» از ابزار تولیدی تامین معاش؛ و آزاد از هرگونه فشار و الزام به کار برای دیگری، مگر ضرورت ساده تامین معاش. (۱۰)

مارکس (۱۱) و لنین (۱۲) خاطر نشان ساختند که پایه ای ترین و ساده ترین شکل استثمار فئودالی عبارتست از کار بدون اجرت دهقان و صرف بخشی از وقتش بر زمین ملاك جهت تولید اضافه. این نظام پایه ای در تاریخ مکزیك بشکل ویژه encomienda بچشم میخورد. که اولین شکل مستعمراتی استثمار کار بومی بود. صاحب زمین، یعنی encomiendero حق استفاده از کار بی اجرت سرخپوستان encomienda ی خود (و همچنین حق دریافت عوارض جنسی) را از پادشاه دریافت میکرد. البته این نظام فئودالی کار اجباری، متکی بود به بکارگیری بیرحمانه ترین اشکال جبر و خشونت علیه سرخپوستان و بمیزان زیادی به قتل عام آنان خدمت کرد.

شکل پایه ای استثمار فئودالی در دو جهت دستخوش دگرگونی و تعدیل شد، بدون آنکه کاملا از چارچوب نظام فئودالی خارج شود. تا آنجا که به بهره برداری از قطعه زمین دهقانی مربوط میشود، اجاره زمین (که مارکس توجه خاصی به آن مبذول داشت) تدریجا از شکل پایه ای اجاره کاری (بیگاری) که قبلا آن را تشریح کردیم به اجاره جنسی (یا سهم بری) (۱۳) و اجاره پولی تغییر کرد. اجاره فئودالی، حتی در شکل اجاره پولی که اغلب یك شکل گذاری استثمار می باشد، شکل متعارف استثمار یعنی تصاحب اضافه می باشد و در این مقام، تمام یا تقریبا تمام اضافه را در بر میگیرد. این تمایز بین اجاره فئودالی و اجاره ارضی سرمایه دارانه است که بشکل پولی پرداخت

شده، معرف فقط بخشی از اضافه بوده و شکل متعارف استثمار سرمایه داری است: یعنی تحقق سود از طریق استثمار کار مزدی. (۱۴)

شکل فئودالی «خدمت شخصی» دهقانان (یا «پرداخت از طریق کار») یعنی بیگاری دهقانان بروی اراضی ملاك، نیز دچار تحولاتی شد.(۱۵) در ابتدا به این شکل بود که دهقان در ازای دریافت حق استفاده از قطعه زمین، به فئودال متعهد میشد که روی زمینهای او بطور بلاعوض کار کند. این در واقع، همان شکل پایه ای استثمار فئودالی بود که قبلا آن را از یك زاویه دیگر تشریح کردیم. این شکل تکامل یافت. بدین ترتیب که دهقان بروی زمینهای ملاك کار میکرد و در عوض مقداری محصول میگرفت؛ و یا بخشی از آن را بصورت پول دریافت میکرد. این «خدمت شخصی» فئودالی که در قبال بخشی از آن پول پرداخت میشد، به جهات مختلف با کار مزدی سرمایه داری فرق دارد. بدین معنا که در اینجا تولید کننده، معاش خود را از محصول قطعه زمین (خود) یا از محصولی که بعنوان بخشی از اجرتش علاوه بر اجرت پولی دریافت میکند، و انواع کار مقید و کار غیر آزاد تامین می نماید. علاوه بر این اشکال پایه ای استثمار فئودالی (در شکل اجاره ارضی یا خدمت شخصی)،اشکال ویژه متعددی از استثمار فئودالی دهقانان توسط طبقه ملاك در هر جامعه فئودالی معین وجود دارد.

مکزیك در دوران مستعمراتی شاهد یك پروسه تکامل و تحول مناسبات فئودالی بود. در این دوره رپارتی میینتو (repartimiento) بوجود آمد که دو تمایز اساسی با encomiendo داشت. اولا، عرضه کار بومیان تحت کنترل مقامات استعمارگر بود که سرخپوستان را بین ملاکان معین تقسیم میکردند. این کار تلاشی از جانب پادشاه بود که بقصد جلوگیری از تشکیل قلمروهای مستقل در «اسپانیای جدید» انجام گرفت. زیرا تشکیل آن قلمروها میتوانست حاکمیت شاهانه را تضعیف کند. ثانیا، سرخپوستان (حداقل بروی کاغذ) از دستمزد پولی برخوردار شدند. هدف این بود که خصلت کاملا اجباری نظام کار تخفیف یابد و از سرعت مرگ و میر سرخپوستان (که منبع کار استثمار شده بودند) کاسته شود. پرداخت پولی فقط و فقط در حرف انجام شد. بنابراین کار سرخپوستان همچنان بی اجرت صورت میگرفت و کماکان معاش آنها بطور اساسی توسط تولیدات خودشان تامین میشد (که تازه باید بخشی از آن را به پرداخت عوارض اختصاص میدادند.) بعلاوه، نیاز به اعمال فشار و خصلت اجباری کار هم رفع نشد. به همه دلایلی که ذکر شد، این طریق را باید یك شکل استثمار فئودالی محسوب داشت.

دست آخر، hacienda (مزارع بزرگ ـ جهانی برای فتح) ایجاد شد. این مزارع معرف شکل معمول مناسبات فئودالی و نیمه فئودالی در مکزیك بود که در قرن بیستم هم ادامه حیات یافت. دو شکل پایه ای مناسبات تولیدی وجه مشخصه hacienda بود: اجاره زمین (عمدتا سهم بری) و خدمت شخصی در شکل کار مقید (پیوناژ). اگرچه طبقه ملاکان فئودال به اشکال دیگری نظیر رباخواری، احتکار، اخذ عوارض، حق کلیسا، مالیات و غیره نیز دهقانان را استثمار میکرد که در اینجا به تحلیل جزء به جزء آنها نمی پردازیم. (این را هم باید اشاره کنیم که جامعه مستعمراتی، یکدست فئودالی نبود زیرا برده داری هنوز وجود داشت.)

تحت نظام mediania یا سهم بری در اراضی بزرگ (hacienda)، فرد سهم بر موظف بود بخشی از محصول (عموما نصف آن را) به hacienda تحویل دهد، و در بسیاری موارد او و یا اعضای خانواده اش مجبور بودند مدتی نیز برای hacienda بیگاری کنند. این شکل که آشکارا خصلت فئودالی دارد از جایگاهی پر اهمیت در نظام هاسیندا hacienda برخوردار بود. این واقعیتی است که اغلب از جانب کسانی که میکوشند hacienda را «سرمایه دارانه» قلمداد کنند، نادیده گرفته میشود.

کار مقید پیوناژ دو شکل بروز داشت: کسانی که acasillado نامیده میشدند، و دهقانان اجرتی (یا پیونهای موقت). acasillado ها در املاك بزرگ بطور دائمی زندگی و کار میکردند و در مقابل، قطعه ای زمین که pejugal نامیده میشد، و جیره ذرت، مواد غذائی اساسی دیگر و دستمزدی دریافت میکردند. یعنی انجام خدمت شخصی در ازای بهره برداری از زمین، محصولات و پول بود. این شکل هم نظیر مورد repartimiento اگرچه با دستمزد همراه است، اساسا فئودالی است. در درجه اول، بخاطر اینکه فرد کارکن کماکان به زمین وابسته بوده و معاش او بیشتر از طریق تولیدی که بروی قطعه زمین انجام میدهد و اجرت غیر نقدی تامین میشود. حتی همان دستمزد مفروض اغلب در ازای اجناسی که از «مغازه کمپانی» دریافت شده بود، محاسبه شده و پرداخت نمیشد.(۱۶) بعلاوه، acasillado یك فرد کارکن آزاد نبود بلکه معمولا از طریق مکانیسم قرض به hacienda وابسته بود. مکانیسم انقیاد از طریق قرض زمانی مورد استفاده قرار میگرفت که شروط دیگر برای تامین نیروی کار دائم برای هاسیندا، مکفی نبودند.

دهقانان اجرتی که در نزدیکی املاك زندگی میکردند یا از مناطق دورتر آمده و موقتا درون املاك سکنی گزیده بودند، برخی اوقات قطعه زمینی نصیبشان میشد یا دستمزدی میگرفتند که اغلب با جیره ذرت همراه بود. استثمار دهقانان اجرتی خصلت فئودالی داشت، زیرا معاش آنها عمدتا توسط تولیدات خودشان در روستاهایشان (که با اجرت جنسی دریافت شده تکمیل میشد)، تامین میشد. بنابراین hacienda میتوانست اجرتی کمتر از آنچه برای تامین معاش کارگران مورد نیاز بود را به آنها بپردازد. (البته در نظام سرمایه داری، این امر «طبیعی» است.) اکثر مواقع، دهقانان اجرتی هرگز رنگ پول را نمیدیدند مگر بشکل صورت حسابهائی که فروشگاه مخصوص hacienda بعنوان لیست بدهی در مقابلشان میگذاشت.

اگرچه بندهای دهقانان اجرتی با hacienda به محکمی بندهای acasillado ها نبود، اما آنها هم کارگر آزاد نبودند. سرخپوستان روستا نشین «طبیعتا» در مقابل اینکه به استخدام موقت hacienda درآیند مقاومت میکردند. زیرا اینکار بمعنای رها کردن کشت و کار خود، بدون بهره مند شدن از امتیازاتی بود که به acasillado ها تعلق میگرفت. در این موارد، اگر وعده ها و پیش پرداختها نتیجه مطلوب ببار نمی آورد، صاحبان hacienda به روسای دهکده رشوه میدادند تا سرخپوستان مورد نیاز را در اختیارشان قرار دهند، و بعنوان آخرین راه حل، قهر را بکار می گرفتند.«از نظام قرض دهی برای «اغوای» سرخپوستان یا جذب آنها به درون hacienda نیز استفاده

میشد. این هم بسیار رایج بود که برای جذب سرخپوستان به آنها پیشاپیش مقداری جنس یا یك روز دستمزد بدهند، یا قروضی که بابت عوارض یا عشریه به املاك سلطنتی یا کلیسا داشتند را بجای آنها بپردازند.» (۱۷) همه اینها، اشکال کار مقید است و نه کار آزاد. اینها اشکالی از بندگی بوده و بنابراین در اساس فئودالی هستند.

این مناسبات تولیدی فئودالی مستلزم یك نظام کامل جبر غیر اقتصادی بودند که علاوه بر جوانب یاد شده، شامل قوای مسلح و اسارتگاه های خصوصی بودند. صاحبان hacienda از این نهادها برای اعمال قوانین خود استفاده میکردند. نظام سرکوب دراغلب روستاهای سرخپوستان بصورت مداخله مستقیم یا توسط صاحب منصبان سیاسی برقرار بود. و سرانجام اینکه، مقامات حکومت و قوای مسلحشان در مناطقی که قدرت صاحبان hacienda بتنهائی کافی نبود، نظام را تقویت میکردند. این کار شامل تصویب قوانینی بود که دهقانان اجرتی موقت را به انقیاد دائم hacienda در می آورد و تصریح میکرد که در صورت فروش املاك، این دهقانان اجرتی متعلق به صاحب جدید خواهند بود. (۱۸)

مناسبات تولیدی فئودالی که خصلت فئودالی این جامعه را معین میکرد، مانند همه جوامع فئودالی، منطبق بر نیروهای تولیدی ابتدائی و یك اقتصاد کشاورزی و پیشه وری مقیاس کوچك بود. حتی در اماکنی نظیر مزارع بزرگ که بهره برداری از زمین در مقیاس وسیعتری صورت میگرفت، این مقیاس بزرگ حاصل دگرگون کردن نیروهای تولیدی نبود؛ بلکه مبتنی بود بر استثمار گسترده که اساساً یعنی یکجا گردآوردن و تکرار تکنیکهای تولیدی مشخصه اقتصاد مقیاس کوچك، در یك بهره برداری واحد. بعلاوه، تولید مکررا بر مبنای همان فنون واحد انجام میشد و تغییرات تکنولوژیك بنحو محسوسی بطئی بود. این درست برعکس سرمایه داری است که در آن «بورژوازی نمیتواند وجود داشته باشد مگر با انقلابی کردن بی وقفه ابزار تولید....» (۱۹) هرچند سرمایه داری، کار را با نیروهای تولیدی مانده از دوره فئودالیسم شروع میکند اما، «فقط صنعت بزرگ و ماشین آلات آنست که مبنای محکمی برای کشاورزی سرمایه داری فراهم میکند.» (۲۰)

و بالاخره، خصلت فئودالی مناسبات تولیدی، تعیین میکرد که تولید بقصد مصرف (۲۱) بر اقتصاد غلبه داشته باشد. زیرا بطور معمول دهقانان اکثر نیازهای معیشتی خود را مستقیما تولید میکردند و بخشی از اضافه محصول یا برای استفاده صاحب hacienda و مباشرانش درون املاك میماند، یا بصورت عوارض و عشریه جنسی به مصرف مستقیم مقامات غیر نظامی و روحانی میرسید.

با این وجود، بخشی از اضافه محصول، برخلاف جوامع فئودالی اروپا، ژاپن، چین و غیره که قبل از ظهور سرمایه داری و بازار جهانی وجود داشتند، معمولا روانه بازار منجمله بازار جهانی میشد. بخشی از ثمرات حاصله از استثمار فئودالی و مستعمراتی در «اسپانیای جدید» به اسپانیا که آخرین مرحله فئودالیسم را از سر میگذراند، میرفت تا از آنجا بدست سرمایه داران انگلیسی رسیده و بدین ترتیب در خدمت به اصطلاح «انباشت اولیه» سرمایه قرار گیرد. این مطلب باعث گیجی برخی محققان نظیر آندره گوندر فرانك شده که مدعی است، تولید در مکزیك مستعمره جهت گیری صادراتی داشت و بنابراین «آمریکای تحت سلطه اسپانیا، نه فقط در قنداق بلکه حتی در بطن مادر، سرمایه داری بود.» (۲۲)

این اشتباهی اساسی در زمینه روش شناخت و تحلیل است که تمایز پایه ای میان سرمایه داری و فئودالیسم را در حیطه گردش، یعنی در تفاوت بین تولید بقصد مصرف و تولید برای بازار، میبینیم؛ برخلاف روش مارکسیستهاست که تمایز اساسی را از مناسبات تولیدی نتیجه میگیرند. دیدگاه اشتباه آمیز مذکور، بارها منجمله توسط شخص مارکس مورد انتقاد قرار گرفته است. (۲۳) از طرف دیگر، همانطور که قبلا گفتیم، بیشتر تولیدات در آن اقتصاد مسلما بقصد مصرف انجام میگرفت و اگرچه بطور طبیعی، تحت فئودالیسم تولید بقصد مصرف جنبه غالب را داراست اما معمولا بخشی کوچك یا بزرگ از اضافه راهی بازار میشد. این امر حتی در فئودالیسم «کلاسیك» اروپائی هم صورت میگرفت. (۲۴) مسلما ارتباط با بازار جهانی یك عامل مهم در شکل دادن به خصلت ویژه جامعه فئودالی و مستعمراتی مکزیك بود، اما این در تضاد با خصلت اساسا فئودالی مناسبات تولید و نتیجتا خصلت فئودالی جامعه قرار ندارد.

....

هفتم - «انقلاب سبز» و سرمایه داری بوروکرات در کشاورزی

در دوره بعد از جنگ جهانی دوم، سرمایه داری بوروکرات (یا به بیانی دیگر بوروکرات - کمپرادور) رشد سریعی نمود. سرمایه داری بوروکراتیك یعنی سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و کماکان متصل به نیمه فئودالیسم که هم در بخش دولتی و هم در «موسسات خصوصی» است. مکزیك به یك کشور نیمه مستعمره و نیمه فئودالی با رشد قابل توجه سرمایه داری بوروکرات - کمپرادور تبدیل شد.

این پروسه تکاملی از دو طریق عمده به پیش رفت: صنعتی کردن از راه جایگزینی واردات که توسط سرمایه امپریالیستی صورت گرفت؛ و تشکیل یك بخش سرمایه داری در کشاورزی. اصلاحات ارضی در دهه ۱۹۳۰ به تجزیه hacienda که ساختار مسلط روستا بود، دامن زد و پایه تحول آتی در مالکیت ارضی را گذارد. با این وجود، آنچه عمدتا و مستقیما محرك توسعه سرمایه داری بوروکرات در کشاورزی شد، «انقلاب سبز» بود: انقلاب سبز امپریالیسم آمریکا.

«دفتر مطالعات ویژه» که قرار بودنوآوریهای تکنیکی انقلاب سبز را هدایت کند در سال ۱۹۴۳ ایجاد شد. این نهاد بلحاظ رسمی یك بخش تقریبا خودمختار از دبیرخانه کشاورزی محسوب میشد، اما در واقعیت مخلوق موسسه سیاسی مشهور امپریالیسم یانکی یعنی «بنیاد راکفلر» بود. آن بنیاد بود که رئیس دفتر را انتخاب میکرد، بخش عمده بودجه را تامین و کل کارکنان بخش علمی را استخدام می نمود. طبق گزارشات بنیاد، پیشنهادات ژوزف دانیل سفیر وقت آمریکا در مکزیك، محرك تشکیل دفتر شد. دانیل از طریق هنری والاس معاون رئیس جمهور، حمایت کابینه روزولت را نسبت به این برنامه جلب کرد. (۲۵)

دفتر، برنامه «اصلاح بذر» و مجموعه نهاده هائی (شامل آبیاری، ماشین آلات، کود، سموم دفع آفات و غیره) که برای دستیابی به سطح پیش بینی شده محصول ضروری بود را به پیش برد. توسعه تکنولوژیك از لحاظ سیاسی و اجتماعی «بی طرف» نیست. این

برنامه از همان ابتدا شرایط متعارف یك کشاورزی بزرگ سرمایه دارانه را مفروض داشت. پیشنهادات چندین دانشمند مکزیکی جهت نزدیك کردن این برنامه با شرایط و نیازهای کشاورزی دهقانی مکزیك، رد شد. (۲۶) در دهه ۱۹۵۰ و بویژه در آغاز دهه ۱۹۶۰، «بنیاد راکفلر» شروع به تبلیغ استراتژی آزموده شده در مکزیك، و در دیگر کشورهای درون بلوك غرب نمود. «مرکز بین المللی اصلاح ذرت و گندم» که در مکزیك ایجاد شده بود و عمدتا توسط «بنیاد راکفلر»، «بنگاه توسعه بین المللی»، «بانك جهانی» و غیره تامین مالی میشد، در این اقدام نقشی کلیدی بازی کردند. (۲۷)

پیشبرد این مجموعه فعالیتهای تکنیکی در مکزیك با یکرشته اقدامات حکومت جهت کمك به رشد کشاورزی بزرگ سرمایه دارانه همراه بود: سرمایه گذاریهای گسترده در زمینه آبیاری، احداث شاهراه ها، اعطای کمك مالی در خدمت بازاریابی و سایر سوبسیدهای عظیمی که از طریق قیمتهای تضمینی، سیاستهای اعتباری و غیره نصیب تولید کنندگان بزرگ میشد. (۲۸) بخش بزرگی از تأمین مالی این اقدامات، توسط سرمایه امپریالیستی از طریق وام های بانکهای بین المللی و سایر بنگاه های «توسعه» تامین شد. در همان زمان، سرمایه گذاری مستقیم خارجی نقش مهمی در تشکیل یك مجتمع کشاورزی ـ صنعتی بازی کرد که نهاده ها را فراهم نموده و به تبدیل محصولات کشاورزی تجاری به فرآورده، می پردازد.

در نتیجه، خصلت کشاورزی بزرگ در کشور بنحو قابل توجهی تغییر کرد. نمونه گندم که در مراحل اولیه انقلاب سبز یك محصول کلیدی بود را در نظر بگیرید. سال ۱۹۴۴، فقط در منطقه «سونورا» بود که گندم کمابیش تحت شرایط سرمایه داری بار می آمد که تا حدی در زمینه درجه مکانیزه بازتاب می یافت. در سایر نقاط کشور تکنیك ابتدائی که وجه مشخصه کشاورزی فئودالی است یعنی بکارگیری گاو آهن (با استفاده از نیروی گاو نر و قاطر) غلبه داشت. (۲۹)

یك تغییر مهم در جریان بود. از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ بهای ماشین آلات کشاورزی در کشور با نرخ ثابت پزو (واحد پول مکزیك) تقریبا هشت برابر شد. (۳۰) در سال ۱۹۵۰، مصرف نیتروژن، فسفر و پتاسیم در تهیه کود در سراسر کشور فقط ۱۱ هزار و ۷۰۰ تن بود. اما این رقم در سال ۱۹۷۰ به ۵۵٤ هزار و ٤۰۰ تن رسید. (۳۱) تغییرات مشابهی در زمینه نهاده های دیگری که با کشاورزی مدرن مرتبط بود رخ داد.

تغییراتی که در ابزار تولید صورت گرفت با تشکیل کشاورزی مقیاس بزرگ مطابقت دارد. در این بخش، مناسبات مستقیما فئودالی و نیمه فئودالی که وجه مشخصه hacienda ی کهن بود دیگر غلبه نداشته و جای خود را به مناسبات سرمایه داری بوروکرات داد. با این وجود، اگر کشاورزی را در کل در نظر بگیریم، مناسبات مذکور (سرمایه داری بوروکرات) همچنان در ارتباط تنگاتنگ با مناسبات نیمه فئودالی قرار داشت.

هشتم ـ سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم

از یکطرف، این بخش جدید که در مناسبات درونیش سرمایه داری مسلط است شدیدا وابسته به سرمایه امپریالیستی و کمکها و سوبسیدهای بیشمار دولت نیمه مستعمراتی است. و از طرف دیگر، مناسبات فئودالی در کل مناطق روستائی را تابع کرده، قسما تغییر داده و درون کارکرد خویش ادغام نموده است. مناسبات فئودالی در نتیجه تبعیت مستقیمتر از سرمایه بزرگ به درجات گوناگون دچار تغییر شده است. به همین خاطر است که ما از مناسبات نیمه فئودالی و از نیمه فئودالیسم صحبت میکنیم.

در مناطق روستائی بندرت شاهد مناسبات کامل سرمایه داری هستیم به این معنی که دستمزد تنها منبع تامین معاش کارگر و خانواده‌اش بوده و هیچگونه دخالت جبر غیر اقتصادی وجود ندارد. اکثریت ساکنان روستا همچنان به اقتصاد دهقانی متصلند و از ستم نیمه فئودالی رنج میبرند. قسمتی از کشاورزی بزرگ هنوز با جوانب مهم نیمه فئودالی مشخص میشود. و حتی آن بخش کشاورزی بزرگ که در مناسبات درونیش سرمایه داری غالب است، به جزء مکمل دستمزد که از اقتصاد دهقانی و نیمه فئودالیسم در کل مناطق روستائی تامین میشود وابسته است. این جزء مکمل، مبنای اساسی فوق استثمار اکثریت فراگیر کارگران بخش کشاورزی بزرگ یعنی کارگران روز مزد است. بنابراین میتوانیم تایید کنیم که علیرغم تشکیل یك بخش بزرگ یا کوچك سرمایه داری به لحاظ مناسبات درونی، نظام استثمار در مناطق روستائی همچنان بطور غالب نیمه فئودالی است.

هسته مرکزی نیمه فئودالیسم امروز را میتوان در این واقعیات یافت که نظام لاتیفوندیا ادامه حیات میدهد؛ که وابستگی اقتصاد دهقانی کماکان مبنای اساسی استثمار در املاك بزرگ کشاورزی بوده و بنابراین سرواژ همچنان برقرار است، و بر ستمدیدگان روستائی (هرچند بنحوی تعدیل یافته) اعمال جبر میشود. نظام لاتیفوندیا در نظام مالکیت بر زمین در شکل زمینداریهای بزرگ و کوچك به بقای خود ادامه میدهد: این شکلی است که در بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و مناطق دیگر موجودست. این نظام در مکزیك عمدتا بشکل املاك بزرگ و املاك متعلق به جماعت یا ejido است. در اغلب موارد، بهترین زمینها ـ نواحی تحت پوشش hacienda در گذشته، و نیز زمینهای آبی جدید ـ در دست ملاکان باقی می ماند. (چه بشکل تملك مستقیم، چه از طریق اجاره اراضی دهقانان و کنترل آنها توسط قرارداد و کلاهبرداری آشکار و غیره).

آنچه تغییر کرده آن است که تولید در این اراضی بر حسب معیارهای کمابیش سرمایه دارانه انجام میگیرد. میگوئیم «کمابیش»، زیرا اشکال عریان نیمه فئودالی نظیر سهم بری، شروط اجیر کردن، مقروض سازی، بیگاری و غیره کماکان بدرجاتی در بخش بزرگی از این املاك بکاربسته میشود. و در املاك بزرگ مخصوص پرورش گاو، بیش از هر جای دیگر، تولید گسترده که هنوز به آن سطح از تحرك، که مشخصه سرمایه داری است نرسیده ، غالب میباشد.

هنوز مبنای اساسی نظام بهره برداری، استثمار و سلطه بر اقتصاد دهقانی است که در دو شکل ظاهر میشود: نظام کار مقید (پیوناژ)، و استثمار مستقیم از تولید دهقانی. در زمینه استثمار مستقیم اقتصاد دهقانی از طریق سهم بری، رباخواری، تجارت و غیره، نقش اساسی تولید دهقانی آشکار است. در نظام کار مقید، هرچند استثمار کارگران روزمزد شکل سرمایه دارانه دارد، اما نظام بهره برداری این پیش شرط را قرار داده که کارگران دستمزد خود را با تولید دهقانی

تکمیل میکنند. زیرا دستمزدها کفاف تامین معاش کارگران و بازتولید (نیروی کار) را نمیدهد. (همین کار مزدی هم غالبا با اشکال نیمه فئودالی درآمیخته که جلوتر به آن خواهیم پرداخت.) بعبارت دیگر، جزء مکملی که توسط اقتصاد دهقانی تامین میشود فوق استثمار مطلق کارگر روزمزد، یعنی پرداخت دستمزدی کمتر از آنچه برای بقای جسمانی وی و خانواده اش مورد نیاز است، را ممکن میسازد.

بنابراین اکثریت فراگیر کارگران روزمزد کماکان به اقتصاد دهقانی متصلند. این میتواند بشکل داشتن قطعه زمینی کوچك باشد، یا ارتباط با زمین از طریق بستگان، شراکت در اجاره گرفتن زمین و غیره، یا شرکت در فعالیتهائی که با اقتصاد دهقانی مرتبط است؛ مثلا صنایع دستی یا داد و ستد خرد. (۳۲) اقلیت کارگران روز مزد که توان تکمیل دستمزدشان را ندارند و به اصطلاح «پرستو» نامیده میشوند، زندگی بشدت نامطمئنی را میگذرانند. برای آنها تشکیل خانواده و بدین معنا بازتولید نیروی کارشان ناممکن است.

بنابراین نظام کار مقید و استثمار مستقیم اقتصاد دهقانی، هر دو دارای ریشه اساسا فئودالی هست. گفته بودیم که سرمایه داری «ناب» و کار مزدی سرمایه دارانه در برگیرنده جدائی کامل تولید کنندگان مستقیم یعنی کارگران از زمین یا هر ابزار دیگری است که با آن بتوانند وسیله معاش خود را تولید کنند. نتیجتا، آنها اجرت خود را تماما بشکل پولی دریافت میکنند. بطور عام، این امر هنوز در مورد کارگران روز مزد کشاورزی معمول نیست.

برعکس، فئودالیسم توسط ارتباط تولید کنندگان مستقیم یعنی دهقانان با زمین مشخص میشود که از طریق آن مستقیما اکثر نیازهای معیشتی خود را تولید کرده و اضافه را بشکل کار («خدمت شخصی»، «پرداخت بوسیله کار») یا محصول (سهم بری) یا اجاره پولی به ملاك تحویل میدهند. یا همانطور که لنین گفت، فئودالیسم عوامل زیر را در برمیگرفت: «زمین بین ملك داران بزرگ یعنی ملاکان فئودال در مناطق مختلف تقسیم میشد. آنها زمین را در اختیار دهقانان مینهادند تا بدین طریق استثمارشان کنند. بنابراین زمین چیزی شبیه به مزد جنسی است. زمین، ضرورت تولید اضافه محصول برای ملاك را نصیب دهقان میکند. زمین، مبنای آنست که دهقان بتواند به ملاك عوارض بپردازد.» (۳۳)

به همین علت، لنین برای مثال قطعه زمینهائی که ملاکان ژرمن دراختیار کارگران مزدبگیر خود قرار داده بودند را «یك نمونه بقاء مستقیم» فئودالیسم تحت سرمایه داری میداند. زیرا «وجه تمایز سرواژ بمنزله یك نظام اقتصادی با سرمایه داری دقیقا آنست که زمین در اختیار فرد کارکن میگذارد، حال آنکه سرمایه داری او را از زمین جدا میکند. سرواژ وسایل معاش را بصورت جنس به فرد کارکن میدهد (یا مجبورش میکند که مایحتاج خود را در قطعه زمینش تولید کند)، حال آنکه سرمایه داری به او پول میدهد تا وسایل معیشتش را خریداری کند.» (۳٤)

بعلاوه، نظام استثمار در مناطق روستائی مکزیك کماکان زمین (عموما زمینهای درجه دو) در اختیار دهقانان میگذارد. این شرط اساسی استثمار آنها، چه بشکل مستقیم و چه بصورت کار مقید، است. و این واقعیت، جوهر نیمه فئودالیسم در مناطق روستائی را تشکیل میدهد. درواقع دولت به مثابه یك ملاك و در خدمت منافع طبقه استثمارگرزمین در اختیار دهقانان قرار میدهد و این کار را عمدتاً از طریق سیستم اخیر و (ejido) انجام میدهد. بقای نظام لاتیفوندیا تحت رژیم سرمایه داری بوروکرات که قبلا جوانبش را برشمردیم، با سرواژ همراه است: بیگاری، اشکال «وابسته» و غیر آزاد کار، وابستگی شخصی که سهم بری و رباخواری و غیره بهمراه دارد و نظام صاحب منصبان، و فقدان آزادی در عامیت خود. (یا بطور خلاصه، جبر غیر اقتصادی).

کسانی هستند که به اهمیت عظیم رابطه متقابل بین کشاورزی بزرگ و اقتصاد دهقانی پی برده اند، اما همچنان معتقدند که مناسبات میان این دو کاملا سرمایه دارانه است؛ زیرا برخلاف نظام hacienda که قطعه زمین دهقانی (جهت تامین معاش دهقان) درونش قرار داشت، اینك چنین قطعه ای خارج واقع شده و رسما مستقل از واحدهای بزرگ تولیدی است. (۳۵) این دیدگاه، شکل مشخص مناسبات را با محتوای اساسی مناسبات اشتباه میگیرد. نظام repatimiento (تخصیص قطعه زمین) دهقانانی را که در دهکده ها و اراضی رسما مستقل زندگی و بازتولید میکردند را وادار به کار اجباری میکرد. و این ذره ای از فئودالی بودن نظام کار نکاست. اکثر قطعه زمینهای دهقانی تا دوره «پورفیریائی» جذب hacienda نشده بود. (منظور دوره حکومت رژیم دیکتاتوری ژنرال پورفیریو دیاس یعنی۱۸۷۶ تا ۱۸۹۱ است - جهانی برای فتح)

نظام استثمار فئودالی hacienda بر رابطه متقابل بین قطعات معیشتی درون و یا بیرون hacienda و تصاحب کار اضافه، (اضافه محصول) توسط ملك داران از طریق کار مقید و سهم بری در اراضی hacienda مبتنی است. بعد از بیش از یك قرن تغییر و تبدیل با عبور از راه ملاکی، رابطه متقابل بین املاك وسیع و قطعات کوچك دهقانی کماکان مبنای اساسی نظام استثمار است. به این بنیان اساسی فئودالی میتوان اشکال آشکار و گوناگون نیمه فئودالی که چنین رابطه ای را تقویت میکنند، افزود. در یك قطب کشاورزی پیشرفته بزرگ و ظاهرا سرمایه داری و در قطب دیگر کشاورزی عقب مانده دهقانی که کماکان با اشکال گوناگون ستم نیمه فئودالی همراه است؛ فاصله اینها با موارد بینابینی مختلف پر میشود: مالکیتهای بزرگی که هنوز بطور آشکار جوانب نیمه فئودالی دارند، یا اقتصاد دهقانی در نواحی ثروتمند که از اشکال «مدرنتر» و سرمایه دارانه دررنج است.

اینها بخشهای بی ارتباط با اقتصادهای مجزا نیستند. اینها دو قطب یك نظام واحد، دو قطب یك مناسبات ضروری هستند. مناطق دهقانی نه فقط زحمتکشانی را از دل خود بیرون میدهند که در مقابل یك دستمزد ناچیز به کار در بخش کشاورزی سرمایه داری می پردازند، بلکه منشاء ارزش اضافه ای هستند که از طریق رباخواری، سهم بری و غیره از اقتصاد دهقانی مکیده میشود: این یك مکانیسم واسطه ای است که نهایتا سودآوری سرمایه بزرگ را افزایش میدهد. بدین ترتیب دیالکتیك (رابطه) استثمار تکرار میشود: بین کشاورزی بزرگ و کشاورزی دهقانی، بین اراضی آبی و اراضی دیمی، بین دشت و کوه، بین شمال و جنوب - این دیالکتیك سرمایه داری بوروکراتی است که کماکان بدون نیمه فئودالیسم قادر به عمل کردن نیست.

....

بدیل مستقیم که بوضوح در مبارزه طبقاتی در عرصه روستا قد برافراشته، راه دهقانی است. شکل عمده مبارزه خودبخودی یعنی مبارزه بخاطر زمین که سر منشاء آن بیش از همه، انقلابیترین قشر روستا یعنی دهقانان فقیرند، هدف نابودی مالکیتهای بزرگ کشاورزی و عمومیت یافتن اقتصاد دهقانی را دنبال میکند. سایر اشکال مهم مبارزه خودبخودی که شامل مبارزه علیه صاحب منصبان سیاسی (caciguismo)، ستمگری علیه تحمیل مشارکت توده ها در برنامه و سازمانهای حکومتی، و مبارزه برای قیمت خرید بالاتر محصولات کشاورزی، بهبود شرایط کار و تشکیل اتحادیه های مستقل و غیره است، اساسا خصلت دمکراتیك دارند. خصلت مبارزه مستقیما سوسیالیستی نبوده بلکه دمکراتیك است. این مبارزه ای دمکراتیك است که به امپریالیسم، سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم حمله میبرد.

تحت نام این مبارزه، اصلاحات گوناگونی پیشنهاد شده که بظاهر بنفع دهقانان است. اصلاحات به تنهائی به رهائی نمی انجامد؛ حتی وقتی که توسط بورژوازی انقلابی به اجراء درآید. این درسی است که از سه انقلاب بورژوائی («استقلال»، «رفرم»، و «انقلاب») و بیش از ۷۰ سال اصلاحات ارضی میتوان آموخت.امروز در اردوی «سوسیالیستها» که اکثریت بزرگشان بهیچوجه سوسیالیست نبوده بلکه از حیث ایدئولوژی و برنامه نیروهای بورژوا محسوب میشوند، دو پیشنهاد پر طرفدار وجود دارد: تقویت ejido های اشتراکی و تصحیح قانون رفرم ارضی جهت محدود کردن به اصطلاح «مالکیتهای خرد ارضی» به ۲۰ هکتار (۵۰ جریب) زمین آبی یا معادل آن از اراضی غیر آبی.

تقبیح اقدامات شکست خورده ای که جهت کلکتیویزه کردن تحت حکومت «اچه وریا» صورت گرفت، کار صحیحی است. این اقدامات برای آن بود که در اراضی دهقانی، موسسات سرمایه داری دائر کنند که کاملا و مستقیما تابع دولت ارتجاعی باشد. (۳۶) عمر اسطوره ejido های اشتراکی «رژیم کاردنیا» طولانی تر بود. بخشا بدان خاطر که حکومت بعداً تصمیم گرفت آنها را منحل کند، البته نه بدین علت که یك «بدیل سوسیالیستی» یا مزخرفاتی از این قبیل بود، بلکه بخاطر اینکه اغلب این ejido ها سنگر فعالیت نیروهائی که رژیم میخواست تضعیفشان کند بود: حزب کمونیست مکزیك و PPS)، با وجود این، معدودی از ejido های اشتراکی جان سالم بدر بردند و موفق بودند و تجسم نتایج معمول این رفرمیسم هستند: اعضاء که ejidataro نامیده میشوند، دیگر در زمین خود کار نمیکنند. بجای این، همه کارها را به کارگران مزدی سپرده اند و به کسب سود می پردازند. (۳۷) تحت سرمایه داری، و بدون یك انقلاب واقعی، چنین «اشتراکی» کردنی در بهترین حالت چیزی بیش از این نخواهد بود که امتیازات نسبی نصیب «شرکای» قلیل موسسات سرمایه داری شود و در مقابل، اکثریت وسیع در چنگال فقر و اسارت باقی بمانند.

پیشنهاد تصحیح قانون اصلاحات ارضی جهت محدود کردن مالکیت ارضی به ۲۰ هکتار زمین آبی، موذیانه تر است. زیرا ظاهرا خواست دهقانان یعنی کسب زمین را در بردارد. اما این کار را بنحوی پیش میبرد که فقط ادامه ستمگری را تضمین میکند. طی ۷۰ سال گذشته، این آقایان، این «سوسیالیستهای» محترم، متوجه نشده اند که قانون اصلاحات ارضی یك ابزار ارتجاعی بورژوازی بوروکرات است. چه ایده افراطی و چپ روانه ای! بهتر است اصلاحات اصلاح شوند تا این ستایشگران قانون گرائی بورژوائی ۷۰ سال دیگر بدنبالش روان شوند.... لنین کاملا محق بود وقتی که میگفت فرصت طلبان بهتر از خود بورژوازی از بورژوازی دفاع میکنند.

چرا وضع زندگی دهقانان طی ۷۰ سالی که از اصلاحات ارضی میگذرد، روز به روز بدتر شده است؟ چرا بسیاری از صاحب منصبان سالهای اخیر، قبلا «رهبران» همان اصلاحاتی بودند که از مبارزه دهه ۱۹۳۰ حول اصلاحات ارضی نشئت گرفت؟ چرا آن اصلاحات، انقیاد کامل دهقانان به بورژوازی بوروکرات را پی ریزی کرد؟ علت آن نبود که حد و حدود مالکیت های «خرد» بجای ۲۰ هکتار، ۱۰۰ هکتار بود. بلکه بعلت آن بود که قوانین و قانون اساسی ضامن این اصل بوده و هست که انتقال مالکیت ارضی وابسته به تصمیم دولت بورژوائی می باشد. این تدبیری کاملا آگاهانه از جانب بورژوازی بود تا بر مبارزه انقلابی دهقانان غلبه کرده و آن را تحت کنترل در آورد. تنظیم کنندگان قانون اساسی سال۱۹۱۷ همان کسانی بودند که آن مبارزه انقلابی را به خاك و خون کشیدند و همزمان سند زیبای خود را نوشتند. آن نوع اصلاحات ارضی که وابسته به «نیت پاك» دولت بورژوائی باشد، حتی اگر روی کاغذ محدودیت۲۰ یا ۱۰ یا ۵ هکتاری را تصریح کرده باشد، همواره جای تخطی دارد. مهمتر اینکه، حتی اگر این قانون نعل به نعل اجراء شود، انتقال مالکیت ارضی همواره به قیمت تابع کردن و تحت سلطه قرار دادن دهقانان توسط دولت ارتجاعی تمام خواهد شد. و بنابراین سلطه سرمایه بزرگ و امپریالیسم دست نخورده باقی خواهد ماند.

تنها طریق رهائی، انقلابست. و انقلاب، همانطور که انگلس در فرصتی به سوسیالیستهای رفرمیست زمان خود یادآوری کرد، عمل قهرآمیزی است که یك طبقه بوسیله آن طبقه دیگر را سرنگون میکند. راه رهائی جنگ خلق است که بجای تلاش برای اصلاح دولت بورژوائی، آن را سرنگون میکند. این نخستین چیزی است که طلب میشود. این انقلاب باید یك انقلاب دمکراتیك نوین و تحت رهبری پرولتاریا و حزب مارکسیست - لنینیست - مائوئیستش باشد تا امپریالیسم، سرمایه داری بزرگ و نیمه فئودالیسم را سرنگون کرده، دیکتاتوری دمکراتیك خلق متعلق به طبقات انقلابی را مستقر نموده و انقلاب سوسیالیستی را آغاز نماید. این دومین چیزی است که طلب میشود. (آیا ضروریست که اضافه کنیم، دولت نوین انقلابی خود را بر قانون اساسی سال۱۹۱۷ متکی نخواهد کرد؟) خارج از چارچوب عمومی این دو الزام، رهائی واقعی ستمدیدگان، خواه در روستا و خواه شهر، یك توهم غیر ممکن است.

در این چارچوب ، انقلاب ارضی باید در دو مرحله به پیش برده شود. خود دهقانان، سلاح بر کف، اراضی سرمایه داران بزرگ و ملاکان را بدون هیچ ما به ازائی مصادره خواهند کرد و کلیه زمینها را تقسیم مجدد خواهند نمود. (بر حسب شرایط مشخص، پرداخت شکلی از ما به ازاء به نیروهای میانی میتواند صحیح باشد.) مسلما این پروسه باید تحت هدایت معیارهای عمومی که توسط حزب و دولت نوین انقلابی فرموله شده به پیش برده شود، اما باید اقدام خود دهقانان انقلابی باشد. چرا

که انتقال مالکیت زمین بصورت «هدیه ای» از سوی دولت، حتی از سوی یك دولت واقعا انقلابی، نمیتواند ابتکار عمل آگاهانه و انقلابی توده ها را برانگیزد. در حالیکه این ابتکار عمل تنها چیزی است که میتواند پیروزی امر سوسیالیسم را تضمین کند. به هنگام تقسیم مجدد، حقوق تاریخی گروه های سرخپوست بر زمین بعنوان بخشی از مبارزه همه جانبه برای نابودی ستم وارده بر این اقلیتهای ملی، باید محترم شمرده شود.

سرمایه و موسسات امپریالیستی و متعلق به بورژوازی کمپرادور باید مصادره شوند. آن موسساتی که برای بخش کشاورزی نهاده های گوناگون و بازار فراهم میکنند یا از محصولات کشاورزی فراورده تهیه میکنند باید به تملك ملت درآید. بر سر تغییر خصلت موسسات خصوصی و دولتی پیشین بنحوی که بتوانند در خدمت انقلاب ارضی و دهقانان، تحول سوسیالیستی کشور، و انقلاب جهانی پرولتری قرار گیرند، مبارزه ای در خواهد گرفت. مشخصا در مورد موسسات کشاورزی و بطور کلی ماشین آلات و سایر ابزار تولید باید بگوئیم اینها نباید بسادگی به مالکیت دهقانانی درآیند که از مالکیت زمین در محل آن موسسات برخوردار شده اند. چرا که اینکار به بازتولید تراکم غیر منطقی و ناعادلانه می انجامد. روشهای معینی برای تقسیم مساوی بهره جوئی اشتراکی از آنها اتخاذ شود.

مرحله اول انقلاب ارضی، نیمه فئودالیسم را بطور کامل نابود کرده و بساط امپریالیسم و سرمایه بوروکرات - کمپرادور را برخواهد چید. این مرحله راهگشای یك بخش نوظهور اقتصاد سوسیالیستی و یك اقتصاد نوین آزاد دهقانی خواهد شد و معرف گامی عظیم به پیش خواهد بود. با وجود این، توسعه «آزاد» (خودبخودی) اقتصاد دهقانی نهایتا بر حسب قوانین بازار، شکلی از توسعه سرمایه داری است که به قطب بندی دهقانان به یك اقلیت سرمایه دار و یك اکثریت بزرگ تحت استثمار می انجامد. فقط سوسیالیسم میتواند دهقانان را نجات دهد. اشتراکی کردن که تحت سرمایه داری یك رفرم بی فایده است، در چارچوب قدرت سیاسی پرولتاریا و سایر طبقات انقلابی و آغاز انقلاب سوسیالیستی در سراسر جامعه، راه سوسیالیسم را در روستا خواهد گشود.

اگر سرمایه داری بوروکرات در موارد متعدد پروسه تولید کشاورزی را به درجات قابل توجهی اجتماعی کرده، پس چرا ما فراخوان تقسیم زمین را میدهیم و فقط پس از تحقق این امرست که فراخوان اجتماعی کردن تولید از طریق اشتراکی کردن را طرح میکنیم؟ چرا املاك بزرگ کشاورزی را مستقیما به مایملك دولتی یا اشتراکی تبدیل نمیکنیم؟ برخی ابزار تولید نظیر تولید شیر گاو که با تکنولوژی عالی انجام میشود را باید مورد استفاده قرار داد و در آنها از همان ابتدا بکارگیری برخی اشکال مالکیت اجتماعی ضروریست. همانطور که قبلا گفتیم، ماشین آلات کشاورزی در کل باید بشکلی مستقر شوند که امکان توزیع عادلانه تر و استفاده اشتراکی را فراهم آورد. با این وجود، تقسیم زمین بین دهقانان به مفهومی کلی یك گام ضروری است. به سه دلیل:

اولا، اینکار با نابودی عمیق مناسبات نیمه فئودالی و از بین بردن اسارت اقتصاد دهقانی مطابقت داشته و (همراه با توزیع عادلانه ماشین آلات، اعتبارات و سایر نهاده ها)، عدم تعادل، ناموزونی و نابرابریهای گسترده کنونی را بحداقل خواهد رساند. برعکس، انتقال مستقیم موسسات بزرگ کشاورزی به مالکیت دولت یا موسسات اشتراکی که بناگزیر فقط اقلیتی از دهقانان را در خواهد گرفت، تراکم ابزار تولید در یك بخش محدود را دست نخورده خواهد گذاشت و عقب ماندگی کل اقتصاد دهقانی را حفظ خواهد کرد.

ثانیا، دست یافتن به یك دگرگونی انقلابی واقعی مستلزم عمیقترین گسست از امپریالیسم است: یعنی خودکفائی، لغو وابستگی تکنولوژیك در زمینه عرضه ماشین آلات و سایر نهاده ها، تغییر جهت اقتصاد از تولید برای بازارهای امپریالیستی به تولید برای رفع نیازهای توده ها و غیره. همه این کارها (و خود جنگ انقلابی) اختلالات معینی در اشکال تولیدی که از تکنولوژی بالا استفاده میکنند را بوجود خواهد آورد. برعکس، دهقانان گنجینه عظیمی از تجربه تولید با تکنولوژی محدود اندوخته اند. از طرف دیگر، اقتصاد دهقانی بطور طبیعی قابل تطبیق با تولید مواد خوراکی است و کشاورزی باید بطور عاجل بطرف چنین تولیدی تغییر جهت دهد. در مقابل، سیاست انتقال املاك بزرگ به مالکیت دولت در اوضاعی که کشاورزی هنوز سرمایه دارانه نیست، بخشی از برنامه ای است که عناصر اساسی وابستگی در زمینه تکنولوژی، ماشین آلات، اعتبارات و بازار به امپریالیسم (هر دو بلوك) را دست نخورده میگذارد. این تجربه انقلاب کوبا و نیکاراگوآست که نتوانستند بر ساختار وابستگی کشاورزی / صادراتی فائق آیند.

بالاخره اینکه، مهمترین دلیل یك دلیل سیاسی است: امروز مبارزه عمده ستمدیدگان در مناطق روستائی بخاطر زمین است و این مبارزه باید محترم شمرده شود. تقسیم مجدد زمین توسط دهقانان انقلابی اتحاد کارگر - دهقان تحت رهبری پرولتری را بعنوان هسته مرکزی دولت نوین انقلابی تقویت کرده و محکمترین مبنای ممکن را برای اشتراکی کردن داوطلبانه و آگاهانه توسط دهقانان ایجاد خواهد کرد. مبارزه پیروزمند در چین که با تشکیل کمونها به اوج خود رسید نشان داد که وقتی اشتراکی کردن محصول مبارزه انقلابی آگاهانه دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست باشد، این پروسه محرك عظیمی برای شور و شوق و ابتکار عمل توده ها در انقلاب سوسیالیستی خواهد شد. برعکس، خطاهای انجام شده در نخستین تجربه اشتراکی کردن در اتحاد شوروی نشان میدهد که حتی زمانیکه یك حکومت واقعا سوسیالیستی (نظیر حکومت شوروی در آن دوره) کلکتیویزه کردن را به پیش میبرد، اگر نتواند بروی حمایت و شرکت کامل دهقانان فقیر و قشر تحتانی دهقانان میانه حال در مبارزه علیه همان دشمنان واقعی که امید تحکیم مناسبات سرمایه دارانه را در سر می پرورانند حساب کند، میتواند ابتکار عمل توده ها را تضعیف کرده و به تضعیف پایه خود حکومت سوسیالیستی بیانجامد.

بنابراین ما باید تضمین کنیم که مبارزه دهقانان بخاطر زمین به هدف انقلابی نهائیش برسد و دهقانان در تجربه خویش نشان دهند که فقط سوسیالیسم و راه اشتراکی کردن است که آنها را رها خواهد کرد. در جریان مبارزه، ما باید از هر جرقه تعاون حمایت کنیم. و این امکان هم وجود دارد که در برخی موارد، به هنگام تقسیم مجدد زمین، دهقانان خواهان آن باشند که بلافاصله اشکال اشتراکی تولید را سازمان دهند. محرك چنین تحولاتی همیشه باید رهبری سیاسی مبارزه انقلابی آگاهانه دهقانان توسط حزب کمونیست باشد و نه روشهای بوروکراتیك.

در واقعیت، خط «گذر مستقیم به

جهانی برای فتح ۲۰ - ۱۳۷۴

سوسیالیسم» در روستا که توسط نیروهای گوناگون رویزیونیست ارائه میشود و عادتشان است که وجود مناسبات نیمه فئودالی را نفی کنند، صرفا خطی است که توسعه سرمایه داری بوروکرات را شتاب خواهد بخشید. بر مناسبات نیمه فئودالی هم از راه دهقانی میتوان فائق آمد و هم از راه ملاکی. آنها با نفی ادامه موجودیت مناسبات نیمه فئودالی، راه انقلابی یعنی راه دهقانان را رد میکنند و در پی تسریع راه ارتجاعی ملاکی هستند. این ایده از حد انتقال املاك بزرگ به مالکیت دولت فراتر نمیرود: که اقدامی است که وابستگی به امپریالیسم را دست نخورده میگذارد و نابرابریها و اعوجاج ذاتی مناسبات موجود میان املاك بزرگ و کوچك است را حفظ میکند. برنامه عمومی این نیروها، سوسیالیستی نبوده بلکه حتی دمکراتیك هم نیست. این برنامه در پی گسست ریشه ای از نظام جهانی نبوده بلکه حداکثر میخواهد بندهای نزدیکتری با سوسیال امپریالیسم شوروی بوجود آورد و برای کسب «شرایط بهتر» با امپریالیسم یانکی وارد مذاکره شود.

به همه دلایلی که ذکر شد، تقسیم مجدد زمین یك اوج گیری ضروری انقلاب دمکراتیك در روستاست. اشتراکی کردن معرف یك تحول عظیم و تاریخی سوسیالیستی در مناطق روستائی مکزیك خواهد بود. با وجود این، مبارزه در آنجا توقف نخواهد کرد. همانطور که مائو و تجربه انقلاب چین و احیای سرمایه داری در آن کشور و در اتحاد شوروی بما آموخته، ادامه انقلاب تحت سوسیالیسم ضروری خواهد بود. نبرد با عناصر بورژوای نوخاسته که بناگزیر درون اشکال سوسیالیستی مالکیت و در خود حزب کمونیست پدیدار میشوند ضروری خواهد بود. مبارزه برای فائق آمدن بر نابرابریهائی که کماکان باقی مانده اند و پایه ای برای تولد این نیروهای بورژوائی فراهم میکنند، ضروری خواهد بود. فقط پیروزی کمونیسم، جامعه بی طبقه، در سراسر جهانست که معرف پیروزی نهائی خواهد بود. با وجود این، انقلاب عظیمی که ما خطوط کلی بخش ارضی آن را در این نوشته ترسیم کردیم، پیشرفتی عظیم نه فقط برای خلق مکزیك بلکه برای ستمدیدگان جهان در مبارزه آنها بخاطر این آینده درخشان محسوب میشود.

نظم کهن در مناطق روستائی، و در سراسر کشور، در بحرانی عمیق بسر میبرد. بگذار حکومت برای «دهقانان فقیر» اشك تمساح بریزد. بگذار رفرمیستها وعده این یا آن اصلاحات را بدهند و در مقابل فقط رای ما در انتخابات یا نام نویسی در تشکلاتشان را طلب کنند. آنها جز این نقش دیگری ندارند. در مقابل، نقش انقلابیون برانگیختن توده هائی است که «بچشم نمی آیند» یعنی پرولترها و دهقانان. برانگیختن این توده ها نه فقط برای اینك زمزمه امروزین شکایاتشان به صدائی رسا و حاکی از تنفر تبدیل شود، نه فقط برای اینکه بیعدالتی را با شمشیر و گلوله پاسخ گویند، بلکه بدان خاطر که اینبار برای همیشه از سایه ها بیرون آیند و نیروهای پلیدی را که در تاریکی خونشان را مکیده اند خرد و ریشه کن کنند و با گام های عظیم انقلابی ساختمان جامعه نوین و درخشانی که منطبق بر تصویر خودشان باشد را آغاز نمایند.

توضیحات

۱ ـ رجوع کنید به لنین، برنامه ارضی سوسیال دمکراسی در نخستین انقلاب روس (۱۹۰۷ ـ۱۹۰۵)، بخش ۵ و ٦ از فصل اول

۲ ـ مائوتسه دون، اوضاع کنونی و وظایف ما، جلد چهارم منتخب آثار

۳ ـ آرماندو بارتا، میراث داران زاپاتا ـ لوئیزا پره، پرولتاریای کشاورزی در مکزیك، فصل ۲۱

٤ ـ روخر بارترا، مقاله «دهقانان و قدرت سیاسی در مکزیك» از کتاب «ریاست و قدرت سیاسی در مکزیك روستائی، فصل۲۱

۵ ـ برای مثال رجوع کنید به لنین، دو تاکتیك سوسیال دمکراسی در انقلاب روس

٦ ـ طبق دهمین آمار گیری از جمعیت که در سال۱۹۸۰ انجام شده، ٤۸ درصد اهالی در مراکز زیر ۱۵ هزار نفر زندگی میکنند. آمار دولتی گرایش به کم جلوه دادن اهالی روستا دارد.

۷ ـ بر مبنای گزارشی که توسط استادان دانشگاه چاپینگو و یکی از گروه های پارلمانی مکزیك انتشار یافته است.

۸ ـ مائوتسه دون، گزارشی درباره یك تحقیق در مورد جنبش دهقانی هونان، جلد اول منتخب آثار

۹ ـ مائوتسه دون، درباره مسئله اشتراکی کردن کشاورزی، جلد پنجم منتخب آثار

۱۰ ـ مارکس، کاپیتال، جلد اول، فصل ۲٤

۱۱ ـ همانجا، جلد سوم، فصل۲۷

۱۲ ـ لنین، توسعه سرمایه داری در روسیه، بویژه فصل سوم

۱۳ ـ مارکس بین «اجاره جنسی» که دهقان با حیوانات و ابزار خود در زمین بکار میپردازد (و بخاطر آنکه همه اضافه مساویست بااجاره ارضی شکل ناب فئودالیست) با «سهم بری» که در آن ملاك علاوه بر زمین، حیوانات بارکش، ابزار و غیره را هم تامین میکند، تمایز قائل میشود. در مورد دوم، اجاره، علاوه بر اجاره زمین، ما به ازاء ابزار تولیدی که ملاك قبل از تولید فراهم کرده را هم شامل میشود. و مارکس این را یك شکل انتقالی بسمت سرمایه داری و بنابراین نیمه فئودالی محسوب میدارد. در مکزیك، عبارت «سهم بری» معمولا برای هر دو شکل مورد استفاده قرار گرفته و ما به دلیل ساده کردن بحث این عبارت را بکار گرفته ایم. از طرف دیگر، توسعه بیشتر شکل سهم بری (به همان مفهوم دقیقی که مارکس بکار میبرد) نسبت به اجاره جنسی در نیمه دوم قرن۱۹ بازتاب آغاز گذار بسوی سرمایه داری بود. اما وجود سهم بری به مفهوم دقیق کلمه در دوره بسیار قبل تر از آن عمدتا به این واقعیت بستگی داشت که این اسپانیائی ها بودند که حیوانات بارکش را به این سرزمین آوردند. این ویژگی تکامل فئودالیسم در مکزیك همچنین باعث شد که استفاده دهقانان از حیوانات بارکش خودشان در «خدمت شخصی» یعنی در بیگاری بروی زمین ملاك، هرگز در «اسپانیای جدید» (قلمرو گذشته اسپانیا در قاره آمریکا که کشور مکزیك معاصر در آن واقع شده است ـ جهانی برای فتح) حائز اهمیت نشد.

۱٤ ـ مارکس، کاپیتال، جلد سوم، فصل ۲۷

۱۵ ـ لنین این موضوع را در مورد روسیه تحلیل کرده است. رجوع کنید به توسعه سرمایه داری در روسیه، فصل سوم

۱٦ ـ گوستاو استوا، نبرد در مکزیك روستائی، فصل۲۱ ـ ژانیمه و پاتریسیا دلئونادو، اقتصاد و جامعه در ارتفاعات ژالیسکا

۱۷ ـ انریکه فلورسکانو، منشاء و تکامل مسائل ارضی در مکزیك۱۸۲۰ ـ ۱۵۰۰

۱۸ ـ همانجا

۱۹ ـ کارل مارکس و فردریش انگلس، مانیفست حزب کمونیست

۲۰ ـ مارکس، کاپیتال، جلد اول

۲۱ ـ لئوپولدو سولیس، واقعیت اقتصاد مکزیك، فصل ۲۱

۲۲ ـ آندره گوندر فرانك، آمریکای لاتین، فئودالیسم یا سرمایه داری

۲۳ ـ رجوع کنید به نقد داب ـ سوئیزی در کتاب «گذار از فئودالیسم به سرمایه داری»، رادنی هیلتون ـ و همینطور رجوع کنید به اظهارات مارکس، کاپیتال، جلد سوم، فصل۲۰

۲٤ ـ گذار از فئودالیسم به سرمایه داری

۲۵ ـ گوستاو استوا، همانجا ـ هه ویت آلکانتارا، مدرنیزاسیون کشاورزی مکزیك (۱۹۷۰ ـ۱۹۴۰)، فصل۲۱

۲٦ ـ هه ویت آلکانتارا، همانجا و فصل اول:کاربرد اجتماعی تحقیقات کشاورزی در مکزیك

۲۷ ـ همانجا

۲۸ ـ همانجا، فصل دوم: شاخص دولتی برای رشد کشاورزی

۲۹ ـ همانجا

۳۰ ـ همانجا

۳۱ ـ همانجا

۳۲ ـ استوا، همانجا ـ انریکه لیرا، بازار کار روستائی در مکزیك ـ لوئیزا پره، پرولتاریای کشاورزی در مکزیك، فصل۲۱

۳۳ ـ لنین، دوستان خلق کیانند و چگونه علیه سوسیال دمکراتها میجنگند، جلد اول

۳٤ ـ لنین، نظام سرمایه دارانه کشاورزی مدرن، جلد ۱٦

۳۵ ـ آلن دو ژانوه، مسئله ارضی

۳٦ ـ آرتورو وارمن، اشتراکی کردن مزارع ـ یك بررسی انتقادی ـ مقالاتی در مورد دهقانان مکزیك

۳۷ ـ هه ویت آلکانتارا، همانجا

جشن صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون

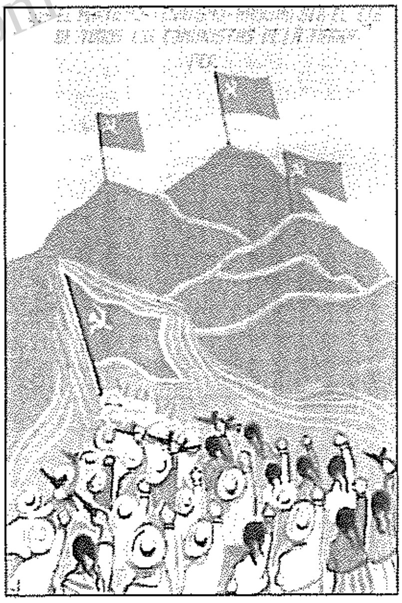
سال ۹۳ با جشن صدمین سالگرد تولد مائو رقم میخورد، بویژه ۲٦ دسامبر که روز تولد اوست. این واقعه ای بود که بذر انقلاب را در چهار گوشه جهان افشاند. با نگاه به زندگی و آموزه های مائو، نسل جدیدی که خود هرگز شاهد تغییرات عظیمی که در چین انقلابی به ظهور رسید نبود، اما میتواند شروع به درك این واقعیت کند که فقرا و ستمدیدگان میتوانند بپاخیزند و جهان را از طریق انقلاب متحول سازند. میتواند بفهمد که ادعای امپریالیستها مبتنی بر «مرگ کمونیسم» منعکس کننده ترس و نفرت آنها از طبقه پرولترهائیست که میخواهد و میتواند برای همیشه از شر آنها خلاص شود؛ میتواند دریابد که برای پیشرفت در مسیر رهائی نهایی، درکی که توسط مائو در انقلاب چین ساخته و پرداخته شد و بعنوان مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم جمعبندی گشت، سلاح شکست ناپذیر برای کسب پیروزی است.

یکی از بدنام ترین سیاهچالهای دشمن صادر شد. ۲٤ سپتامبر ۱۹۹۲، رفیق گونزالو صدر حزب کمونیست پرو دو هفته بعد از دستگیری مائوئیستهای جهان را جسورانه فراخواند تا جنگ خلق را به پیش برده و جشنهای صدمین سالگرد تولد مائو را بطرزی فراموش نشدنی برپا دارند. او این فراخوان را در حالی صادر کرد که او را در قفسی نهاده بودند و دهها مزدور مسلح آن را در محاصره داشتند.

لذا بجاست که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مرکز سازمان یافته مائوئیستها، که سازمانها و احزاب مائوئیست در سراسر جهان، از جمله حزب کمونیست پرو را متحد کرده است، جشن صدمین سالگرد را در تاریخ ۲٦ دسامبر یعنی روزی اعلام کرد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با پذیرفتن مارکسیم - لنینیسم - مائوئیسم بمنزله ایدئولوژی خود، گام مهمی در جهت اتحاد و درك انقلابی خویش به پیش برداشت. پذیرش م. ل. م. توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سند زنده باد مارکسیم - لنینیسم - مائوئیسم، انتشار یافت. این سند به بسیاری از زبانها ترجمه شده و در سرتاسر جهان توزیع گردید. (این سند در همین شماره مجله نیز به چاپ رسیده است)

امروز اسطوره نظم نوین جهانی در حال فروریختن است، غریو تفنگها تقریبا از هر گوشه جهان به گوش میرسد، و امواج شورش بیش از پیش بچشم میخورند و با برجستگی سربلند میکنند. اتخاذ موضع مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم توسط احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نشانه اعتلای قدرت و قابلیت انقلابیون جهان برای استفاده از فرصتها و تسریع روزیست که ستمدیدگان مسلح بپاخاسته و برای همیشه از شر امپریالیسم رهایی یابند. چنین جهشی بسیار بموقع بود چرا که رویزیونیستها فروپاشیده اند و نبرد بین المللی برای دفاع از جان صدر گونزالو شرایطی را برای مائوئیستها فراهم کرده تا در مقابله با امپریالیستها در مرکز صحنه قرار گیرند. این اوضاع انقلابیون را به مصاف میطلبد تا مسئولیت خویش را به دوش گرفته و توده ها را به پیش رهبری کنند. هماطور که مائو خود گفت:

«بسیار کارهاست
میشود انجامشان طلب
هر دم به اضطرار - تنگ است وقت -
چرخد به گرد خویش جهان
میرود به پیش
چندین هزار سال، زمانیست بس دراز
دریاب وقت را!
دریاب لحظه را!»



این پوستر توسط زندانیان پروئی تهیه شده و سپس در کلمبیا بصورت کارت پستال جهت جمع آوری کمک مالی برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تکثیر شده است.

جشنهای صدمین سالگرد بمثابه نبردهایی علیه امپریالیسم و رویزیونیسم بر پا داشته شده اند. حتی طریقه آغاز صدمین سالگرد نشان داد که این جشن بردگان برای خلاص شدن از شر اربابانشان خواهد بود. اولین بار، فراخوان برگزاری جشن صدمین سالگرد از درون

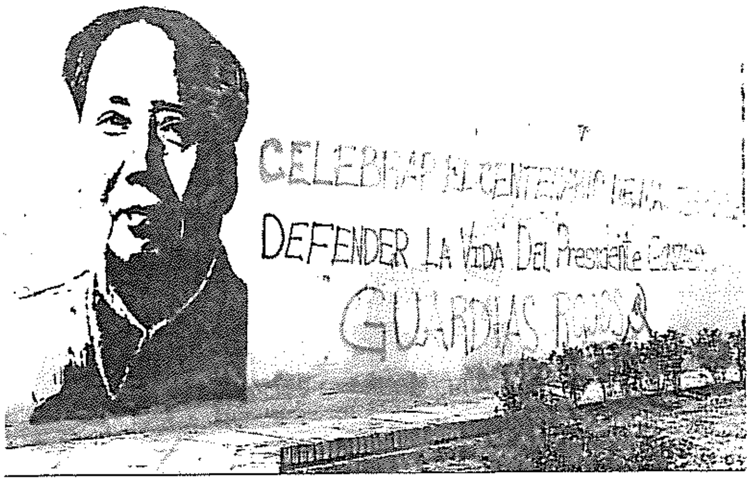
جشن سده مائو و تصویب م - ل - م در کاتماندو، نپال



صدمین سالگرد تولد مائو به روشهای بسیار متنوع جشن گرفته شده است، از جمله حملات مسلحانه، میتینگهای روستایی، نمایشهای ویدئویی در حاشیه شهرها، و بحث در محافل معتبر آکادمیک. همچنین برای چاپ مجدد کتاب سرخ، اثر مشهور مائو باضافه فصلهای جدیدی شامل نقل قولهایی از دوره انقلاب فرهنگی، حمایتهای تحسین انگیزی شده است. اگرچه کمک مالی معینی جمع آوری شده، اما به مبالغ بیشتری برای انتشار این سلاح مهم نیاز فوری است.

سال ۱۹۹۴ همچنین مصادف بود با دهمین سالگرد تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، تعمیق بحران نظام امپریالیسم جهانی و روشنتر شدن دورنمای انقلابی ثابت میکند که تاسیس این جنبش و تقویت این مرکز با ارزش انقلابیون جهان، بسیار صحیح و بموقع بوده است. امروز احزاب و سازمانهای مائوئیست در تمام قاره ها حضور دارند. انفراد نسبی که متعاقب شکست قدرت سیاسی پرولتاریا در چین و ادامه بحران جنبش کمونیستی بین المللی، مشخصه جنبش مائوئیستی بود، با اتکاء قاطعانه به م.ل.م. و بکار بست جسورانه آن با عزمی خلل ناپذیر، گام به گام در حال تغییر است. تقویت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به معنای تقویت جنبشی است که انقلابیون جهان را قادر میسازد تا درك خود از تجربه جنبش کمونیستی بین المللی را تعمیق بخشیده، از تجارب پیشرفته ای مانند جنگ خلق در پرو بیاموزند، چگونگی انجام مبارزه انقلابی خویش برای تدارك جنگ خلق را مورد ارزیابی قرار داده، و بیاموزند که چگونه بمثابه یك طبقه واحد، با هدف کمونیسم جهانی عمل کنند.

جشنهای صدمین سالگرد تولد مائو توسط احزاب و سازمانهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، و سایر انقلابیون در هر گوشه جهان برگزار شده است و همچنان اخبار آن بدست ما میرسد. اما خبرهایی هم که تاکنون واصل شده، نشاندهنده عمق احترامی است که میلیونها نفر برای این رهبر پرولتاریای جهانی قائلند؛ برای مبارزه ای که او علیه امپریالیستها و مرتجعین رهبری نمود؛ و برای خدمات فنا ناپذیری که او به درك چگونگی برپایی انقلاب و پیشرفت بسوی کمونیسم نمود. صدمین سالگرد تولد مائو جشنهای اول ماه مه ۱۹۹۴، و دهمین سالگرد تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را هم بنحوی برجسته تحت تاثیر قرار داد ■



شعارهای مائوئیستی
بر دیوار دانشگاه ملی کلمبیا در بوگوتا

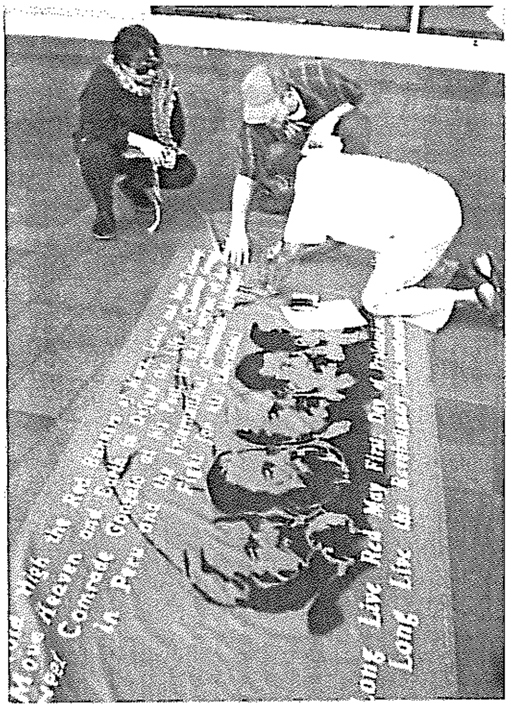
حزب کمونیست افغانستان تحت شرایطی بسیار پیچیده و سخت در حال مبارزه برای برافروختن آتش انقلاب مائوئیستی است. این مبارزه در بحبوحه ویرانی و مرگی که مرتجعین احزاب اسلامی دست پرورده آمریکا برای مردم ببار آورده اند در حال انجام است. آنچه در ذیل می آید خلاصه ای از بیانیه الهامبخش حزب کمونیست افغانستان است که بمناسبت صدمین سالگرد تولد مائو صادر شده است:

«امروز ۲۶ دسامبر ۱۹۹۳، صدمین سالگرد تولد مائوتسه دون یکی از رهبران و آموزگاران کبیر جنبش بین المللی کمونیستی است. آموزگار و رهبری که در جریان هدایت انقلاب چین و خاصه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی، و نیز رهبری مبارزه کمونیستها در سراسر جهان، ایدئولوژی طبقه بین المللی ما را به مرحله نوین مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل داد.»

«در این روز خجسته، حزب کمونیست افغانستان تبریکات خود را نثار کمونیستهای انقلابی، کارگران و توده های ستمدیده جهان و بویژه افغانستان میکند و آنها را فرا میخواند که مبارزه را در مسیری که توسط مارکس، لنین و مائوتسه دون جهت سرنگونی امپریالیسم و ارتجاع و تحقق دنیائی عاری از ستم و استثمار ترسیم شده، به پیش برند.»

«از این فرصت استفاده کرده و یکبار دیگر با جسارت و وضوح اعلام میکنیم که ما کمونیست هستیم و هدف نهائی ما تحقق کمونیسم در جهانست. ما مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را بمنزله ایدئولوژی راهنمای اندیشه و عمل خود پذیرفته ایم و برای پیروزی انقلاب دمکراتیك نوین بعنوان مرحله ای در گذار به انقلاب سوسیالیستی، از طریق تدارك و برپائی و پیشرفت جنگ درازمدت خلق نبرد میکنیم. باشد تا سفسطه های حکام مرتجع کشور و اربابان امپریالیستشان در مورد «مرگ کمونیسم» در افغانستان و جهان را بروبیم و دروغهایشان را با پیشروی قهرمانانه و استوارانه، و با عزم و فداکاری در این مسیر غرور آفرین و انقلابی افشاء کنیم.»

«امپریالیستها نابودی سوسیال امپریالیسم شوروی و بلوك تحت رهبریش را بعنوان «مرگ کمونیسم» تبلیغ میکنند. باندهای مرتجع نوکر آنها این ادعای دروغ را با اشاره به سقوط رژیم نوکرمنش نجیب تکرار میکنند. اما نابودی سوسیال امپریالیسم شوروی و بلوك ورشو و سقوط رژیم نوکرمنش نجیب بعنوان بخشی از طرحهای سازش با مرتجعین اسلامی، هیچ ربطی به «مرگ کمونیسم» در جهان یا افغانستان ندارد. بالعکس، این سقوط فقط نشانه ای از بحران در اردوی امپریالیسم و ارتجاع جهانیست. این وقایع فقط بیش از هر زمان دیگر بر حقیقت و روشنی کمونیسم واقعی (یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم) پرتو می افکند و سلاح ایدئولوژیك پرولتاریا را تیزتر میسازد.»



توده ها پرچم سرخ را در استرالیا امضا می کنند

در داکا، پایتخت بنگلادش جشنهای صدمین سالگرد با یك رژه و گردهمایی توده ای که توسط کمیته برگزاری جشنهای صدمین سالگرد تولد مائو سازمان یافته بود، در دسامبر ۱۹۹۳ آغاز شد. هزار نفر از جمله بیش از صد نفر از کارگران نساجی و بسیاری از بچه های بیخانمان هنگام ظهر در مقابل کلوپ ملی مطبوعات در مرکز شهر داکا اجتماع کرده و با پرچمهای سرخ مزین به داس و چکش به راه افتادند. آنها همچنین پلاکاردها، حلقه های گل، پوسترهایی از مارکس و انگلس و لنین و استالین و مائو، و تعداد زیادی از عکسهای تمام قد مائو را نیز حمل میکردند. راهپیمایی دو ساعت و نیم ادامه یافت و از میان بخشهای کلیدی شهر از جمله منطقه نساجی و منطقه بازار گذشت. هنگامیکه خورشید سرخ داغ بر فراز سر راهپیمایان میتابید ستون تظاهرات با شعار «به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون» و «صدمین سالگرد تولد مائو را جشن بگیرید» پیش میرفتند. صدمین سالگرد تولد مائو همچنین در روز اول ماه مه با تمام قدرت در ذهن انقلابیون حضور داشت. دوباره صدها نفر با شعار پیشرو «مبارزه انقلابی خود برای کسب قدرت سیاسی را همراه با ایدئولوژی مائوئیستی برپا دارید» به خیابانهای داکا ریختند.

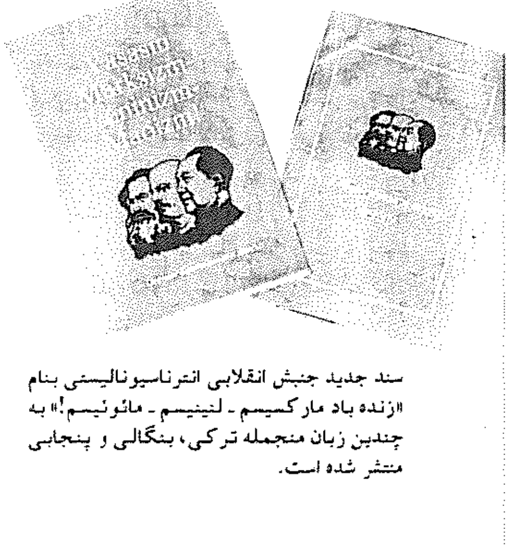


گردهمایی در داکا (بنگلادش) که توسط کمیته جشن سده مائو سازماندهی شده است

مائوئیستها از استرالیا گزارش میدهند که فعالیتهای اول ماه مه با شرکت انقلابیونی از کشورهای مختلف انجام پذیرفت؛ اعلامیه هایی با عنوان «چه کسی این نظام را دفن خواهد کرد» وسیعا پخش شد، پوسترهایی با شعار «صدمین سالگرد را جشن بگیرید» نصب شدند و کمکهای مالی از بسیاری از مردم برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، جمع آوری شد. میتینگ صدمین سالگرد هم برگزار شد که شامل نمایش ویدئویی بنام مائو: بزرگترین انقلابی عصر ما، قرائت بیانیه هایی توسط یك سخنگوی مائوئیست از نیوزیلند، همچنین از ترکیه، فیلیپین، یونان و نقاط دیگر بود. کمکهای مالی برای پروژه جهانی برای فتح جهت چاپ جدید نقل قولهای مائوتسه دون جمع آوری شد. پس از میتینگ پرچمهای سرخ افراشته شد و دهها نفر جسورانه در خیابانها رژه رفتند.

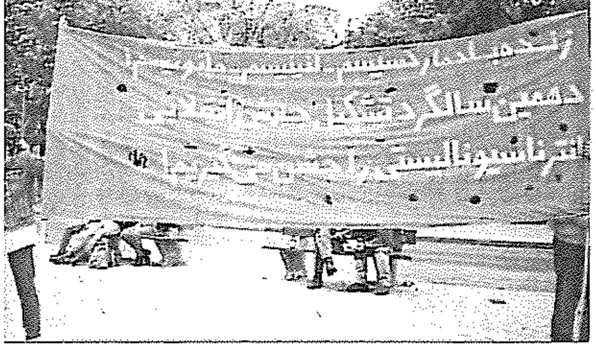
در نقاط دیگر هند یك ائتلاف شامل نیروهای گوناگون هوادار مائو که ریشه هایشان به حزب کمونیست هند (م.ل) تحت رهبری چارو مازومدار بر میگردد، یك راهپیمایی توده ای در کلکته برگزار کردند که دهها هزار نفر در آن شرکت داشتند.

صدمین سالگرد مائو همچنین الهامبخش بسیاری فعالیتهای متنوع دیگر در سراسر جهان بوده است. یك مجله در بنگال غربی، در هند، کمك لازم جهت انتشار هزار نسخه کتاب کوچك سرخ (نقل قولهای مائو) به زبان بنگالی را جمع آوری کرده است.



سند جدید جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بنام «زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!» به چندین زبان منجمله ترکی، بنگالی و پنجابی منتشر شده است.

در ایالت پنجاب، RCC(ML) تئاترهای خیابانی اول ماه مه، راهپیمائی با مشعلهای فروزان، و میتینگهایی در چندین شهر و شهرك روستایی را اجرا کرد که مجموعا قریب دوهزار نفر در آنها شرکت نمودند. سخنرانیهای طولانی جزئیات سقوط کمونیسم دروغین، پیشرفتهای کمونیسم واقعی شامل پیشرفتهای جنگ خلق در پرو، ضرورت دفاع از جان صدر گونزالو، و ضرورت پیشرفت وحدت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حول م.ل.م. را بررسی نمود، اعلامیه اول ماه مه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و چندین هزار پوستر ویژه دهمین سالگرد تاسیس جنبش، در بسیاری از شهرهای کوچك و روستاهای اطراف پنجاب توزیع و نصب شد. بسیاری از کارگران کارخانه ها، زنان، کارگران روز مزد و دهقانانی که تازه خرمن گندم را به پایان رسانده بودند در این فعالیتها شرکت کردند.



پرچم هواداران
اتحادیه کمونیستهای
ایران (سربداران) در آلمان

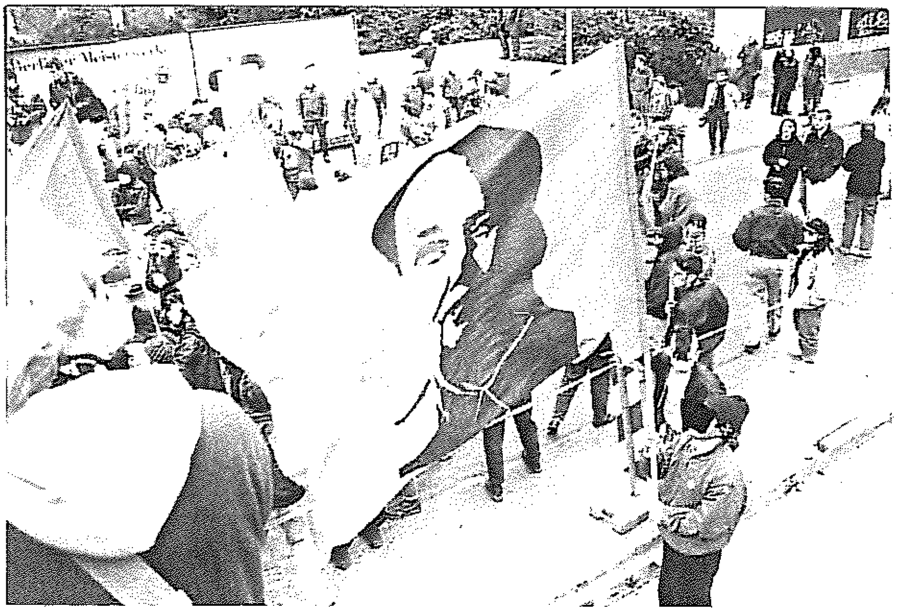
بزرگداشت صدمین سالگرد تولد مائو در دانمارک، تظاهرات اول ماه مه ۹۴ را که توسط گروهی از مردم دانمارک، هواداران حزب کمونیست پرو و سایر مهاجرین انقلابی برگزار شده بود، محتوایی عالیتر بخشید. هزار و پانصد پوستر ویژه تاسیس جنبش، به افتخار دهمین سالگرد تاسیس جنبش، در سراسر کپنهاگ بر دیوارها نصب شد، که بسیاری از آنها هنوز باقیست. مردم زیادی در جریان این واقعه به بحث با انقلابیون پرداختند.

حزب کمونیست بولیوی (مارکسیست ـ لنینیست) پوستری با مضمون: «شبحی بر فراز آند در گشت و گذار است؛ شبح مائوئیسم» و «صدمین سالگرد تولد مائو را جشن بگیرید!» نشر و توزیع کرد. میتینگی در دانشگاه پارانینفو برگزار شد که چندین استاد درباره خدمات مائو به بحث پرداخته و همچنین موسیقی نواخته شد.

در پرو بزرگداشت صدمین سالگرد تولد مائو با موجی از حملات رقم خورد که در هفته متعاقب ۲۶ دسامبر به اوج خود رسید. چندین حمله به واحدها و پستهای نظامی در روستاها انجام گرفت و در لیما، پایتخت کشور رزمندگان انقلابی هفته بزرگداشت صدمین سالگرد را با حمله به یکی از مقرهای ارتش آغاز کردند. بقیه روزهای هفته هر روز حملات در لیما ادامه داشت، بسیاری از بانکها، مراکز ارتباطی، ساختمانهای پلیس و ارتش؛ از جمله ستاد مرکزی دینکوت پلیس مخفی بدنام پرو مورد حمله واقع شد که صدمه سنگینی به آن وارد شد و ۱۳ پلیس مخفی زخمی شدند. ۳۱ دسامبر حوالی نیمه شب حملات صدمین سالگرد با انفجار دکلهای برق که برق نیروگاه لیما را تامین میکنند، به اوج خود رسید. زمانیکه شهر در تاریکی فرو رفت، ناگهان شعله های یك داس و چکش عظیم آسمان را بر فراز تپه های مشرف به وسیعترین زاغه های لیما که فاصله چندانی با مرکز شهر ندارد، روشن ساخت. موج حملات در حالی صورت گرفت که دولت با پیش بینی اقدامات حزب کمونیست پرو برای بزرگداشت صدمین سالگرد، افزایش تدارکات امنیتی را بارها اعلام کرده بود. اینکه علی رغم تدارکات امنیتی شدید، انقلابیون مائوئیست در حزب کمونیست پرو توانستند صدمین سالگرد را با چنین قدرتی برگزار کنند، تمام امید امپریالیستها و مرتجعین را که فکر میکردند با دستگیری صدر گونزالو ضربه ای مرگبار به حزب کمونیست پرو و جنگ خلق وارد کرده اند، بر باد داد. هواداران حزب در خارج، پیام مائوئیستی را فعالانه به میان انقلابیون و شورشگران کشورهای مختلف اروپایی بردند.

در آلمان، هواداران حزب کمونیست ترکیه (مرکزیت مائوئیست) و کمونیستهای انقلابی آلمان فراخوان «اینجا و در سراسر جهان انقلاب تنها راه حل است» را صادر کرده و اعلامیه ای را که پرولترها و نیروهای انقلابی نوین را خطاب قرار میداد در سطح وسیع در برلین توزیع نمودند. گروهها و افراد بسیاری قدم پیش نهادند تا از این فراخوان دفاع نموده و سُنت اول ماه مه سرخ را، حتی درحالیکه برخی نیروها که سابقا در روز اول ماه مه فعال بودند، و اینك در برابر حملات ضد کمونیستی تسلیم شده اند، به پیش برند. بسیاری از توده ها که شاهد افراشته شدن پرچمهای سرخ و اعتلای فعالیتهای اول ماه مه بودند قدم پیش گذاشتند. سرور عظیم برپا بود و در اوج تظاهرات جمعیت به ۴۰۰۰ نفر میرسید. یك تحول برجسته دیگر در جشنهای امسال حضور پرولترهایی از لهستان، جوانانی از فلسطین، مهاجرینی از رومانی، کردستان، یوگوسلاوی و مردم زیادی بود که سابقا توسط بلوك شرق سرکوب شده بودند. پرولترهای مهاجر و همراه جوانانی از آلمان که «چیزی برای از دست دادن ندارند» قدم پیش گذاشته و پرچم اول ماه مه را به دوش گرفتند. اگرچه پلیس ۸ تا ۱۰ بار وقیحانه و بیرحمانه بصف حمله کرد اما زبونانه شکست خورد و نتوانست تظاهرات را متوقف کند یا روحیه مردم را تضعیف کند. تعداد زخمیها زیاد بود اما مردم پیگیرانه ادامه دادند. عکسهای مائو و شعارهای صدمین سالگرد تولد مائو و دهمین سالگرد تاسیس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مشخصه این اول ماه مه سرخ بودند، و سراسر شهر برلین بخوبی آذین یافته بود.

جشن سده مائو در برلین



در اسپانیا میتینگهای پر شوری در خیابانها برگزار شد که با پوسترها و پلاکاردهایی با شعار «زنده باد اول ماه مه سرخ! زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم! دهمین سالگرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را جشن بگیرید!» تزیین شده بود.

در دل بزرگترین هیولای امپریالیست یعنی در ایالات متحده نیز جشنهای بزرگداشت مائو و مائوئیسم برگزار شد. یك شماره ویژه روزنامه کارگر انقلابی، ارگان حزب کمونیست انقلابی - آمریکا، در تاریخ ۲۶ دسامبر به چاپ رسید که حاوی دو سند جدید جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، و مقالاتی درباره مائوتسه دون بود. برنامه هایی در دانشگاه کلمبیا در نیویورك و «کتاب فروشی انقلاب» در نیویورك، برکلی و شهرهای دیگر اجرا شد و تظاهراتی در محله چینی های سانفرانسیسکو سازمان داده شد. در مدت کوتاهی پس از شورش چیاپاس برنامه ای در لس آنجلس برگزار شد. مردم به طرق گوناگون بزرگداشت مائو را برگزار کردند. از جمله نمایشهای ویدئویی در مجتمع های مسکونی در گتوها، محافل مطالعاتی در زندانها و بحثها و نمایشگاهها در کلاسهای دبیرستانها برگزار شد.

۱۵۰ نفر از کشورهای هائیتی، جمهوری دمینیکن، آمریکای مرکزی و جنوبی، شوروی سابق و چین، همچنین فعالین جنبش بیخانمانها، هواداران انقلاب در پرو، هنرمندان، سربازان جنگ ویتنام جوانان و ملیتهای دیگر در برنامه ای در نیویورك شرکت کردند. بیانیه هایی از سوی سخنگویان احزاب، جنبشها، گروههای مختلف خوانده شد، از جمله: حزب کمونیست انقلابی - امریکا، کمیته دفاع از انقلاب پرو، جنبش ۱۲ دسامبر (یك سازمان ناسیونالیست انقلابی سیاهان)؛ جنبش جهانی خودمختاری فرهنگی هائیتی؛ جنبش مردمی دمینیکن (مارکسیست - لنینیست)؛ بریگاد جوانان کمونیست انقلابی و همچنین با حضور یکی از برادران جنبش آتیکا که در شورش اشغال زندان در سال ۱۹۷۱ شرکت داشته است، فعالینی از جنبش ضد مداخله و جنبش بومیان آمریکا و سایرین.



جشن سده مائو در کتابفروشی انقلاب، لس آنجلس

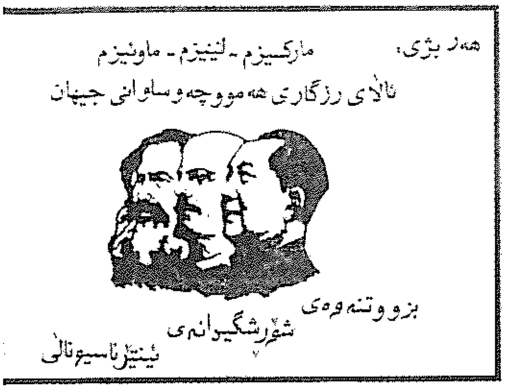
جشنهایی در کشور نپال در هیمالایا برگزار شد. این کشور که یکی از فقیر ترین کشورهای جهان است، هم اکنون با بحران سیاسی عمیقی روبروست. حزب کمونیست نپال (مرکز اتحاد) گزارش میدهد که در تاریخ ۲۶ دسامبر ۱۹۹۳، با یك راهپیمایی توده ای که در سراسر کاتماندو پایتخت نپال برپا داشت، برنامه ای یکساله برای جشن گرفتن صدمین سالگرد را آغاز نمود. صدها تظاهر کننده پرچمهای سرخ را برافراشتند و عکسها و پوسترهایی از مائو و همچنین سایر رهبران کبیر انقلابی را حمل کردند. عکسهای بزرگی به رنگهای سرخ و زرد از مارکس، لنین، مائو، با شعار « زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم » همه جا برافراشته بود. حزب کمونیست نپال (مشعل) عضو دیگر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در نپال نیز این مناسبت را جشن گرفت. در پاکستان بیانیه اول ماه مه جنبش، و اسناد انقلابی دیگری به زبان اردو ترجمه شده و تحت شرایط فعالیت مخفی در میان توده های انقلابی توزیع گشت.



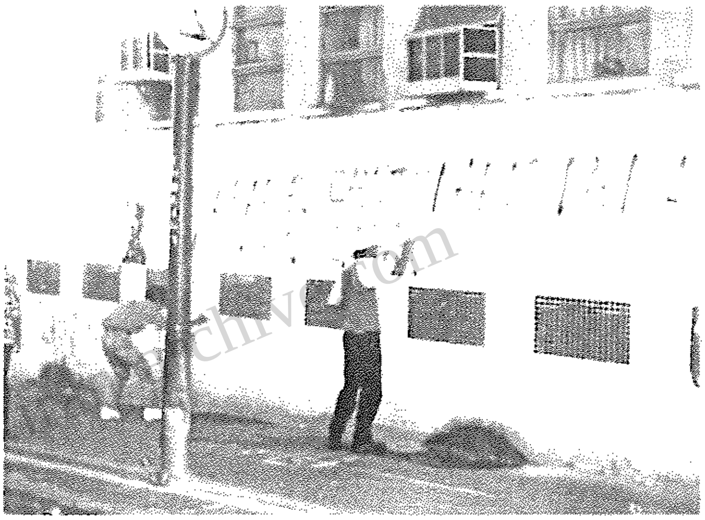
شعاری در دفاع از مائو در خیابانهای دوربان، آفریقای جنوبی

یك میتینگ بین المللی به افتخار صدمین سالگرد تولد مائو در دوسلدورف آلمان در نوامبر ۱۹۹۳ برگزار شد که صدها نفر از کشورهای مختلف در آن شرکت کردند. در میان سازماندهندگان نیروهایی بودند که برای برافراشتن پرچم مائو قدم پیش گذاشتند، از جمله حزب کمونیست فیلیپین که در حال انجام یك کارزار اصلاحات جهت مبارزه با انحرافاتی است که در دوره گذشته سر بلند کرده بود. آنها به آموزشهای مائوتسه دون بمنزله کلیدی برای پیشبرد این مبارزه و کمك به پیشرفت جنگ انقلابی نگاه میکنند. دیگران هم بهرحال ملغمه ای از رفرمیستها و گروههای رویزیونیست مانند گروه بدنام پاتریا روخا از پرو بودند که از جنگ جنایتکارانه رژیم پرو علیه راه درخشان دفاع کرده اند.

نیروهای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در این میتینگ شرکت کردند و تئوریسین مائوئیست ریموند لوتا از آمریکا، در باره آخرین نبرد بزرگ مائو سخنرانی کرد. دو مورد از بحثهای او جنجال به پا کرد: یکی دفاعش از رفقای همدوش مائو یعنی چیان چین و چان چون چیائو و تقبیح چوئن لای بعنوان آخرین حامی دن سیائو پین، و دیگری این بحث که منبع کلیدی احیای سرمایه داری بعنوان بورژوازی نوین تحت سوسیالیسم همان رهروان سرمایه داری هستند که در ستاد مرکزی حزب و دولت قرار میگیرند.



پوستری بزبان کردی که تصویب م ـ ل ـ م توسط ریم را گرامی میدارد

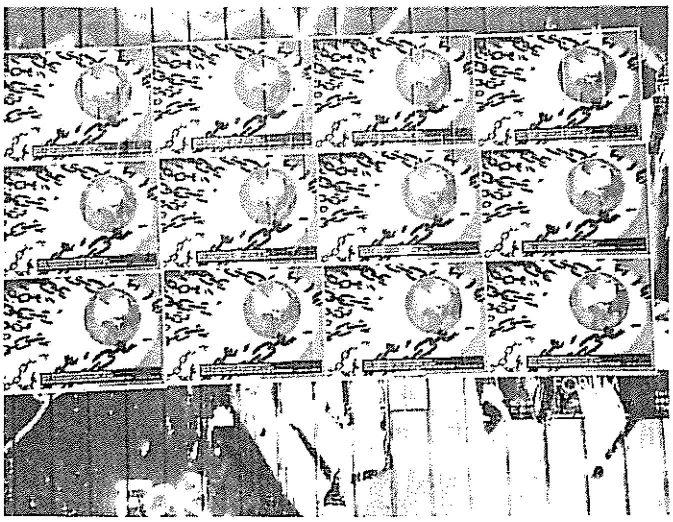

در برخی نقاط، فراگیر کردن کارزار کمیته اضطراری در آمریکای لاتین به وحدت عالیتر با عناصر پیشرو انجامید. جوانان در کاراکاس به کارزار ریم برای جشن سده مائو پیوستند

جشنهایی در کشور نپال در هیمالایا برگزار شد. این کشور که یکی از فقیر ترین کشورهای جهان است، هم اکنون با بحران سیاسی عمیقی روبروست. حزب کمونیست نپال (مرکز اتحاد) گزارش میدهد که در تاریخ ۲٦ دسامبر ۱۹۹۳، با یك راهپیمایی توده ای که در سراسر کاتماندو پایتخت نپال برپا داشت، برنامه ای یکساله برای جشن گرفتن صدمین سالگرد را آغاز نمود. صدها تظاهر کننده پرچمهای سرخ را برافراشتند و عکسها و پوسترهایی از مائو و همچنین سایر رهبران کبیر انقلابی را حمل کردند. عکسهای بزرگی به رنگهای سرخ و زرد از مارکس، لنین، مائو، با شعار « زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم » همه جا برافراشته بود. حزب کمونیست نپال (مشعل) عضو دیگر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در نپال نیز این مناسبت را جشن گرفت. در پاکستان بیانیه اول ماه مه جنبش، و اسناد انقلابی دیگری به زبان اردو ترجمه شده و تحت شرایط فعالیت مخفی در میان توده های انقلابی توزیع گشت.

در کلمبیا، گروه کمونیست انقلابی یك رشته فعالیتها از جمله آویختن پلاکاردهای رنگین و درخشان و عظیم که ارتفاع آنها گاه به پنج متر میرسید را انجام داد. اینها شامل پوسترهای جنبش، صدر گونزالو، و برخی پلاکاردهای دیگر میشد. جوانان گارد سرخ با تآترهای خیابانی در دانشگاه بوگوتا صدمین سالگرد را جشن گرفتند و یکرشته مطالب از دوران انقلاب فرهنگی در چین نشر و توزیع شد.

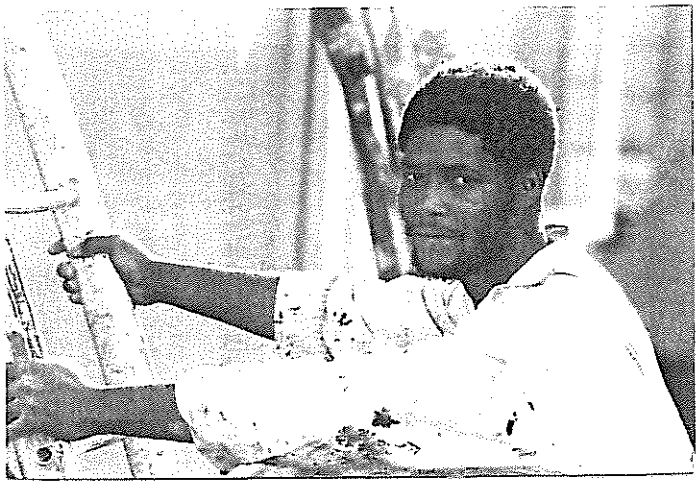


اول ماه مه ۱۹۹۴
مادرید، اسپانیا

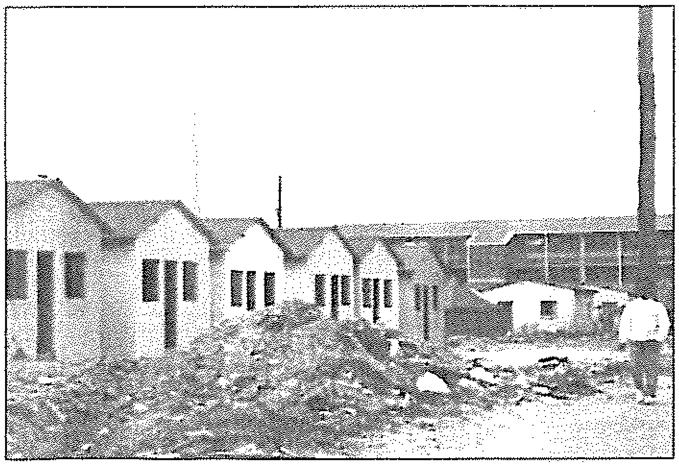

پوستر تاسیس ریم در اول ماه مه دیوارهای کپنهاک را پوشاند



اردوگاه اشغالی



یک کارگر ساختمانی



خانه های قوطی کبریتی جدید در کنار کیپ تاون

توده های آزانیایی باید قدرت سیاسی را از پایین به چنگ آورند

آفریقای جنوبی نگهبان عوض میکند

به قلم: توبی روسانو

انتخابات آوریل ۱۹۹۴ در آفریقای جنوبی با تقلیدی پر سر و صدا از نهادهای توخالی در غرب، به اکثریت سیاهپوست اجازه داد تا برای نخستین بار به پای صندوقهای رای بروند. آنچه که جراید «برجسته ترین و پر بارترین گذار به دمکراسی در دوران معاصر» خواندند، در حقیقت تحکیم دولت مستعمراتی آفریقای جنوبی، دژ حاکمیت استعمارگران سفیدپوست مورد حمایت امپریالیستها، بود. دست بدست شدن برنامه ریزی شده ریاست جمهوری و پارلمان از «حزب ملی» به «کنگره ملی آفریقا» (ANC) با همکاری مشترك نماینده پیشین حاکمیت سابق سفیدپوستان، انجام یافت.

«آیا بالاخره آزاد شدیم»؟؟ سیاست برگزیدن یك سیاهپوست (نلسون ماندلا که سالیان دراز زندانی سیاسی بود) به عنوان رئیس «حکومت اتحاد ملی» در سرزمین آپارتاید خبر از چند و چون این گذار دارد. این گذار چیزی جز تثبیت بحران سیاسی به بن بست رسیده نیست. این گذار قرار است با دادن مناصب ارشد سیاسی به سیاهپوستان، بخشی از جنبش ملی سیاهان را در اغلب عرصه های جامعه، در حاکمیت مستعمراتی آفریقای جنوبی وارد کند.

ایجاد تحول در این دولت مستعمراتی درگیر در یك بن بست سیاسی پر سابقه، که شدیدا توسط امپریالیستها به ویژه امپریالیستهای آمریکایی هدایت و حمایت مالی میشد، تلاشی از جانب دول بزرگ سفید و بخشی از طبقه استعمارگر مهاجر سفید در بازسازی دولت کهن در چارچوب پارامترهای مشخص بود تا منافع ساختار مستعمراتیشان را دست نخورده باقی بگذارند.

این امواج پی در پی مبارزه توده های آزانیایی (واژه ای که سیاهان این کشور به جای نام مستعمراتی آفریقای جنوبی بکار میبرند) بود که چاربند نظام آپارتاید را لرزاند و حکام آفریقای جنوبی و امپریالیستها را وادار ساخت تا برای وضعیتی که دیگر از نظر سیاسی قابل تحمل نبود چاره جویی کنند. نه تشدید سرکوب و اوجگیری کشتار سیاهان همپای روند درازمدت مذاکراتی که از ۱۹۹۰ آغاز شده بود توانست موج مبارزات توده ای را فرو نشاند، و نه لغو برخی قوانین آپارتاید.

ما در این مقاله از واژه های آزانیایی و سیاهپوستان برای نام بردن از اکثریت جمعیت (۸۶ در صد) استفاده میکنیم که ۳۰ میلیون آفریقایی الاصل، ۳٫۵ میلیون «رنگین پوست» (که گاهی چنین خوانده میشوند)، و یك میلیون هندی الاصل را شامل میشود. (آمار مهاجرین سفید دارای اصلیت اروپایی حدود ۵٫۵ میلیون است.)

«کنگره ملی آفریقا» (ANC) هیچگاه برای رهایی واقعی مردم نجنگیده است. اما هر وقت که فرصتی بدست آورده، با تمام وجود خود را وقف سیاست بازیهای بورژوا امپریالیستی کرده و چوب حراج سیاسی به مردم زده است. ماندلا در سخنرانی انتخاباتیش چنین گفت: «گذشته را باید فراموش کنیم. ما همه یك خلق هستیم و سرنوشتمان مشترك است.» ANC که سازش و مصالحه ملی را تبلیغ میکند، در حقیقت مسئله مستعمراتی (مسئله ملت آزانیایی و تفاوت میان ستمگران و ستمدیدگان) را حل شده تلقی میکند.

ANC فرصت ارزشمندی در اختیار طبقه حاکمه در کلیت خود قرار داده تا همان شالوده سیاسی - اقتصادی نظام آپارتاید را حفظ و حتی تحکیم نماید، در عین حال تنها برخی از ویژگیهای علنا وحشیانه حاکمیت سفید که مبنای تبعیض نژادی بودند را ملغی ساخته است. ANC و طبقات بورژوای متوسط و خرده بورژوا که ANC بدانها متصل است، با کمك به سازماندهی گذار به دمکراسی پارلمانی و مشارکت در حاکمیت، نهایت آمال خود را نشان داده اند. این نخبگان جدید سیاه،



کارگران کشاورزی

جنبش ضد آپارتاید را تا سر حد امکان به مجرای مجادله های پارلمانی کشانده اند. آنها با ایجاد قشر متوسط سیاه و حتی یك قشر کوچك کمپرادور سیاه که در این سیستم منافع داشته باشد و توده ها را بفریبد و یا بر آنها لگام بزند، به در هم کوبیدن مقاومت پر جوش توده ای کمك خواهند کرد. اینهمه قمار بزرگی بوده و هنوز هم هست. اما قماری است که حکام آفریقای جنوبی نمیتوانند از آن صرفنظر کنند.

بخشهایی از مبارزه سیاسی مردم در واقع بطور آگاهانه از روحیه پر خروشی که در چند دهه گذشته غالب بوده، به انحراف کشیده شد - روحیه آنهایی که چیزی برای از دست دادن نداشتند؛ آنهایی که میگفتند «همه اش را و همین حالا میخواهیم». مبارزه توده های آزانیایی هیچگاه در پی صاحب رای شدن در چارچوب ساختار ستمگرانه تحت سلطه سفیدپوستان نبوده است. این مبارزه در اعماق خشم و ابعاد راهش همواره کل نظام نژادپرست و استثماری به ویژه مجریان استعمار را هدف تهاجم خود قرار داده بود. این مبارزه بیان مقاومت سوزان و ریشه دار مردم علیه ستمگران و علیه کلیت این شیوه زندگی بود و همواره از دیدگاههای تنگ رفرمیستی و مسالمت آمیز جنبشهای رهائیبخش تثبیت شده ANC فراتر میرفت.

رهبری خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط این جنبشها، مثل ANC و «کنگره پان آفریکن» (PAC) بیش از پیش گوش خود را برای چانه زدنهای هیئت حاکمه سفید تیز میکرد و چشم خود را به روی ابعاد توان مبارزاتی توده ها میبست. این رهبری تلاش داشت مبارزه توده ای را به مجرایی که بعدا به «پروسه مذاکره» معروف شد، بکشاند. قند در دل این رهبری برای شرکت در انتخابات بورژوا امپریالیستی و نظام چند حزبی، مجلس موسسان، قانون اساسی نوع آمریکایی و غیره آب شده بود. در عین حال، سعی میکرد از مبارزه مردم به عنوان اهرم فشار در پروسه مذاکره برای چانه زدن بر سر جنبش استفاده کند. اما مبارزه مردم از چارچوب موازین آنها فراتر میرفت و به قول برخیها، کشور را در وضعیت «خطرناك» قرار میداد. به سازمانهای اپوزیسیون سیاه فرصت کوتاه چهار ساله ای داده شد تا پایه های اجتماعی برای پیروزی ظاهری سیاهان را آماده سازند. این پایه اجتماعی خصلتا از همان آغاز میبایست بر سر این مسئله تعیین کننده که چه کسی واقعا قدرت سیاسی را در دست دارد، سازش کند.

لیکن یك پروسه دیگر نیز در جریان بود: تضادهای شدید درون خود طبقه حاکمه سفید و پایه اجتماعیش این روند سازش را تسریع میکرد. برخی ضرورت این سازش را احساس کردند و برخی هم انگیزه سیاسی خوبی برایش پیدا کردند (رهنمودهای میلیونها دلاری از سوی گردانندگان نظم نوین جهانی). رد پای امپریالیستها در این راه حل مسالمت آمیز دیده میشد. عده ای هم از میان پایه اجتماعی رژیم ارتجاعی سفید به هیچوجه حاضر نبودند زیر بار شل شدن سرپنجه های حکومت و از دست رفتن هیچیك از امتیازاتی بروند که به دنیای مجزا و فارغ البال اکثریت سفید موجودیت بخشیده بود.

این نیروهای سیاسی شوریدند و اتحادهای نوینی (منجمله با ناسیونالیستهای ارتجاعی سیاهپوست مثل «حزب آزادی اینکاتا») به وجود آوردند، تهدید به جنگ نژادی کردند، با مصونیت تمام به کشتارهای مکرر مبادرت ورزیدند، و فعالانه خشونت علیه توده های «شهرکهای مجزا» و مناطق روستایی را دامن زدند تا اوضاع را برای برگزاری انتخابات بی ثبات گردانند. اما این توطئه در اغلب موارد طی این دوره دست در دست خشونت کور و شدیدا خرابکارانه نیروهای نظامی و امنیتی خود دولت پیش میرفت: بین ۱۳ تا ۱۵ هزار آزانیایی طی پروسه تحکیم قرارداد برگزاری انتخابات و استقرار آنچه که رژیم و امپریالیستها با وقاحت تمام گذار «مسالمت آمیز» میخوانند، کشته شدند.

بنابراین، چیزی به نام شادمانی و مسرت برای دستیابی به تفاهم در میان نبود. بلکه رقابت بسیار فشرده و سختی بود درون طبقات بورژوایی از میان سلطه گران و تحت سلطه گان با هدف مشترك به مسلخ کشاندن مبارزه توده ها و پی ریختن یك دولت نوسازی شده، از طریق دینامیسمهای پیچیده الزامی این چنین روندی. ایجاد ائتلافهای انتخاباتی از هر دو نژاد، ترفند بزرگ این شرکای نوین و نامتجانس در دولت بود. براه انداختن این ائتلافها محتاج خروارها دروغ و وعده، رشوه های کلان و «سرمایه گذاری» برای آینده، تهدید و استفاده کامل از خود دستگاه مسلح دولت بود.

مقوله «اتحاد ملی» که خیلی هم در پی دفع ارواح پلید ایدئولوژیك برتری نژادی به عنوان زمینه آپارتاید و اشکال اولیه حاکمیت استعماری نیست. در عین حال که تنها آشکارترین تبارزات نژادپرستی را محدود میکند، موجودیت همه گروهها را به رسمیت میشناسد. تقدیس «محافظت» از اقلیت سفید و حق مالکیتش (بر زمین، صنایع، مالیه و کشاورزی) از چنین موضعی ناشی میشود.

در سطح افراد، قرار نیست هیچ سفیدپوست خوش نیت و خوب رفتاری از استخر و بساط تفریحی خصوصی اش خلع ید شود؛ قرار نیست مناسبات ارباب - بردگی بر هم بخورد؛ قرار نیست حق برخورداری از یك جهان اساسا ممتاز و مجزای سفید منحل شود.

بدین ترتیب، نوعی آتش بس از دل پروسه انتخابات سرهم بندی شد. این کار توسط امتیازدادنها و زد و بندهای آشکار، توسط خودفروشی اکثریت رهبران اپوزیسیون سیاهپوست و بیش از همه، توسط تداوم کشتار سیاهان، انجام پذیر شد. اگرچه این شراکت، مانع بروز خیزشی مهم در میان توده های آزانیایی شد و تا حدودی نیز جلوی نقشه های جناح راست برای بی ثبات کردن اوضاع را گرفت، اما مبارزه توده ای همچنان بر رژیم و شرایط سرکوبگرانه ضربه وارد میاورد. تو گویی این مبارزه چنین ندا میداد که دمکراسی دروغین بورژوایی اصلا نه مسئله جنبش است و نه هدفش.

خشم توده ها علیه کشتارهای مداوم و بیشمار مردم توسط دولت، طی این دوره به طور پراکنده اما پر خروش و غالبا به دنبال تشییع جنازه ها و اعتراضات، فوران میزد. به طور مثال، پس از اینکه پلیس و «اینکاتا» ۴۹ نفر را در ماه ژوئن ۱۹۹۲ در بوئیپاتونگ به قتل رساندند، جوانان خشمگین، دو کلارك را که برای فرو نشاندن مسئله به شهرکشان آمده بود، بیرون کردند. مردم سخنرانی ماندلا را در یك گردهمآیی در همان ماه قطع کردند و خواست مسلح شدن را مطرح ساختند.

مبارزه مردم برای زمین و علیه دست نشاندگان سیاهپوستی که شهرکها را اداره میکردند، در بسیاری مناطق از طریق اشغال ادارات و متشکل شدن برای ایجاد روستاهای سابقشان براه افتاد. آنها به زور از روستاهایشان خلع ید شده و در این شهرکها اسکان داده شده بودند. همچنین به صورت توده ای از بازگشتهای اجباری شبانه به

شهرکهایشان خودداری کرده و علیه تخلیه اردوگاههای مسکونی مقاومت میکردند. گزارش شده که حدود ۲۵۰ پلیس سیاهپوست توسط جوانان مبارز کشته و خانه های ۳۰۰۰ نفرشان به آتش کشیده شدند.

از میان ۱۹ نفری که کاندید انتخابات بودند، ANC ۶۵ درصد آراء را به دست آورد و آرای ۷ ایالت از ۹ ایالت جدید را به خود اختصاص داد. این پیروزی اکثریت قاطعی را در قوای سه گانه قانون اساسی نصیب ANC میکرد، بدون اینکه از قدرت کافی برخوردار باشد تا قانون اساسی را کاملا تغییر دهد. وقتیکه نوبت به شمارش آرا رسید مشخص شد که این خطر (تغییر قانون اساسی - م) رفع شده است. «بوته له زی» رهبر حزب آزادی اینکاتا در ناتال ظاهرا توانست صندوقهای انتخاباتی را با تقلب از آراء خود پر کند و با بدست آوردن ۱۰ درصد آراء به پارلمان راه یابد - همان قول و قراری که پیش از انتخابات گرفته بود. «حزب ملی» (که آپارتاید را به طور رسمی در ۱۹۴۸ برقرار ساخته و به مدت ۴۶ سال دولت را در دست داشت) کارزار انتخاباتی خود در کیپ تاون را بر مبنای ترساندن مردم قرار داده و تبلیغ میکرد که ANC بسیاری مشاغل را از چنگ آنها در خواهد آورد. بدین ترتیب این حزب توانست بخش اعظم از آرا «رنگین پوستان» را بدست آورد و تعداد قابل توجهی مناصب کلیدی معین در کابینه ملی جدید (منجمله معاونت دوم ریاست جمهوری) را از آن خود سازد.

نتیجه نهایی مسابقه : طبقه حاکمه و امپریالیستها یک - مردم آزانیا صفر. نیروها و رهبران سیاسی با رنگ پوستهای متفاوتی در قدرت سیاسی «شریک» شده و رنگ طبقه حاکمه را کمی تیره کردند. لیکن این طبقه حاکمه نوین، ستمدیدگان را نمایندگی نمیکنند.

بعلاوه، هیولا هنوز هم نفس میکشد. حاکمیت استعماری آفریقای جنوبی برخی ویژگیهای ناهنجار خود را کنار نهاده و به نظر برخی متفاوت میاید. اما این حاکمیت برای توده های آزانیایی (و پرولتاریای آگاه جهان) کماکان مهیب و کریه است. از همه مهمتر، بنیادهای این نظام همچنان دست نخورده باقی مانده اند. انتخابات نتوانسته در مناسبات اجتماعی شدیدا استثماری و استعماری که شالوده دستگاه سیاسی آپارتاید را تشکیل میدهند تغییری ایجاد کند. این مناسبات حتی ممکن است برای خفه کردن بیش از پیش اکثریت آزانیاییها مستحکمتر هم شده باشد. قطب بندی میان طبقات اجتماعی در آفریقای جنوبی به احتمال زیاد تشدید خواهد یافت. سرمایه داران مهاجر اروپایی و دول خارجی به یکی از مقاصد اصلی انتخابات چنین اشاره میکنند: «آفریقای جنوبی را برای سرمایه گذاری خارجی ایمن کرده ایم». با این وجود، اکثریت آزانیاییهای واجد شرایط به دلایل گوناگون به پای صندوقهای رای رفتند. جای شگفتی نیست. زیرا برای نخستین بار بود که به چنین حقی دست می یافتند. به مفهومی، رای آنها رای به خاتمه آپارتاید بود. مبارزه شان رژیم مستعمراتی را وادار ساخته بود به عقب نشینیهای سیاسی عمده ای دست بزند و انتخابات آزاد برگزار کند. مردم هم این نکته را دریافته و در ابعاد گسترده به پای صندوقهای رای رفتند. آخر اعلام شده بود که مردم با رای خود «آزاد» خواهند شد. بسیاری اینرا باور کردند.

همانگونه که خوانندگان جهانی برای فتح از آزانیا در نامه های خود متذکر شده اند تبلیغ رای دادن با دقت بسیار پیش برده شده بود و رای دادن «اعتبار» به حساب میامد. برخی که دستشان از رسانه های گروهی کوتاه بود و یا از شهرها دور بودند چنین میپنداشتند که حالا دیگر سیاهپوستان ثروتمند میشوند و سفیدپوستان فقیر. بعلاوه برخی از سر واهمه مجبور به رای دادن شدند زیرا شناسنامه هایشان مهر میخورد. پیروزی ANC از قبل سازمان داده شده بود و قطعی بود. بنابراین نباید تعجب کرد که اکثریت آزانیاییها به کاندیدای سیاه رای میدادند.

عامل مهم دیگر این است که پایه مادی این مسئله وجود دارد که آزانیاییها به دنبال راههایی بگردند و برای راههایی مبارزه کنند که اندکی از فشار بینهایت شدید ستم ملی و نیمه فئودالی وارده بر ایشان بکاهد. پایان دادن به ممنوعیت کامل از مشارکت سیاسی در جامعه و نیز محرومیت از پایه ای ترین حقوق انسانی - از دسترسی به تسهیلات رفاه عمومی گرفته تا آزادی مسافرت در کشور خودشان - انگیزه ای قوی برای رای دادن بود. ANC همچنین وعده داد که سایر جوانب زندگی مردم، منجمله در زمینه مهمترین خواسته دمکراتیک مردم، یعنی رسمیت یافتن حق شهروندیشان نیز تغییر خواهد کرد.

واقعیت این است که اقلیت چشمگیری نیز در انتخابات شرکت نکردند. آنها نمیخواستند کاری به کار انتخاب رهبر بعدی همین نظام سرکوبگر داشته باشند. سیاهپوستان طبقه متوسط که غالبا در تلویزیون مصاحبه میشدند در مورد مزایای آزادی نوبنیاد داد سخن میدادند. اما توده های تحتانی و جوانان شهرکها برخورد واقعی تری به مسئله نشان میداند. یک زن جوان به یکی از خبرنگاران چنین گفت: «سه ماه بهشان وقت میدهم. بعد دوباره اعتراضاتم را شروع میکنم.» یک انقلابی آزانیایی در نامه اش به جهانی برای فتح نوشت: «... من فکر میکنم خوب شد که انتخابات انجام شد. چون مبارزات از مجرای مبارزه برای کسب قدرت به مجرای خواست انجام انتخابات منحرف شده بود. حالا نارهبران در پارلمان جای گرفته اند و توده ها هم انتظارات فراوان دارند - خواست زمین، کاهش مالیاتها، مسکن، آموزش و بهداشت مجانی. بیش از همه، مردم انتظار دارند که اقلیتها از مناصب کلیدی ممتاز کنار نهاده شوند، زمینداران از کشتزارهای وسیع اشغالی خود بیرون رانده شوند، ارتش و پلیس دیگر نباید آزارشان دهد و به زندان بیفکنند، چون دولت ANC بر سر کار است. وقتی دریابند که اینها همه خواب و خیال است، دوباره به مبارزه روی خواهند آورد.»

این انتخابات مشخص برای امپریالیستها خیلی مهم بود. الگوی مهمی بود برای تخفیف تخاصمات و برقراری ثبات در مناطقی از نظم نوین جهانی شان، از فلسطین گرفته تا هائیتی و ایرلند جنوبی و غیره. زیرا اگر خشم انقلابی توده ها در مناطقی نظیر آفریقای جنوبی که تنشهای اجتماعی شدید موجود است را بتواند حتی به طور موقت مهار زده و در مجرای حمایت منفعلانه از حکومت «چند نژادی» در راس همان نظام موجود منحرف سازد، این موفقیتی بزرگ هرچند موقتی برای آنها به حساب میاید.

دول غربی خروارها درود و ثنا نثار ماندلا و دوکلارک کردند که از قرار توانسته بودند «برنامه صلح» قدرت سیاسی «مشترک» سیاه و سفید را که امپریالیستها مدتها بود برایشان تدارک دیده و تبلیغ کرده بودند، به طرز «معجزه آسایی» به اجرا گذارند. به هر

صورت، مشکل اساسی این پیشوایان توهم پراکنی و دوره گردان دمکراسی (که چنین ژست میگرفتند که با نهادن فرصت در اختیار آفریقای جنوبی ها که به ایشان رای دهند گلی به سر بشریت زده اند) اینست که اگرچه به واسطه جلوگیری از انفجار اوضاع انقلابی برای خود فرصت خریده اند، اما در نهایت آنچه که عرضه میکنند صرفا **توهم** است. آنها برای توده های آزانیایی فقط و فقط تداوم بیش از پیش همان استثمار، سرکوب و برتری نژادی ریشه دار سفید را به ارمغان میآورند.

۱ - کنار گذاشتن ساختار سیاسی آپارتاید و برگزاری انتخابات در چارچوب مستعمراتی

این کار چگونه ممکن شد؟ برای کنار گذاشتن ساختار سیاسی آپارتاید علنی دو دلیل اساسی و مرتبط بهم در مورد موقعیت طبقه حاکمه و امپریالیستها وجود داشت. نخست اینکه، یك پایه طبقاتی و نیروهای سیاسی سازمان یافته ای میان اکثریت ستمدیدگان سیاهپوست وجود داشت. بر مبنای این پایه طبقاتی و نیروهای سیاسی بود که جنبش برای دمکراسی انتخاباتی و مشارکت سیاهپوستان در دولت براه افتاد.

دوم اینکه، تغییرات مهم در اوضاع بین المللی در کلیت خود، بر بستر بی ثباتی پایان ناپذیر به توافق رسیدن استعمارگران مهاجر و دول غربی در پایان دادن بدان، بازسازی «مسالمت آمیز» دولت کهن تحت حمایت امپریالیستها را تسهیل کرد.

دستگاه حاکمه آپارتاید هیچگاه نتوانسته بود از ضایعات ناشی از خیزشهای ۱۹۸۴ و ۸۵ بهبودی حاصل کند و هر تاکتیکی آغاز میکرد باعث شورشهای بیشتر میشد. اوضاع سیاسی اگرچه هنوز قابل کنترل بود، اما به مرحله خطرناکی رسیده بود.

در این زمان دیگر رژیم مستعمراتی لغو برخی قوانین رسمی آپارتاید را آغاز کرده بود - مثل «قانون مکانهای مجزای» سال ۱۹۵۳ که تفریحگاههای ساحلی، استخرها، کتابخانه ها و تقریبا تمامی اماکن «عمومی» سفیدپوستان را جدا میکرد و «قانون محله های مجزا» که دنیای مجزایی برای سفیدپوستان تامین میکرد. مقامات محلی سفیدپوست در مناطق بیرون شهری با افزایش نرخ استفاده از اماکن عمومی، عملا سیاهپوستان را که قادر به پرداخت این هزینه نبودند از این مکانها دور نگه میداشت. سیستم وقیح تقسیم بندی بر مبنای نژاد هم منسوخ شده بود. حتی شهرکهای مجزای سیاهپوست نشین هم آغاز به فرو ریختن کرده بودند.

وقتی که دوکلارك در فوریه ۱۹۹۰ ماندلا و برخی دیگر از زندانیان قدیمی را آزاد ساخت، مشخص شد که مذاکراتی مخفی در جریان بوده است. ممنوعیت تشکیلاتهای سیاسی سیاهان لغو شد. مبارزه توده ها دوباره اوج گرفت و به هراس دولت مستعمراتی از آینده دامن زد. برخی سرمایه گذاران از بیم آینده و خشونتهای جاری کشور را ترك کردند. این دینامیسم مبارزه طبقاتی با ادغام در عملکرد خود سیستم بر این گفته مارکس صحه نهاد که «ابزارها از طریق انسانها سخن میگویند» - مناسبات اجتماعی شدیدا عقب افتاده در آفریقای جنوبی و ساختارهای سیاسی کهنه بر نیروهای مولده فشار میآورد. باید راهی باز میشد. طبقه حاکمه بحرانی، منافع خود را کاملا در تعقیب آن استراتژی دید که بتواند یك «تغییر» با برنامه را تحت هدایت خویش به اجراء گذارد.

پایه طبقاتی جنبش اصلاحات بورژوا- دمکراتیك میان ستمدیدگان

وقتی که طبقه حاکمه به طور اساسی به جمعبندی رسید، توانست عوامل درونی را برای پیشبرد آنچه که خود «راه حل دمکراتیك» میخواند، به نفع خود به کار گیرد.

مهمترین عامل در این راستا، وجود یك قشر بورژوا و خرده بورژوای کوچك سیاهپوست و قرار داشتن برخی از آنها در رهبری جنبش رهائیبخش ملی، بسیاری گروههای سیاسی، اتحادیه های کارگری متعدد و طیف وسیعی از تشکیلاتهای محله ای بود.

اگر چه اینها آن اقشاری نبودند که بیش از همه رنج و مشقت ناشی از آپارتاید را متحمل شوند، لیکن به خاطر نژادشان رسما و عملا از سیستم سیاسی و اکثر عرصه های شیوه زندگی نوع اروپایی سفیدپوستان بیرون مانده بودند. در عین حال، ستمگری ملی شدید آپارتاید بسیاری از این اقشار به ویژه خرده بورژوازی را در تماس مستقیم با مردم و فلاکتشان، مبارزه روزمره شان و وحشیگری اعمال شده بر ایشان قرار میداد. راه رفرمهای بورژوا دمکراتیك به عنوان راه میانبر به کسب قدرت سیاسی برای بسیاری از نیروهای این اقشار جاذبه یافت. در حقیقت، این راه به برخی از آنها این امکان را میداد تا از سلسله مراتب اجتماعی بالا روند.

در عین حال، یك قشر خرده بورژوازی شهری نسبتا متوسط در آفریقای جنوبی بوجود آمده است که شامل بخشهای کارمندی، از کارکنان حکومتی و چند استاد دانشگاه و برنامه ریزان کامپیوتر گرفته تا وکیلان، دکتران، صاحبان کسبهای کوچك، آموزگاران، روزنامه نگاران و گردانندگان برنامه های رادیویی و تلویزیونی و غیره از بین سیاهان است.

برخی از صاحبان مشاغل حرفه ای موقعیت بهتری دارند و بهمراه تعداد اندکی مدیران شرکتها یا اعضای هیئت مدیره های شرکتها، پایه های واقعی اما ضعیف بورژوازی کمپرادور سیاه دستگاه دولتی جدید را تشکیل میدهند. مجله بورژوای سیاهان آمریکا به نام EBONY ویژه پایان یافتن «استعمار مستقیم در آفریقا» با برخی از آنها مصاحبه کرده است. افتخار همه شان به اینست که «موفق شدیم. دیگر محتاج درگاه کسی نیستیم.» اینها امیدوارند که ماندلا دروازه هایی را که سالها برویشان بسته بود بگشاید، ثروت و مکنت اندکی متوازن تر تقسیم شود و انحصارگری تنها مختص تعداد اندك نباشد. خواستشان اینست که «قدرت» به مشاغل و زندگی شخصیشان «راه یابد». برنامه شان اینست: ایجاد طبقه متوسط سیاهپوست از طریق «قدرت بخشی اقتصادی به سیاهان»، رشد کسب و کارهای کوچك، اخذ سرمایه و وامهای بانکی که تاکنون ممکن نبوده، قطعه قطعه کردن بنگاههای بزرگ از طریق گذراندن قوانین علیه کارتلها و تراستها، و ترغیب آن دسته از سرمایه گذاران خارجی که سیاستهای «مترقی» نسبت به سیاهپوستانی که خواهان بالا رفتن مدارج ترقی اند، دارند!

طبقه مهاجر سفید و امپریالیستها تلاش دارند از شوق این اقشار درون طبقات تحت ستمه برای پشتیبانی از ژست رفرمها و عدالت اجتماعی نیم بند خود استفاده کنند.

آنها به ویژه سعی کرده اند رهبران جنبش رهائیبخش ملی علیه حاکمیت سیاسی خود را بخرند. چیزی که روی آن حساب باز کرده اند، توانایی این نیروها است: توانایی در کشاندن مبارزات توده ها به مجرای پروسه فلج کننده فوق الذکر وتوانایی در دامن زدن به این توهم در میان توده ها که از قرار میتوان بدون مبارزه انقلابی به تحول دست یافت. خلاص شدن از دست مبارزه انقلابی برای آنها بسیار مهم بود، چرا که این مبارزه مدتهای مدید خار چشم نظام سلطه گر بوده و تنها یك هدف را آماج حمله خود قرار داده بود: اقلیت حاکمه مستعمراتی سفید.

معمولا بخش مهمی از این طبقات بورژوا و خرده بورژوای عمدتا شهری ملل تحت ستم را روشنفکران تشکیل میدهند. این در حالی است که مبارزه خود توده ها همواره علیه این نظام موضع داشته است. خطوط متفاوتی میان بخشی از این طبقات سالها است که بر بستر مبارزه توده ها علیه نظام، در پی رهبری طیفی از فعالیتهای رفرمیستی و ناسیونالیستی بوده است. آنچه که جدید است اینست که این فعالیتها که قبلا به طور رسمی غیر قانونی بودند، قانونی شده و همپای برنامه های رفرمیستی خود دولت ترغیب میشوند.

ضربه واقعی دشمن عبارت بود از بکارگیری استراتژی متحد کردن این نیروهای اپوزیسیون آزانیایی درون یك موج سیاسی «شفابخش» و همگانی تا مبلغ مذاکره و مصالحه با ستمگران میان همقطارانشان باشند. این روند، تفاوتهای تاریخی ـ سیاسی این گروهها را به حداقل میرساند و در چارچوب نقشه های امپریالیستها و استعمار گران به معنای جمع شدن اکثریت آنها زیر پرچم انتخاباتی ANC بود. این تجمع ضرورتا نه تشکیلاتی بلکه سیاسی بود. بخشا بهمین دلیل بود که ANC در تقابل با سایر کاندیداهای سیاهپوست توانست بخش اعظم آراء را بدست آورد.

به نفع طرحهای اصلاحات حکام مستعمراتی بود که این نیروهای بورژوا و خرده بورژوای سیاه بتوانند تعداد کافی تحصیلکرده برای پیشبرد و نیز ریزه کاریهای سیاسی تهیه برنامه ای جدید در همکاری و مشاورت با نمایندگان سرمایه داران و هیئت حاکمه در رابطه با مسائل آینده را تامین کنند ـ علیرغم اینکه طبقه حاکمه بشکل رسمیتی خلاف این حرافی میکرد.

محتوای واقعی این رفرم امپریالیستی چیست؟ از مزخرفات «دمکراسی چند نژادی» با «حاکمیت اکثریت سیاهپوست» که بگذریم، این راه نشانگر تعدیلات در حاکمیت سیاسی دشمن بر اکثریت است، که چند رفرم از بالا و از سوی طبقه حاکمه را در بر گرفته و انرژی توده ها را در راه حفظ نظام به هدر میدهد. این راه علیرغم اینکه همیشه به عنوان راه ساده تر و سریعتر به سوی تغییر و تحول تبلیغ شده است، اما در حقیقت راهی پر رنج و طولانی است که در آن منافع اساسی توده ها تماما به حراج گذاشته شده و حتی توانایی آنها در کسب مطالبات مهم بورژوایی نیز وجه المصالحه قرار میگیرد.

این راه هیچ نقطه مشترکی با راه حل پرولتری دمکراسی نوین ندارد. تحت دمکراسی نوین توده ها بسیج میشوند تا با قهر انقلابی به تغییر جامعه و ریشه کن کردن نظام مستعمراتی و نیمه فئودالی از پائین به بالا بپردازند. اتفاقا این راه از نظر تاریخی حتی، کوتاه ترین راه نیل به حقوق مهم بورژوایی است ـ به ویژه حق زمین. در عین حال تنها راه آماده ساختن زمینه برای پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی و بازسازی کامل جامعه در جهت تامین منافع توده های زحمتکش نیز هست.

کـنـگـره مـلـی آفـریـقـا

به معنایی اصول اولیه استراتژی ANC (سرنگون نکردن طبقه حاکمه) همواره مشتمل بوده بر اتحاد با نیروهای لیبرال و «دمکرات» تحت رهبری ANC که نهایتا میبایست «حزب ملی» را وادار به پذیرفتن انتخابات میکرد. این استراتژی بسیار خوب با سناریوی خود امپریالیستها بر بستر نظم نوین جهانی در شرایط ناپدید شدن رقیب روسی هم جور در میامد. تو گویی این استراتژی، خواست خود آنها از ANC بوده است. فی الواقع پس از آنکه ANC حکومت جدید را تشکیل داد، طبقه حاکمه آفریقای جنوبی در کلیت خود نسخه سازشکارانه تر همان برنامه ANC را که برای «ائتلاف ملی» مناسب بود، برگرفت.

سه و نیم دهه پیش از استقرار رسمی آپارتاید، شهر کهای فقیر مختص سیاهپوستان که اکثریت جمعیت کشور را در خود جای میدادند، در مناطق بسیار محدودی از کشور شکل گرفتند. این مناطق به عنوان مراکز تامین کار ارزان در خدمت طبقه حاکمه مستعمراتی، اکثریت سیاهپوست را در خود جای میداد. اگر چه ANC همواره به روشنفکران شهری سیاهپوست اتکاء داشت اما اعتراضات قشر ممتاز و تحصیلکرده سیاهپوست علیه بیعدالتیهای دولت آنگلو ـ بوئر که پس از جنگ توسط استعمارگران انگلیسی و هلندی بوجود آمد را سازماندهی میکرد. در حقیقت ANC در ابتدای کار حتی هیئتهایی به نمایندگی از سوی ملیتهای آفریقای جنوبی به دادخواهی به انگلستان میفرستاد.

حزب کمونیست (رویزیونیست) آفریقای جنوبی (SACP) در ابتدا با درخواست کمینترن مبنی بر ایجاد یك کشور مستقل برای بومیان مخالفت کرد، اما بعد در ۱۹۲۸ آنرا به صورت منفعل بکار گرفت. اگرچه ANC اکثر پرگویی های خود در مورد رهایی ملی را به ویژه پس از ائتلاف با این حزب در ۱۹۲۱ آغاز کرد، لیکن همواره نیرویی محافظه کار در جنبش رهائیبخش بوده و همواره بخش اصلی پلاتفرم اش را سهیم شدن در قدرت با مستعمره گران سفید تشکیل میداده است (البته از موضع پشتگرمی روسها). ANC همیشه معتقد بوده که مشکل آزانیا نه سلطه امپریالیسم بلکه فقدان دمکراسی بورژوایی و عدم حاکمیت اکثریت بوده است.

کارزارهای دفاع توده ای و نافرمانی عمومی با برخی عملیات مسلحانه پراکنده ANC همراه بود و از این اعمال بعنوان ابزار فشار بر رژیم استفاده میشد. ANC هیچگاه برنامه انقلابی و استراتژی بسیج توده ای برای سرنگون ساختن طبقه حاکمه مستعمراتی آفریقای جنوبی و ریشه کن ساختن نظامی که بستر رشد این طبقه بود را نداشت؛ مکررا انقلابی ترین عناصر را منفرد میکرد، زیرا مسئله ملی را اساسا به کنار نهاده بود. این کارها به نوبه خود به رفرمیسم اش میافزود. «منشور آزادی» اش به طور مثال، مبارزه ملی را در دریای مفاهیمی که از «قانون اساسی آمریکا» کپیه کرده بود، غرق میکرد ـ «آفریقای جنوبی متعلق به همه کسانی است که در آن زندگی میکنند، چه سفید چه سیاه ...» و تحت تاثیر SACP که بازسازی شده بود، «راه مسالمت آمیز گذار به سوسیالیسم» را نیز تبلیغ میکرد. اینها

باعث شد که ناسیونالیستهای انقلابی آزانیایی از ANC ببرند و با تشکیل PAC به سوی مخالفت رادیکالتر علیه نظام روی آورند.

اگرچه ANC همواره از حمایت دول غربی به ویژه حکومتهای سوسیال دمکرات اروپایی که وانمود به سانسور رژیم آپارتاید میکردند برخوردار بود، اما تکیه اصلیش بر سوسیال امپریالیسم شوروی برای دریافت حمایت سیاسی، نظامی و مالی بود. شورویها از ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ تلاش داشتند تا با خلق افکار عمومی گسترده در سطح بین المللی، ANC و SACP را مطرح ساخته و بدان مشروعیت بخشند. برای اینکار مبالغ گزافی صرف برگزاری کنفرانسهای بین المللی و مطبوعاتی و گردهمایی های گسترده میکردند.

سقوط رویزیونیسم نوع روسی و تکه پاره شدن اروپای شرقی، رهبران ANC و SACP را ابتدا پا در هوا کرد و سپس با سر به دامان پر مهر و عتاب امپریالیستهای غربی افکند. غرب، به ویژه آمریکا همواره روی ANC به عنوان یك آلترناتیو حساب میکرد. آنها تجارب زیادی در این عرصه داشتند - از استراتژی دخالت مستقیم سازمان سیا و سایر نیروهای امنیتی برای بی ثبات و ایزوله کردن و از بین بردن نیروهای رادیکال گرفته تا «همکاری» با نیروهای سیاسی میانه رو و سر به زیر کردنشان.

ANC هیچگاه کمکهای غربی ها را رد نکرد. اما شورویها مواظب بودند که این کمکها اکثرا از مجرای جنبشهای ضد آپارتاید، سازمانهای غیر حکومتی (NGO) و صندوقهای خیریه ریز و درشت وابسته به امپریالیستها داده شوند تا اینکه مستقیما از حسابهای بانکی مرتجعین کله گنده ای بیرون بیایند که پایه های ANC با آنها مخالف بودند. وقتیکه تئوریسینهای SACP که افسار ANC را در دست داشتند ردیه های خود را علیه استالین و سپس گورباچف نوشتند، راه برای امپریالیستهای آمریکایی باز شد تا تمام سهام سیاسی کمپانی ماندلا - دوکلارك را که در حقیقت خود تاسیس کرده بودند، بخرند.

آمریکا میلیونها دلار به صورت کمکهای ویژه به همراه مشاورین و «متخصصین غیر حکومتی» برای آموزش شیوه های «مذاکره» و «خودنمایی» به گروههای اپوزیسیون و بزك کردن چهره مشکوك «حزب ملی»، به آفریقای جنوبی سرازیر کرد. در عین حال، «بوئر»های سخت سر و انتقامجوی درون محافل حاکمه را سیخونك میزد تا به کارزار انتخابات چند نژادی شان بپیوندد. آنها توانستند عشق بی شائبه ای برای دمکراسی بورژوایی در دل رسواترین مستبدین مستعمراتی بیفکنند. دوکلارك و شرکا که مذاکرات را به پیش میبردند در عین حال در متحد کردن پایه اجتماعی خود تلاش داشتند. ماندلا و «رفقا» هم پایه های اجتماعی خود را برای جان بخشیدن به این پروسه به صف میکردند.

برای تحرك بخشیدن به این استراتژی در میان گروههای اپوزیسیون، ائتلاف هایی ایجاد شد تا یك جبهه وسیع در برابر «حزب ملی» و سایر نیروهای سیاسی هیئت حاکمه بوجود آورند. ANC در مرکز این ائتلاف ها قرار داشت. ANC که در شورش سووتو در ۱۹۷۶ نقشی ضعیف و منفعل داشت و حتی در خیزشهای دهه هشتاد نیز تا حدودی ضعیف عمل میکرد، به استراتژی «مذاکره» امپریالیستها و مستعمره گران رو آورد، قانونیت یافت و جایگاهی رسمی به عنوان نیروی اپوزیسیون «مشروع» برای جمع و جور کردن پایه اجتماعی لازم جهت تقویت یك جنبش رفرمیستی منسجمتر، به عهده گرفت. (اما این هم باعث نشد که آماج سرکوب شدید حکومت پیش از دوره انتخابات واقع نشود.)

پس از آزادی ماندلا از زندان در ۱۹۹۰ و اعلام خواست برگزاری انتخابات برای مجلس موسسان (متشکل از نمایندگان همه نژادها)، ANC تظاهراتها و اعتصابهای توده ای گسترده ای علیه رژیم و شرایط غیر قابل تحمل اجتماعی براه انداخت. در تمام موارد هم از مردم میخواست که آرام باشند و یا به اعتصاب خود پایان دهند. (لطیفه ای در مورد دنباله روی افتضاح ANC از توده ها بر سر زبانها افتاده بود: پس از اینکه مبارزات توده ها شهرکهای سیاهپوست نشین را از کنترل خارج کرد، ANC این شعار را مطرح ساخت که «شهرکها را از کنترل خارج کنید!»)

کادرهای ANC با جدیت تمام دست در دست دوکلارك دادند تا هر اندازه که میتوانند تعداد بیشتری از سازمانهای اپوزیسیون را درون پروسه مذاکره بکشانند - از رقبای پر نفوذی همچون PAC گرفته تا گروههای کم اشتیاق تر نظیر AZAPO (سازمان مردم آزانیا) و گروه وابسته اش به نام BCM (جنبش آگاهی سیاهان)، و نیروهای کوچکتر. اما این روند، یکدست و یکنواخت پیش نرفت، زیرا بدنه این گروهها با این خیانت مخالفت میکردند. این مخالفت در برخی موارد به انشعاب و یا ایجاد تشکیلاتهای فرعی از سازمانهای مادر می انجامید.

«کنگره پان آفریکنیست» (PAC) شدیدا دچار انشعاب شد. رهبری مرکزی ابتدا کوشید کادرهای منطقه ای و محلی اش را تحت عنوان طفره رفتن از سازش با دولت سفید (که PAC همواره با آن در تقابل قرار داشت) اخراج کند. PAC طی بهار ۱۹۹۳ به تعدادی عملیات سیاسی مسلحانه دست زد. رژیم هم در مقابل با تهاجم افسار گسیخته به کل آن تشکیلات (و شبیخون به دفاتر و دستگیری رهبران) توانست به هدف خود مبنی بر کشاندن رهبران این تشکیلات به درون پروسه مذاکره دست یابد.

اگرچه ANC صرفا با هدف اعمال فشار بر رژیم سفید به عملیات پراکنده مسلحانه دست زده بود اما بالاخره تعطیل مبارزه مسلحانه در ماه اوت ۱۹۹۲ ثابت کرد که نقطه عطفی کلیدی بوقوع پیوسته است. این مسئله از دو زاویه مطرح میباشد: اولا، از زاویه آن گروه توده هایی که به راه رفرم سازشکارانه کشیده شده اند و ثانیا، از زاویه رژیم مستعمراتی و امپریالیستها که بالاخره رضایت دادند. AZAPLA (ارتش رهائیبخش مردم آزانیا) که شاخه نظامی PAC بود نیز از روش پیروی کرده و در ژانویه ۱۹۹۴ مبارزه مسلحانه را برای یك دوره ده ساله تعطیل اعلام نمود و در عوض «جنگ علیه سرمایه داری» را در دستور کار خود قرار داد!

برای نخستین بار پس از نافرمانیهای توده ای دهه پنجاه، پایه های توده ای ANC رشد کرد زیرا به عنوان مهره اصلی جنبش اپوزیسیون سیاه شناخته شده بود. اما این پایه توده ای در عین حال به شاخه های فراوان تقسیم میشد زیرا خط ANC هر چه بیشتر و علنی تر با رژیم سفید سازشکارانه برخورد میکرد و به وسیعترین مشارکت ممکن در این خیانت دامن میزد. در حالیکه بسیاری از مردم که میخواستند سیاهان در این مبارزه بالاخره به چیزی دست بیابند در آن شرکت میکردند، برخی دیگر علیه این شیوه مبارزه

به شورش برخاستند، آنها شاخه های محلی ANC خود را تشکیل داده و برنامه های خود را به پیش میبردند و یا چشم براه پیوستن گروههای دیگر به خود مینشستند و غیره.

به طور خلاصه، استراتژی ANC عبارت بود از فشار وارد آوردن بر رژیم برای گرفتن برخی امتیازات از مهاجران سفید و ایجاد تحولاتی چند از طریق اصلاحات در چارچوب همان نظام مستعمراتی که خود به اصطلاح با آن مخالف بودند. با تشدید برخی تضادها به ویژه گسترش بحران سیاسی و پوسیدگی ساختار دولت نژادپرست کهن، دست در دست تحولاتی عظیم در اوضاع جهانی، ANC به عنوان مفیدترین آلترناتیو مقبول نظر طبقه حاکمه آفریقای جنوبی و امپریالیستها قرار گرفت. در عین حال، عمدتا این ماهیت طبقاتی رهبران جنبش بود که این «توافق» را امکانپذیر ساخت.

منافع امپریالیستها در تثبیت اوضاع در آفریقای جنوبی

همانگونه که سقوط بلوك شرق عاملی شد برای اینکه ANC با گرایش به غرب رشد کند، همین اوضاع بین المللی به آمریکا نیز کمك کرد تا شرایط بغرنج درازمدت آفریقای جنوبی را در جهت منافع خود حل کند.

همانگونه که دیدیم، امپریالیستها از این فرصت نهایت استفاده را بردند. هم نیروهای درون ANC را آرایش داده و حمایت کردند، و هم بخشی از طبقه حاکمه آفریقای جنوبی را به گردن نهادن و حتی هدایت گذار از دیکتاتوری مستعمراتی به دیکتاتوری اندکی متفاوت تر و ترکیبی از مستعمره گران سفید و کمپرادورهای نوین سیاه، راضی کردند.

(تبدیل ماندلا و طبقه کمپرادور کوچکش درون این دستگاه دولتی کاملا مستعمراتی به یك نماینده «نیمه» یا «نو» مستعمره به معنای فراتر رفتن از توانایی های ایشان در ایجاد تحولات سیاسی است. در حقیقت باید گفت که این تعدیلات در دستگاه دولت **تنها** میتواند شکل بزك حاکمیت **مستعمراتی** را به خود بگیرد. در این برهه از زمان که طبقه مسلح کمپرادور مستعمره گر سفید هنوز هسته مرکزی دولت را تشکیل میدهد، شانس زیادی وجود ندارد که امپریالیستها اهرمهای قدرت را به دست بورژوازی سیاه دهند و این دولت را به یك دولت **نئوکلنیالیستی** سیاه تبدیل کنند.)

متعاقب سقوط رقیب سوسیال امپریالیست اش، آمریکا یاوه گویی های زیادی در باره صلح و همکاری را بدرقه راه «نظم نوین جهانی»اش کرد - خود این سقوط نشانه بحران شدید درون کل نظام امپریالیستی بود که شوروی (و نیز آمریکا) از ستونهای اصلیش بودند.

سیاستی که آنها در بازسازی امپراتوریشان در پیش گرفته اند عبارت است از انجام باصطلاح ماموریتهای انساندوستانه و نشاندن «دمکراسی» به جای دیکتاتوری در کشورهایی که با آنها بندهای زیادی دارد. این ترفندی است که امپریالیستها اخیرا زیاد مورد استفاده قرار میدهند. فی الواقع پیروی از یك سنت قدیمی است. آنها در مواقع لزوم خود را از حکومتها و رهبران مستبد و جنایتکاران جهان سوم که خود بر سر کار آورده، زیر بال و پرشان را گرفته و راه و رسم کشورداری و سرکوبگری آموخته اند، دور نگه میدارند بعد به عنوان ناجیان «دمکراتی» وارد صحنه میشوند که حق شلیك تیر خلاص را هم برای خود محفوظ نگه داشته اند. سفت کردن کمربندهای نظم نوین جهانی تحت فرماندهیشان در اوضاع کنونی محتاج استفاده هر چه بیشتر از این شکل از مداخله های امپریالیستی است. هر پروسه «صلح»ای قوه قهریه یك دولت را پشت سر خود دارد: تفنگداران دریایی آمریکایی در سومالی، سگهای صهیونیست در فلسطین، ارتش جنایتکار انگلیس در ایرلند شمالی، ماشین نظامی بیرحم در آفریقای جنوبی. این تعدیلات در عین حال مغایر نمایش وحشیانه قدرتشان، آنچنان که در عراق دیدیم، نیست.

امپریالیستها بر بستر بحران جهانی تعمیق یابنده کنونی مجبورند به تصفیه، بازسازی و تجدید ساختار سیاسی بسیاری از مستعمرات و نیمه یا (نو) مستعمرات خود دست بزنند که این امر نتیجه دست اندازی امپریالیستهای آمریکایی بر آنها پس از بازتقسیم جهان متعاقب جنگ جهانی دوم، و خیزش جنبشهای رهائیبخش ملی دهه شصت بوده است. برخی از این ساختارهای دولتی اکنون در وضعیتی بسر میبرند که دیگر پاسخگوی نیازهای امپراتوری آمریکا نیستند - نیاز به توسعه در مناطق کلیدی اقتصادی یا استراتژیك، و توانایی کلیش در اعمال کنترل بر مبارزات توده ای و یا در هم شکستن آنها. این شامل مناطق نفوذ و کنترل رقبای سوسیال امپریالیستشان که سالها بر سر آنها با هم سرشاخ بودند نیز میشود. امپریالیستها سالها در آنگولای نفت خیز به یك جنگ خونین دامن میزدند. در سومالی با سوء استفاده از قحطی که خود مسئولش بودند، به تلاشی ناموفق برای تثبیت اوضاع دست زدند. در خاورمیانه با استفاده از تسلیم رهبری کمپرادور PLO و پایه طبقاتیش برای انجام برنامه هایشان، صلح خونینی را بر مردم منطقه تحمیل کرده اند. اما در رویارویی با جنبش **انتفاضه**، نمیتوانند به موفقیت این راه حل حقیرشان چندان خوش بین باشند.

بی ثباتی آفریقای جنوبی نیز برای هیئت حاکمه آمریکا نگران کننده بود. آنها آفریقای جنوبی را موتور اقتصادی برای توسعه منطقه و ایجاد فضای ایمن برای تامین حداکثر سود خود میبینند. اقتصاد آفریقای جنوبی سالها است که با رشد اندك خود و بر اثر فرار سرمایه ها از کشور دستخوش رکود است. بحران جهان امپریالیستی و نیز اوضاع سیاسی و تنشهای اجتماعی شدید هر دو، علت این رکود بوده اند. اما آفریقای جنوبی همواره از اهمیت استراتژیك برای غرب برخوردار بوده است - هم از نظر موقعیت منطقه ای و موقعیت جغرافیایی قرار گرفتن بر سر راه کشتیهای باربری که حامل نفت، مواد معدنی و خام استراتژیك برای تولیدات جنگی آمریکا، و نیز به خاطر تولید فولادش، سیستمهای جاسوسی و مخابراتی نظامیش که با بودجه دول غربی کار میکنند، و تاسیسات نظامی بندری مدرنش که در اختیار ناتو قرار دارند.

امپریالیستها که قصد نداشتند از منافع اقتصادی خود در آفریقای جنوبی بکاهند (بلکه همواره در تلاش افزودن بر آن نیز بوده اند) در پی یافتن یك راه حل سیاسی برآمدند. آنها برای سازمان دادن پروسه مذاکره در این کشور شدیدا در تمام عرصه ها سرمایه گذاری کردند. در عین حال موفقیتشان در منطقه ای که زمانی دستخوش یك بحران انقلابی بوده، میتوانست به عنوان الگو در مناطق مشابه (که خوشبختانه تعداد آنها در امپراتوریشان کم نیست) استفاده کنند. از یکی از مقامات آمریکایی نقل شده که گفته است: «آیا هیچ راهی وجود ندارد تا جوهر آنچه که در آفریقای جنوبی میگذرد

را بگیریم و در شیشه کنیم. بعد این اکسیر را در خیزشها و شورشهای سایر مناطق که باری بر دوش سیاست خارجی آمریکا هستند، تزریق کنیم؟»

این قضیه وجه دیگری نیز دارد: ANC از طریق معرفی خود به عنوان یك جنبش رهائیبخش در سطح بین المللی، تقریبا با تمامی نیروهای اپوزیسیون چپ در جهان به ویژه در کشورهای تحت سلطه دارای ارتباط بوده است. امپریالیستها بدون شك به روی این امر حساب باز کرده اند که ANC با به خاك سپردن مبارزه سیاسی در آفریقای جنوبی به شیوه عوامفریبانه بورژوا دمکراتیك غرب مابانه خود، به دوستانش می آموزد که دیگر زمان «مناسبی» برای تسلیم شدن به نظم نوین جهانی است.

سوء استفاده از جانفشانی توده ها برای جلب افکار عمومی به تشکیل مجلس چند نژادی

چگونه آنها علیرغم مشکلات بدین کار موفق شدند؟ بخش اعظم سناریو عامدا روی دو «شخصیت» متغایر متمرکز شده بود. دو شخصیتی که در عین حال صحنه گردانان نمایش نیز بوده و جایزه صلح نوبل را هم مشترکا ربوده بودند! همچنین پیش از اینکه پرده پایان نمایش بیفتد، به عنوان دو دولتمرد برجسته نیز شناخته شده بودند. در عین حال، علاوه بر مذاکرات رسمی و زد و بندهای پشت پرده از واشنگتن گرفته تا ژوهانسبورگ، این مبارزه مرگبار سیاسی طبقه حاکمه برای تحمیل «گذار مسالمت آمیز» به مردم از وجه دیگری نیز برخوردار بود: اعمال قهر ارتجاعی علیه آزانیایی ها در شهرکها و زاغه های سیاهپوست نشین. این قهر ارتجاعی، شهرکها و زاغه های سیاه را به صحنه تئاتر کریه و خونینی بدل ساخت.

علیرغم پیشرفت مذاکرات میان دو طرف فکل - کراواتی و معقول، بخش اعظم این قهر، سرکوب تشدید یافته دولت ارتجاعی علیه بی خانمانهای شهرکها و ساکنین زاغه ها بود. پزشکی افشا کرد که پس از کالبد شکافی دویست جسد به این نتیجه رسید که ۹۰ درصدشان توسط پلیس به قتل رسیده بودند.

مبارزات توده ای همچنان به وارد آوردن ضربات در عرصه های مختلف بر این سرکوبگری و کل نظم سیاسی ادامه میداد. پس از اینکه رهبر شاخه نظامی ANC توسط نژادپرستان مرتجع مرتبط با پلیس در آوریل ۱۹۹۳ ترور شد، خشم و انزجار بر روی دولت فوران زد. اگرچه ANC تلاش کرد تا این اعتراضات را سازماندهی کرده و مورد استفاده قرار دهد، لیکن خشم و انزجار توده ها همواره فراتر از محدوده های تعیین شده ANC میرفت، جوانان در ژوهانسبورگ اتومبیلها و دکانها را به آتش کشیدند و در تشییع جنازه های صدها هزار نفری با پلیس به زدوخورد میپرداختند و ساختمانهای متعلق به شرکتهای استخراج معادن را با خاك یکسان میکردند. طی یك راهپیمایی به سوی یك ایستگاه پلیس در کیپ تاون به روی عکاسان، خبرنگاران و پلیس آتش گشوده شد. سقوط «موطنهای مستقل» در نواحی روستایی یکی پس از دیگری، بر خلاف میل سرکردگان قبایل که دست نشاندگان خود رژیم بودند، موج نوینی از درگیریها و مبارزات را همراه آورد.

نمایندگان حکومت و ANC در تمام مذاکرات بر سر تعیین مسئولین این کشتارها و چگونگی این کار و برقراری نظم و قانون بر سر و کله هم میزدند. ANC از دولت ارتجاعی میخواست که از بروز خشونت میان نیروهای سیاسی مختلف جلوگیری کند - تو گویی که دولت نیرویی بیطرف در اوضاع بود!

بدین ترتیب در سپتامبر ۱۹۹۲ وقتیکه یك راهپیمایی ANC به سوی شهرك «بیشو» در منطقه «سیسکای» میرفت تا در اعتراض به رهبر نظامی دست نشانده حکومت به نام «اوپاگوزو» آنجا را به طور «مسالمت آمیز اشغال» کند، سربازان سیسکای با آتش گشودن به روی تظاهر کنندگان ۲۸ تن را کشتند و ۲۰۰ تن را زخمی کردند. دست داشتن حکومت در این کشتار موضوع جدلهای باز هم بیشتر در پروسه مذاکرات شد. رژیم به روشنی از تاکتیك دوگانه ای استفاده میکرد: از یك سو به جان هواداران ANC تعرض میکرد و از سوی دیگر برای پایان بخشیدن به خشونت با رهبران ANC مذاکره میکرد!

بخشهای عمده ای از طبقه حاکمه سفید شدیدا مخالف برگزاری انتخابات و دستیابی به توافق با ANC بود. واضح بود که این بخش در دستگاه نظامی خود دولت ارتجاعی قویا نمایندگی میشد، و در عین حال از مجامع مخفی، تسلیحات، دسته های ترور در داخل خود آفریقای جنوبی و واحدهای سابوتاژ برای ترور فعالین آزانیایی در خارج از کشور برخوردار بود. همچنین گروههای نه چندان مخفی مسلح و بنیادگرای «اخوت»، انجمنهای شهروندان سفید (VOLKSTAAT)، نئونازیها، علاوه بر یك بخش نظامی غیر رسمی که کارزارهایی برای بی ثباتی اوضاع در کشورهای همسایه به پیش میبرد (و نیروهایی نظیر «رنامو» در موزامبیك و «یونیتا» در آنگولا را کمك میکرد) نیز وجود داشتند.

این گروهها از طریق روابطشان با پلیس و ارتش چوب لای چرخ انتخابات میگذاشتند. آنها به روی سیاهپوستان در شهرها آتش میگشودند و در جاده های روستایی برای آنها کمین میگذاشتند. آنها معتقد بودند که با براه انداختن جنگ داخلی نمیتوانند منافع خود را تحت رژیم آپارتاید حفظ کنند؛ بنابراین باید با ایجاد جو هراس و هرج و مرج، برنامه های حکومت را با شکست مواجه ساخته و سپس مسئله را با استفاده بیشتر از راه نظامی حل کنند. دوکلارك در بازدیدهایش از مزارع سفیدپوستان در مناطق روستایی که حامی این دسته از گروههای افراطی سفیدپوست بودند، مورد توهین و تهدید قرار میگرفت. این گروهها که سرنخشان به ارتش و پلیس وصل بود، بیجا به عنوان «نیروی سوم» خطاب میشدند - «بیجا» از این جهت که غالبا اجازه تام به مداخله داشتند و جزیی از همان برنامه نیروهای امنیتی دولت ارتجاعی که علیه توده ها به اجرا در میامد، بودند.

در عین حال برخی از این نیروهای ارتجاع سفید، در مقابله با مذاکرات و انتخابات وارد ائتلافهایی با «حزب آزادی اینکاتا» (که گروه محافظه کار و ارتجاعی سیاه بود) میشدند. حتی برخی از افرادشان به عضویت این حزب در میامدند. آنها علنا به تحریك قتل عامهای وحشیانه میپرداختند و در اجرای آنها مشارکت میکردند و به اختلافات جزیی میان سیاهان در شرایط شدیدا پر تنش شهرکها دامن میزدند.

خود دولت نیز پس از اوجگیری مبارزات توده ای در دهه هشتاد، سیاست تضعیف ANC و پر و بال دادن به اینکاتا را نیز پیش برد - از طریق ترویج آنچه که خود «خشونت سیاهان علیه سیاهان» خواند. مثلا در مناسبات میان دو گروه قومی بزرگ «خوسا» و «زولو» موش دوانی میکرد. این مسائل توسط یك مامور اطلاعاتی سابق که

دولت را به تلاش در جهت نابود کردن ANC متهم میکرد، افشا شد. خود وی قبلا عضو اجرایی طرح ۳۵ میلیون دلاری علیه جنبش «سواپو»ی هوادار شوروی پیش از انتخابات ۱۹۸۹ در «نامیبیا» بود.

رژیم سفیدپوست یك موتلف خوب را در هیبت «بوته له زی» میدید. او رهبر دست نشانده زولوها و رئیس پلیس کوازولو (منطقه اختصاص یافته به زولوها توسط رژیم آپارتاید) بود. کوازولو از بدترین اراضی گرداگرد مزارع و کشتزارهای حاصلخیز سفیدپوستان تشکیل میشد که اصلا قابل مقایسه با سرزمین اصلی خود زولوها در «ناتال» نبود. بوته له زی با استفاده از سازمان «فرهنگی» اینکاتا توانست حمایتی ناسیونالیستی برای خود دست و پا کند و پایه های قدرت ارتجاعی خود را محکم کند. اما همواره در ارتباط نزدیك با رژیم آپارتاید قرار داشت. نژادپرستان نیز پاداش او را فراموش نمیکردند و مبالغ هنگفتی از بودجه حکومتی را از طریق صندوقهای مالی مختلف به اینکاتا میرساندند. حسابهای مخفی برای تامین بودجه فعالیتهای اینکاتا علیه ANC و سایر سازمانها سر به صدها هزار دلار میزد. این ارتباطات در ژوئیه ۱۹۹۱ افشا شدند.

پلیس حتی از ۱۹۸۷ دیگر در مورد ممنوعیت حمل اسلحه سنتی زولوها سخت نمیگرفت. (زولوها مدت یك صد سال بود که دیگر حق حمل نیزه و شمشیر و غیره را نداشتند، مگر اینکه ثابت میکردند که برای شکار است). پس از اینکه اینکاتا در ۱۹۹۰ از یك جنبش فرهنگی به حزب سیاسی تغییر ماهیت داد، حکومت بی سر و صدا به حمل اسلحه شان قانونیت بخشید. عمدتا زولوهای مناطق روستایی علیه ANC بسیج شده بودند، زیرا نفوذ ANC در ناتال گسترش یافته بود و به زولوها چنین تفهیم شده بود که اگر ماندلا در انتخابات پیروز شود، سرزمین پادشاه شان را غصب خواهد کرد و غیره. در حقیقت هواداران اینکاتا در میان زولوها بسیار اندك است. خود زولوها یك اقلیت ۳۸ درصدی در میان کل جمعیت سیاهان هستند که بخش قابل توجهی از آنها نیز از ANC جانبداری میکنند.

همکاری میان راست افراطی، پلیس و اینکاتا اشکال متعدد به خود میگرفت. کامیونهایی که سفیدپوستان میراندند اعضای اینکاتا را به شهرکهای مجزا میاوردند. هنگامیکه آنها به کشتار و غارت دست میزدند، سفیدپوستان نیمه میلیشیا به «محافظت» از ایشان میپرداختند. پلیس به اینکاتا جواز کشتار داده بود. هنگام بروز درگیریها، این غیر اینکاتاها بودند که مورد پیگرد پلیس واقع میشدند. پلیس تحت عنوان پایان دادن به خشونتها خانه های آنها را برای یافتن اسلحه تفتیش میکرد. پس از خلع سلاح آنها، سر و کله اینکاتاها دوباره پیدا شده و مردم بی سلاح را قتل عام میکردند. یا پس از اینکه اینکاتاها در تهاجم به شهرکها مردم را کشتار میکردند، پلیس طی یك عملیات نمایشی اینکاتاها را خلع سلاح میکرد و پس از مدتی این سلاحها را به آنان مسترد میکرد.

موج نوینی از خشونت علیه توده ها نیز برای به جان هم انداختن آنان تحت نام اختلافات قومی بر سر به اصطلاح «مناطق نفوذ سیاسی» براه افتاد. ناگهان رسانه های گروهی خبر میدادند که سیاهپوستان به اصطلاح از سوی سازمانها یا کاندیداها (و بعدا به انگیزه «رقابت قومی») به جان هم افتاده اند. ناگهان همه صاحب اسلحه میشدند! این در حالیست که این توده ها هرگز طی دویست سال مبارزه علیه سلطه گران سفید و نیروهای مسلحش، به اسلحه دسترسی نداشتند.

حکام نژادپرست سفید همواره سعی داشته اند که آزانیایی ها را به قومیهای دروغین و کوچك تقسیم کنند، و به کورهٔ ناسیونالیسم کور بدمند تا بتوانند یك قشر کوچك به عنوان مسئولین سرسپرده حکومتی برای اداره اقوام مختلف در خدمت سیاست کهنسال «تفرقه بینداز و حکومت کن» بوجود آورند. با این وجود به علت مشترك بودن شرایط ستمدیدگی توده ها تحت رژیم نژادپرست در کلیت خود و ترکیب سیال خلقها و زبانهایشان، این سیاست هرگز چندان موفق نبوده است. به طور مثال، نزدیکی زبانهای خوساها و زولوها به حدی است که زبان یکدیگر را میفهمند. همچنین میان مردم منطقه راند که بخش اعظم خشونتها در آنجا به وقوع پیوسته، صحبت کردن به سه چهار زبان امری عادی است.

هدف استراتژی بی ثبات کردن اوضاع و سرکوبگری بیشتر، عبارت است از گیج کردن و پراکندن توده ها از گرد هم، و اثبات این نکته که سیاهان نه اداره شدنی هستند و نه توانایی اداره کردن دارند. هدف دیگرش هم این بود که امیدها را نسبت به ایجاد نظم و قانون و پایان یافتن کشتارها سلب کنند تا بخشهای عقب افتاده، خواهان استقرار یك دولت مقتدر شوند. این امر از تاثیرات سیاسی نیز برخوردار بود ـ به شکل منحرف ساختن مبارزه توده ها به مجرای انتخابات به عنوان تنها آلترناتیو دستیافتنی. همانگونه که اعلامیه جوانان انقلابی آزانیایی مطرح میکند: «... این اعمال جنایتکارانه و کریه علیه مردم آفریقا برای اینست که ما را خسته و سرخورده سازند، آگاهی سیاسی مان را فلج کنند، اهداف مبارزاتی مان را مخدوش سازند، مبارزه مسلحانه مان را سرکوب کنند، و وادارمان سازند تا از سر استیصال خواهان «صلحی پوشالی» شویم که در خدمت برطرف ساختن اشتهای سیری ناپذیر امپریالیستها است. این وسیله ای در جهت ترویج پروسه خیانتکارانه مذاکره و برای وادار نمودن مان به گردن نهادن به جبر اقتصادی و اوامر امپریالیستها و مباشرانشان است...» در عین حال مبارزه طبقاتی علیه این و علیه کل رژیم و نظام نیز در جریان بوده است.

واحدهای دفاع از خود (SDU) در بسیاری از شهرکها جهت مقابله با حملات اینکاتاها برپا شدند. حتی ANC هم مدتی آنها را تحت حمایت خود گرفت و خواستار آموزش نظامی برخی جوانان شد. وقتیکه این جوانان پس از مدتی از دستورات ANC مبنی بر خودداری از درگیری سرپیچی کردند، این واحدها به تشکیلاتهای توفانزای سیاسی برای ANC تبدیل شدند. امروز هم هنوز یکی از این واحدها سلاحهای خود را تحویل نداده و اعلام کرده در صورت لزوم آنها را علیه حکومت جدید بکار خواهد برد.

این تحریك خشونت علیه خشونت توسط ANC داشت به ضد خود تبدیل میشد. اوضاع بی ثبات، دستیابی به صلح از طریق برگزاری انتخابات را تقریبا با شکست مواجه کرده بود. این چانه زدنهای سیاسی، زد و بندها، و بده بستانها پا به پای این روند پیش میرفتند. بوته له زی تهدید کرده بود در صورتی که ببیند نمیتواند از پس ANC در انتخابات برآید آنرا بایکوت خواهد کرد. طبقه حاکمه برای بدست آوردن دل وی به او قول داد که چند کرسی در پارلمان و مقام وزارت برای خود وی در نظر گرفته شده است. چند «هدیه» ناقابل (!)

نظیر یك قطعه زمین وسیع هم برای نشان دادن‌حسن نیت خود تقدیمش کردند! آنها همچنین توانستند ژنرال «کونستان ویلژوئن» رهبر «جبهه آزادی» دست راستی که کارزاری برای ایجاد یك دولت مجزای سفید براه انداخته بود، را برای کاندید شدن در انتخابات راضی کنند. ماندلا طی نطق انتخاباتیش شخصا از این جلاد مردم آزانیا به عنوان یك «شهروند ارجمند آفریقای جنوبی» ستایش کرد.

بدین ترتیب تحمیل یك توافق عمومی بر اعمال قهر ارتجاعی علیه توده های آزانیا و نیز بر تاکتیك مذاکرات متکی شد. اگرچه دوکلارك رئیس جمهور سابق یك طرف مذاکره بود، لیکن دوستان طبقاتیش از عملیات جنایتکارانه نیروهای امنیتی دولت نفع برده و آنرا حمایت میکردند (به جز اخراج برخی ژنرالهای رسوا که توسط کمیسیونهای تحقیقاتی مختلف در رابطه با خشونتهای جاری مسئول شناخته شده بودند). به طور اجمال، طبقه حاکمه توانست ثباتی ارتجاعی برقرار سازد و نوعی ائتلاف برای برگزاری انتخابات سرهم بندی کند. لیکن این گونه ثبات و ائتلاف به همان میزان که موقت بوده، شکننده نیز هست.

دولتی که سر تا پا در بحران غوطه ور است، به این افتخار میکند که از جنگ سیاهان برای «استقلال» جلوگیری کرده است. اما اینرا ناگفته میگذارد که چنین دولت مستعمراتی «چند نژادی» بازسازی شده، بر زمینی تولد یافته که خون هزاران آزانیایی بر آن ریخته شده است. به عبارت دیگر، آنچه آنها به پیش بردند جنگی بود که تلفاتش تنها به یك طرف جنگ تعلق داشت، و آنچه را که آنها پیشگیری کردند جنگ داخلی بود که طی آن، توده ها نیز این فرصت را می یافتند تا سازمانیافته و متشکل بجنگند.

۲. حکومت جدید «مردم» برای مردم چه خواهد کرد؟

یك نگاه سریع به اوضاع اجتماعی - اقتصادی ای که حکومت ماندلا به ارث برده، به ما میفهماند که چرا خوش نیت ترین برنامه اصلاحاتی نمیتواند خرابیهای ناشی از سلطه استعمار و امپریالیسم بر مردم آزانیا را آباد سازد. (آمار دولتی آفریقای جنوبی تنها آمار موجودند. باید متوجه بود که گرایش مستعمره گران به اینست که تصویر زیباتری از اوضاع ارائه دهند. بدین جهت فاصله طبقاتی میان سیاهپوستان و سفیدپوستان را با ادغام آمار مربوط به این دو گروه، لاپوشانی میکنند. آمار آنها «شهرکهای مجزای» مخصوص سیاهان را در بر نمیگیرد، و دسته بندیهای مشاغل درون هر بخش اقتصادی را یك کاسه میکند.) آفریقای جنوبی (مستعمره سلطه گر سفید) طبق آمار بانك جهانی بیست و چهارمین کشور ثروتمند جهان است، و آزانیا (ملت تحت سلطه بومی) یکصد و بیست و چهارمین است.

نرخ بیکاری میان اکثریت سیاه بیش از ۵۰ درصد است و روز به روز بالاتر میرود. این نرخ در مناطق شرقی به ۷۰ درصد میرسد. ۳۴ میلیون آزانیایی (یعنی بخش اکثریت سیاهان) عمدتا در شهرکهای فقیر در مناطق شهری و روستایی و یا زاغه های محروم در مناطق روستایی در وضعیت فلاکت بار زندگی میکنند - اینها تنها جاهایی بوده که پس از مصادره چهار پنجم زمینهایشان در هشتاد سال، سیاهان اجازه داشته اند «قانونا» در آنجا زندگی کنند. چیزی حدود ۱۱ تا ۱۵ میلیون آزانیایی در مناطق روستایی زندگی میکنند که ۸۵ درصدشان در مناطقی که قبلا سرزمین اختصاصی آنها محسوب میشد در زیر خط فقر بسر میبرند. ۲۱ میلیون نفر به آب آشامیدنی پاکیزه دسترسی ندارند و ۱۲ میلیون نفر از بهداشت مناسب (مثل توالت، حمام، و غیره) برخوردار نیستند. مدارس مجزای ویژه سیاهپوستان فاقد امکانات تحصیلی مناسب، کادر آموزشی کافی، برق و غیره است. همین مدارس در برخی مناطق سیاهپوست نشین حتی وجود ندارند. این مدارس بر مبنای سیاست نژادپرستانه تامین آموزش جداگانه و دون پایه ایجاد شده بودند که پایه اش بر بنیادگرایی مسیحی نهاده شده بود: «همانگونه که خداوند مقرر داشته، آفریقاییها برای انجام کار یدی احتیاجی به آموختن تمدن اروپایی ندارند». نسبت بودجه دولتی صرف شده برای آموزش سفیدپوستان نسبت به سیاهپوستان هشت به یك است. نرخ بیسوادی در برخی مناطق به ۵۰ درصد میرسد. نسبت مدیران سیاهپوست شرکتها ۲ درصد است. کسب و کار اقتصادی سیاهان تنها یك درصد کل فعالیتهای اقتصادی کشور را تشکیل میدهد.

آزانیا به خوبی در میان دسته بندیهای کشورهای تحت سلطه امپریالیسم جای میگیرد. در عین حال، ویژگی خاص **مهاجر بودن** استعمارگران در آفریقای جنوبی، یعنی اقامت یك اقلیت سفیدپوست (عمدتا با اصلیت هلندی و انگلیسی) باعث تسریع برخی جوانب توسعه اقتصادی بر پایه عقب افتاده ترین، ستمکارانه ترین و استثمارگرانه ترین مناسبات اجتماعی گشته است. طی دوره بیش از ۲۰۰ سال جنگهای خونین مقاومت در برابر خلع ید از زمین، برخی جوامع بومی شبانی و دهقانی به تدریج از بین رفتند. استعمارگران از ترفندهای گوناگون برای اینکار استفاده کردند: از شیوع بیماری میان آنها، دزدی و کشتار گله های شان، نخستین قوانین استعماری، و تحمیل مالیات بر آنها گرفته تا قتل عام برخی قبایل برای تصرف زمینهایشان و راندن آنها به درون اقتصاد مستعمراتی. سفیدپوستان مهاجر، بردگی و اشکال مختلف کشاورزی اجاره داری را در زمینهای غصبی بکار میگرفتند. به تدریج، تجارت کوچك و کشاورزی صادراتی (برای بازار خود کشور مستعمراتی و صدور محدود به انگلستان) به سرمایه داری نوخاسته ارتقا یافت. در عین حال، الماس و سپس طلا در قرن نوزدهم کشف شد و روند به کار کشیدن سیاهان و ضرورت شدید به استخراج مواد معدنی و سنگهای قیمتی، توسط خلع ید سیستماتیك دهقانان سیاهپوست از زمین و تبدیلشان به نیروی کار (به همراه وارد کردن نیروی کار قراردادی از هندوستان برای کار در مزارع نیشکر در ناتال) را تسریع بخشید. رشد سرمایه داری جهش کرد - پا به پای منافع اقتصادی و سرمایه گذاریهای مستقیم اروپایی در آفریقای جنوبی. انگلستان استعمارگر جنگ خونینی (جنگ آنگلو - بوئر ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲) را به راه انداخت تا سهم خود را از این خوان یغما برگیرد. پس از این جنگ بود که یك دولت ارتجاعی مستعمراتی اروپایی تحکیم یافت تا استخراج معادن و کشاورزی محدود (برای «تغذیه» نیروی کار در وهله نخست، و صدورات مازاد احتمالی به صورت تبعی) را سازماندهی کرده و به پیش برد.

در قرن بیستم توسعه سرمایه دارانه بخشهایی از اقتصاد آفریقای جنوبی که برای سرمایه مالی امپریالیستی نقش کلیدی یا استراتژیك بازی میکردند، با سوبسیدهای دولت ارتجاعی سفید به اشکال مختلف تسهیل یافت. یك طبقه سرمایه دار در میان

مستعمره گران سفید بوجود آمد و اقلیت سفیدپوست را در چنان وضعیت اقتصادی قرار داد که استانداردهای زندگیش با استانداردهای اروپایی و آمریکایی مقایسه میشد. اگرچه مردم آزانیا (که فوق استثمارشان باعث این توسعه سریع گشت) عمدتا از ثمرات این رشد بی بهره ماندند، لیکن توسعه اقتصادی آفریقای جنوبی از سایر کشورهای آفریقایی بیشتر بود و آنرا به طور کل از مابقی کشورهای قاره «ثروتمندتر» میکرد.

به طور مثال، ۶۰ درصد سرمایه گذاریهای آمریکا در قاره آفریقا، در آفریقای جنوبی انجام شده است. به علت شکل یافتن معوج اقتصاد اکثر جوامع نیمه مستعمره ـ نیمه فئودال آفریقا ناشی از سلطه امپریالیستی بر آنها، و بر اثر انتقال بحران اقتصادی جهانی به این جوامع و نیز به خاطر به اصطلاح «کمکهای» امپریالیستها (مثل برنامه های مربوط به تعدیلات ساختاری نسخه پیچی شده صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، وضعیت اقتصادی و زندگی مردم از زمانی که این جوامع استقلال سیاسی رسمی خود را در دهه شصت یکی پس از دیگری بدست آوردند، **بدتر شده است**. درآمد سرانه متوسط در آفریقا در فاصله زمانی ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ به میزان ۲۰۰ دلار سقوط کرده است ـ از ۸۵۰ به ۶۴۵ دلار.

«بازسازی و توسعه» آفریقای جنوبی

وعده های انتخاباتی ماندلا حول اصلاحات اجتماعی پر طمطراق برای از بین بردن فقر و عرضه خدمات پایه ای به قربانیان آپارتاید طی پنج سال آینده (تا انتخابات سراسری بعدی) دور میزد. این برنامه ها شامل موارد زیر میشود: ایجاد ۲٫۵ میلیون شغل دولتی (از طریق برق رسانی به یک میلیون خانوار، ایجاد یک میلیون خانه مسکونی برای خانواده های کم درآمد، تخصیص بودجه دولتی به برنامه ده سال تحصیل اجباری و مجانی به همراه نوعی خدمات درمانی برای کودکان).

از آنجا که این برنامه به روشنی تنها خراشی بر سطح مشکلات و نابرابریهای عمیق جامعه است، و از آنجا که حکومت تنها قصد دارد «سطح زندگی سیاهپوستان را ارتقا دهد بدون اینکه سطح زندگی دیگران را پایین آورد»، مشخص میشود که حکومت «اتحاد ملی» اساسا رسالت خدمت به منافع چه کسانی را به عهده گرفته است. به علاوه، کل مباحثه حول دو نکته دور میزند: «رفاه» مردم و امکان تحقق این اصلاحات نسبتا ملایم (که اپوزیسیون سفید آنرا «وعده سر خرمن» خواند)، و تامین بودجه چند میلیاردیش ـ بدون اینکه حکومت مجبور به کاستن از سایر بودجه ها شود و وضعیت جاری را از این که هست وخیمتر سازد، و یا بالاجبار از مشاغل سفیدپوستان بکاهد (که بیش از یک سوم شان در استخدام حکومت اند) و غیره.

و به دنبال همه اینها «آموزش سیاسی» بدون هیچ هزینه ای میآید: اینکه توده ها باید صبور بوده و انتظارات بیجا نداشته باشند! یک روی این سکه، زحمتکشان شهری را در تلویزیونها نشان میدهد که قسم میخورند اگرچه تهیدست اند اما سرمست اند، چون اکنون آزادند و تنها میخواستند حیثیت انسانی خود را بازیابند! روی دیگر این سکه، عجز و لابه های ANC در پیشگاه مردم است تا به آنها بقبولاند که خرابیهای ناشی از چندین دهه حاکمیت رژیم آپارتاید را یکشبه نمیتوان (طی یک دوره پنج ساله!) آباد ساخت!

این بیشک درست است که خلاص شدن از دست نابرابریهای عمیق نژادی و طبقاتی در جامعه یک پروسه درازمدت است ـ فرقی نمیکند که کدام طبقه قدرت را در دست دارد. لیکن انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا بلافاصله به اقدامات زیر دست میزند: خلع ید از ملاکین بزرگ که دست توده ها را از زمین کوتاه کرده اند، مصادره و سازماندهی مجدد ابزار تولیدی که در اختیار مستعمره گران سفید و سرمایه های خارجی بوده، و نیز قطع بندهایش با اقتصاد امپریالیستی. این اقدامات راه را برای ایجاد یک اقتصاد خودکفای ملی، برای پیشبرد یک اقتصاد با برنامه در جهت منافع طبقات زحمتکش، و بریدن کامل از زنجیر مناسبات امپریالیستی، مهیا میسازد.

حکومت ANC در پیدا کردن میلیاردها دلار بودجه برای بهبود بخشیدن به سطح زندگی بخشی از توده ها بدون اینکه اوضاع تغییری اساسی بکند، دچار مشکل است، شیوه برخوردش به حل این معضل، بر مبنای جهانبینی و برنامه متفاوتی است که نه تنها وابستگی به امپریالیستها را حفظ میکند بلکه زنجیرهایش را نیز محکمتر میکند. در دنیای واقعی، این شعار توانسته تمام «آزادیخواهی»ها را در خود مستحیل سازد: «آفریقای جنوبی را به محیط امنی برای سرمایه گذاری تبدیل کنید». نمیتوان گفت که برخی از برنامه ریزان به وعده و وعیدهای انتخاباتی خود عمل نمیکنند و در پی حل معضلات اجتماعی نیستند. واقعیت اینست که آنها برای دستیابی به عدالت اجتماعی، نه آمادگی اینرا دارند و نه قادرند که علیه صاحبان قدرت و علیه نظم اقتصادی جاری بلند شوند.

«برنامه بازسازی و توسعه» ANC عبارت است از ایجاد اصلاحات پایه ای در جامعه نژادپرست. این «برنامه» در ۱۵۰ صفحه بسیار پیش از انتخابات، میان «رهبران جامعه»، «اجلاسهای توده ای» و محافل اقتصادی و هیئت حاکمه برای دستیابی به مصالحه بر سر راه آینده توزیع شده بود. به هیچ وجه جای شگفتی نیست وقتی که یک اقتصاددان از «بانک تجاری راند آفریقای جنوبی» میگوید که قدرت تطابق با این برنامه را در خود می بیند. نیم نگاهی به این برنامه، خصلت سازشکارانه «نه سیخ بسوزد، نه کباب» آنرا افشا میکند. اگرچه اجرای اصلاحات و «غیر نژادی» کردن نهادهای عمیقا نابرابر و خفقان آور در تمام عرصه های اجتماع خواست اصلی برنامه را تشکیل میدهد. لیکن به هیچ وجه مبانی و احکام پایه ای استثمار سرمایه داری و نیمه فئودالی که این نهادها بر آنها استوارند را مورد نقد قرار نمیدهد. در حقیقت آنها را میستایند.

صفحات بسیاری به بررسی نقادانه از گذشته و ایراد شکوه های مزورانه در مورد تاثیرات بیحد و حصر آپارتاید بر سیاهان در همه عرصه ها (از مسکن و مدرسه گرفته تا امکان دستیابی به زمین و وام بانکی) اختصاص یافته که اهداف دوگانه این برنامه را به روشنی نشان میدهد. این برنامه «طرح پنج ساله»ای برای ارائه برخی تغییرات مطرح میکند که به حکومت جدید امکان میدهد تا تفاوت خود را با حکومت پیش از خود نشان دهد. دوم اینکه تلاش دارد تا بورژوازی سیاه و خرده بورژوازی رادیکال سیاه را متقاعد سازد که از طریق اصلاحات جزئی میتوان به غیرممکن (یعنی ارتقاء قابل ملاحظه سطح زندگی سیاهان که ستمدیدگان اعصارند) دست یافت. به علاوه تلاش دارد تا آنها را حول این پلاتفرم سازمان دهد. این برنامه چنین وعده میدهد: «از بین بردن فقر و

دستمزدهای پایین و نابرابریهای شدید در دستمزدها و ثروت که مولود نظام آپارتاید بودند؛ رفع نیازهای پایه ای و در نتیجه، تضمین برخورداری تمام شهروندان آفریقای جنوبی از سطح زندگی شایسته و امنیت اقتصادی».

حتی کشورهای ثروتمند امپریالیستی نیز نتوانسته اند توده های تحت ستم و استثمار درون مرزهای کشوری خود را از این چنین مواهبی که این برنامه حواله میدهد برخوردار سازند!

و تا آنجایی که به مسئله بسیار انفجاری همچون زمین مربوط میشود، این برنامه مبهم است. به نظر میرسد که تیم ضربتی سر هم کننده «اتحاد ملی» نتوانسته در این عرصه به گرفتن تخفیفهای عمده ای دست یابد - عرصه ای که ستون فقرات کل نظام مالکیت مستعمراتی را تشکیل میدهد. طرح نه چندان سریعی برای خلع ید از حدود ۳۰ درصد از زمینها در نظر گرفته شده که تضمین پا در هوایی برای به زمین دست یافتن برخی از توده های سیاه است که خلع ید شده و یا به زور از زمینهایشان رانده شده اند - آنهم در صورت ارائه سند مالکیت! تازه، تاریخ اجرای این طرح هم خود موضوع مباحثات فراوان بوده است. گفتگوهایی نیز در موارد زیر در جریان است: فروش زمینهایی که توسط دولت و کلیساها اجاره داده میشوند، به فروش نهادن برخی زمینهای نامرغوب سفیدپوستان و یا ارتش که درست بهره برداری نشده، به حال خود رها گشته و یا دیگر بازدهی خود را از دست داده اند؛ و زمینهای حاصله از دادوستدهای مشکوك با رژیم آپارتاید و یا فروخته شده به دولت یا سازمانهای نیمه دولتی به صورت قسطی.

سهم کشاورزی تجاری سفیدپوستان (تقریبا ۷۰ هزار کشاورز) تنها حدود ۵ درصد از محصول ناخالص داخلی است. مباحثه بر سر امکان اجازه دادن به از سرگیری تولید کوچك سیاهان، حول بازسازی در جهت «گسترش پایه مالکیت» سیاهان و گشودن درهای بازار و نظام توزیعی سراسری کاملا تحت سیطره کشاورزان و شرکتهای بزرگ سفید، در جریان است. برنامه فوق الذکر ANC وعده میدهد که شالوده ساختار روستایی را بهبود میبخشد، و در آینده نیز یك طرح توسعه روستایی به طور کامل ارائه خواهد شد.

این برنامه در رابطه با اقتصاد متذکر میشود که ابزار تولید، شبکه توزیعی و مالیه در دست یك اقلیت کوچك است که سیاستهای انحصارگرانه اش... نرخ گذاریهای غارتگرانه اش و روشهای مدیریتی دست و پا گیرش... به همراه نسبت عظیم مالکیت سفیدپوستان و شرکتهای سفید بر زمین، «باعث بروز تنشهای نژادی و اجتماعی میشوند». این نقل قول به خوبی میتواند به عنوان بی معناترین سخن قرن انتخاب شود. «بیانیه آزادی» معروف ANC زمانی از ملی کردن این تراستهای عظیم سرمایه داری سخن میگفت. اما اکنون «برنامه بازسازی و توسعه» ANC پیشنهاد میکند تا با شکستن تراستهای بزرگ به شرکتهای کوچك از طریق قوانین اجباری ضد تراست و اعمال کنترل بیشتر بر آنها و رسیدگی بیشتر به حساب و کتابهایشان، به این انحصارگری (چهار گروه مالی بزرگ بر بیش از ۸۰ درصد از سهام در بورس ژوهانسبورگ) پایان داده شود - علاوه بر اتخاذ سیاستهای تحریك کننده رقابتی و پیشبرنده رشد و توسعه کسب و کارهای کوچك سیاهان. این برنامه در ذات خود و به نسبتی که پیش برده میشود کاری جز اینها نمیکند: ارائه مکانیسمهای تنظیم کننده ناظر بر سیاستهای استخدامی، تعیین دستمزدها و آموزش کارکنان در غولهای صنعتی و مالی، دفاع از حق اتحادیه داشتن کارگران، علاوه بر اتخاذ سیاستهایی که به سرمایه گذاران سیاهپوست امکان دسترسی بیشتر به وام و اعتبار میبخشد. همچنین خواستار میشود که معدنچیان معادن خصوصی از حق «خودگردانی دمکراتیك» برخوردار شوند.

به نظر خبرنگاران غربی تنها تفاوت واقعی میان برنامه «چپ میانه» ANC و برنامه «راست میانه» NP (دو کلارك) تمایل اولی به گسترش خدمات عمومی است. هر دو برنامه در وهله نخست بر جلب اعتماد سرمایه گذاران و در وهله دوم بر کمك به کسب و کارهای کوچك تاکید دارند.

حکومت «اتحاد ملی» وعده میدهد که ساختار شالوده ای صنعتی پیشرفته آفریقای جنوبی و جو سیاسی تثبیت یافته جدید باعث جلب بیش از پیش سرمایه های خارجی خواهد شد و از طریق توسعه تولیدات صادراتی منجمله استخراج و تصفیه مواد معدنی و سایر مواد خام (که اکنون عمدتا به طور مستقیم به صورت فلزات و سنگ معدن فروخته شده و ۷۵ درصد درآمدهای صادراتی را تشکیل میدهند) نرخ رشد قابل تثبیتی بدست خواهد آمد. لیکن این به علت بحران اقتصادی جاری و به علت کاربر شدن بیش از پیش صنایع طی سالهای اخیر به جای ایجاد مشاغل جدید در عرصه تولیدات صادراتی حدود ۱۵ درصد از میزان نیروی کار کاسته شده است.

در موارد دیگری که استراتژیهای پیشنهادی صندوق بین المللی پول و بانك جهانی بکار بسته شده است، حکومت جدید هر چه بیشتر تحت فشار قرار دارد که به خصوصی کردن برخی از شرکتهای دولتی فعال در زمینه های خدماتی، حمل و نقل عمومی، منابع طبیعی کلیدی و عرصه بسیار مهم تولیدات تسلیحاتی، روی آورد.

در حقیقت، از قبَل این شرکتهای نیمه دولتی است که سوبسید شرکتهای بزرگ «بومی» و امپریالیستی از طریق اعمال کنترل، تخفیفهای مالیاتی، و تامین داده های کم خرج (مبتنی بر سود و خدمات کم هزینه حاصل از فوق استثمار آپارتاید) تامین و بازتوزیع میشود. دولت همچنین شالوده تکنولوژیك دو سویه ای برای صنعت و کشاورزی ریخته است - از طریق سرمایه گذاری مستقیم در اولی و بذل اعتبارات گسترده به دومی.

دو تا از بزرگترین شرکتهای دولتی با نامهای ISCOR (شرکت آهن و فولاد) و SASOL (شرکت نفت) طی سالهای اخیر خصوصی شدند - در رویارویی با احتمال ملی شدن شرکتها بر مبنای طرحهای ANC در این رابطه. و اکنون شرکت عظیم برق ESCOM در فکر برق رسانی به کشورهایی نظیر زامبیا و کنگو است. جلب سرمایه های خارجی و استفاده صنایع از برق به عنوان منبع انرژی ارزان، آفریقای جنوبی را به «درهٔ برق» منطقه تبدیل خواهد کرد - چیزی مثل «دره سیلیکان» در کالیفرنیا.

بخش تولیدات اسلحه شرکت ARMSCO (بزرگترین صادر کننده اسلحه به رژیم اسبق تحت الحمایه فرانسه در روآندا) اکنون خصوصی شده است. این شرکت برای تبدیل شدن به یك شرکت بزرگ تولید اسلحه همواره تحریمهای تسلیحاتی را زیر پا نهاده و در معاملات بین المللی پر زد و بند درگیر بوده است - عمدتا با عمان و دوبی و نیز با خاور دور و آمریکای جنوبی. این شرکت در پی اینست

که تسلیحات ساخت خود را جانشین سلاحهای مستعمل بلوك شرق در آفریقا سازد. حکومت ANC درگیر بحث بر سر آینده این صنعت بسیار سودآور که همیشه منبع مالی تامین بودجه هزینه های اجتماعی بوده، گشته است.

ANC «راضی» شده دست از وعده و وعیدهای انتخاباتیش به مردم بردارد و رابطه اش را با «بازار» خوب کند. کارتلهای بزرگ چند ملیتی هم به سهم خود از روند «گذار مسالمت آمیز» اظهار رضایت کرده و به مثابه کاسه داغتر از آش و به عنوان پاداش به ANC جهت پاسداری از عرصه های نفوذ ایشان، از «دیر شدن» اصلاحات سخن میگویند.

شرکت پیشتاز و عظیم «آنگلو - آمریکن» که قبلا به عنوان زائده یکی از قدرتمندترین شرکتهای معادن آفریقای جنوبی بوجود آمد، خود به امپراتوری ای از شرکتهای به هم پیوسته متعدد شراکتی، سهامی و غیره تبدیل شد که دارای سرمایه گذاری در قاره های مختلف از طریق شرکتهای وابسته و تحت تکفل اش است. این گروه مالی - صنعتی (که حدود ۳۰۰ هزار نفر را در استخدام داشته و به تنهایی ۲۵ تا ۴۰ درصد سرمایه گذاریها در بورس ژوهانسبورگ را در اختیار دارد) قول عمل قاطعانه، تخصیص میزانی سهام و تعدادی مناصب مدیریت ارشد به سیاهان، استفاده از برخی کسب و کارهای کوچك سیاهان (مثلا برای تمیز کردن موکت شرکتهایش) را داده است. آنها اخیرا سروصدای زیادی در جراید بر سر این راه انداختند که کنترل یکی از شرکتهای بیمه وابسته به خود را در اختیار سیاهان گذاشته اند و ۵۱ درصد مالکیت آنرا نیز به سیاهان فروخته اند. این در برابر آنچه که باید انجام شود، قطره ای در برابر دریا است.

این آن نوع منافع اقتصادی مسلط بین المللی است که سرمایه امپریالیستی در امتزاج با سرمایه آفریقای جنوبی بیش از یك صد سال است خون مردم آزانیایی را مکیده است. سرمایه امپریالیستی در شراکتی جنایتکارانه با دولت مستعمراتی سفید (که شالوده های ساختاری و مالی برای این چنین غارتی را مهیا ساخته) قرار دارد و در عین حال نقش تعیین کننده رئیس قوه مجریه در به بندگی کشیدن و اعمال جنایت در حق مردم آزانیا را به عهده داشته است.

خانه های قوطی کبریتی و پیچاندن گوش امپریالیستها

بخش اعظم این برنامه ANC شامل طرحهایی حول این نکته است که آفریقای جنوبی «جدید» باید بیش از پیش در «اقتصاد جهانی» (نظام امپریالیستی) ادغام شود تا بدین ترتیب همه کمابیش از آن سود ببرند. این توهم عمده جای در تخیلات خرده بورژوازی و بورژوازی سیاه دارد - یعنی سازش و آمادگی برای بدست آوردن آنچه که پیشرفت سریع و آسان (حداقل برای خودشان) به نظر میرسد. مبارزه شان برای پایان دادن به نژادپرستی و سلطه منافع کلونیالیستی و امپریالیستی بر کل کشورشان به آنچه ختم میشود که برای دستیابی به «جایگاه از ما بهتران سفید» و غیره، خواستار رفرمهای بیشتر گردند.

آنها مکررا دیده اند که عکس قضیه درست است - یعنی تنها مبارزه مردم است که رژیم را به زانو درآورده است. میدانند که برداشتن محدودیتها و ممنوعیتهای نژادی برای سیاهان به معنای پس گرفتن «حق» استثمار سیاهان به منظور کسب سود (که اکنون «توسعه» نام گرفته) از سرمایه داران نیست.

به عبارت دیگر این برنامه اقتصادی ANC در چارچوب زشت یك توهم بزرگ، به انزجار مردم و قرنها مقاومتشان در برابر مناسبات ناشی از سلطه سرمایه داری و نیمه فئودالی با حق حفاظت از حاکمیت یك اقلیت میپردازد: احتیاج نیست نظامی را که باعث و بانی این شرایط است و طبقه ای را که این نظام کمر به خدمتش بسته سرنگون ساخت، تنها کافی است آنرا در جهت تامین «منافع همه» **انکشاف** داد که آنهم لازمه اش صلح با کسانی است که در راس همین نظام قرار دارند!

برنامه ANC مشخص میسازد که حکومت ANC باید به برخی از وعده هایش جامه عمل بپوشاند تا رضایت خاطر اقشار میانه سیاه را فراهم آورد. در غیر این صورت مسئله گذار به حاکمیت «سیاه» بیشتر جنبه مزاح به خود میگیرد. همانگونه که «هاری اُپونهایم» یکی از سرمایه داران صنعت معدن در آفریقای جنوبی و رئیس درازمدت و سابق شرکت آنگلو - آمریکن میگوید: «قرار گرفتن تحت حاکمیت کسانی که منافع مادی در کشور ندارند خطرناك است...»

در عین حال هدف انکشاف خرده بورژوازی و بورژوازی سیاه به عنوان سپر دفاعی نظام به نحوی که در ایجاد ثبات در کشور صاحب منافع شوند، با این واقعیت که شرکتها ابزار تولید و منابع مالی را در اختیار دارند، در تقابل قرار میگیرد. (این بدین معنا نیست که برخی شرکتهای بزرگ سیاهان را آموزش نخواهند داد و یا حتی به آنها اجازه نخواهند داد به حد معینی سهام شرکتهایشان را بخرند، و یا برخی از آنها را تا حد مدیریت شرکتهایشان بالا نخواهند کشید.)

میان ANC و نمایندگان کسب و کارهای سیاهان پیش از انتخابات شکرآب شده بود. آنها شکایت داشتند که ANC بیشتر نگران کسب و کارهای سفیدان بود تا مال آنها. آنها اعتراض داشتند که در میانه اوضاع آفریقای جنوبی چوب دو سر طلا شده بودند. از یکسو جنبش آنها را خائن میدانست و از سوی دیگر رژیم محدودیتهایی بر آنها اعمال میداشت که آنها را از دستیابی به وام و اعتبارات محروم میکردند - و علیرغم دریافت زخم و ضربات طی درگیری در این دو جبهه توانستند سر پای خود بمانند.

پس از انتخابات برخی واقعیات پیچیدگی اوضاع را بهتر نشان داد. در مناطقی مثل سووتو که خواروبار فروشی وجود نداشت، مردم مجبور بودند که عصرها پس از خاتمه کارهایشان در شهرها مثلا ژوهانسبورگ، مواد خوراکی خود را تهیه کرده و با خود به خانه ببرند. حالا سرمایه گذاری در این زمینه ها در این مناطق فرصتی طلایی برای خرده بورژوازی سیاه (که قبلا با موانع بسیاری منجمله عدم دسترسی به کلی فروشان مواجه بود) به حساب میامد و قاعدتا میبایست به «بهره برداری از این بازار نوپا سیاه» بپردازد. اما یك سوپرمارکت زنجیره ای عظیم سفید روی دستشان بلند شده و آنها را بسیار کلافه کرده است.

بازیگران بزرگ محافل همچنین از کمك به کسب و کارهای کوچك در جهت تحریك اقتصاد و جذب بخش غیر رسمی بزرگ به درون بخش رسمی (مثلا تاکسی «کومبی»، و سایر خدمات موازی که سیاهان طی سالها براه انداخته اند و برخی شان کسب و کارهای موفقی شده اند) سخن

میگویند. علیرغم این، رقم نجومی بیکاری با نسخه پیچیده شده پایین نخواهد آمد. این نسخه چیزی به جز «اعمال قاطعیت» است. کاهش تدریجی تبعیضات درون خود بخش رسمی است که آنهم تنها میتواند چند صد هزار شغل در سال ایجاد کند. چنین تخمین زده میشود که هم اکنون ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی از حمل بخش غیر رسمی تامین میشود. این بخش فشار بیکاری را به میزان قابل توجهی از دوش دولت برمیدارد.

بعبارتی، حرف آنها که این برنامه ANC را «وعده سر خرمن» میخوانند درستتر است تا زیاده گویی های دهان پر کن خود ANC در مورد برقراری عدالت اجتماعی و تامین سطح زندگی خوب برای همه. بیشك انداختن بیش از پیش آفریقای جنوبی در چنگ امپریالیستها ممکن است باعث رشد کلی سرمایه داری شود. **لیکن این توسعه و هرگونه پیشرفت مادی اقشار متوسط سیاه، از قبل تشدید استثمار توده های تحتانی صورت خواهد گرفت.** این نیز یك امکان واقعی است که حکومت جدید بتواند بودجه مرکزی سنگین وزنش را برای ایجاد بهبودهایی جزیی در شالوده اجتماعی که اکثریت سیاهان از آن محروم بوده اند، اصلاح کند. اما این ایده که رفاه اجتماعی یك اولویت اصلی و پایدار برای سرمایه گذاری و رشد دراز مدت است، در تقابل با خود قوانین انباشت سرمایه داری قرار میگیرد. این ایده نه هیچگاه بخشی از طرحهای «توسعه» امپریالیستی جهان سوم و نه بخشی از کمکهای زهرآگین امپریالیستی بوده است.

فی الواقع، قاعده خلاف این بوده است. طرحهای صندوق بین المللی پول و بانك جهانی که راه خود را در مباحثات مربوط به سیاست گذاریهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی در آفریقای جنوبی گشوده اند، چیزی جز فلاکت مداوم و روزافزون اکثریت عظیم توده های کشورهای تحت سلطه به بار نیاورده اند. این طرحها در آفریقای جنوبی نیز به قطب بندی اجتماعی عظیمتر منتهی خواهند شد. تهیدستان شهر و روستا بیش از پیش به فقر و فاقه کشیده خواهند شد چرا که باید سختتر کار کنند و مجبور باشند برای دستیابی به شاق ترین کارها با هم رقابت کنند. برخی از توده ها شاید به آب و برق برسند و برخی دیگر حتی صاحب خانه های «کم هزینه» (مثل پروژه خانه های «قوطی کبریتی» سووتو) شوند، اما این وعده که توده های سیاه به سطح زندگی سفیدان و یا حتی به چیزی نزدیك بدان دست خواهند یافت، خواب و خیالی بیش نیست. موعظه های فریبکارانه و توخالی این نارهبران درباره رهایی است. جنایتکارانه است. دروغگویی بزرگ به توده های آزانیایی است.

پیچاندن گوش امپریالیستها و ترمیم برخی عرصه های اقتصادی جهت مقابله با بحران به طور کلی نیز به هیچ وجه بقایای فئودالیسم را که در جوانب مختلف جامعه نیمه مستعمره وجود داشته و منبع سودآوری بسیار بوده است، اتوماتیکمان از بین نمیبرد. استثمار سرمایه دارانه (و نیمه فئودالی) در آفریقای جنوبی همواره بر این مناسبات عقب افتاده متکی بوده است - هم به مدرنیزه کردن برخی جنبه هایشان میپرداخته (مثل بکارگیری کار دستمزدی و ماشین آلات در آنها) و هم ویژگی مهمشان را حفظ میکرده است (مثل سرکوب، بردگی، بیگاری)، و حفظ بقا در سطح بخور و نمیر برای تداوم وجود ارتش کار).

به طور مثال، حداقل دستمزد در عرصه کار کشاورزی وجود ندارد. بخش اعظم کار در این عرصه از گردهٔ زنان و کودکان در مقابل دستمزد ناچیزی کشیده میشود. فعالیتهای سرمایه دارانه وسیعی در عرصه کشاورزی تجاری سفید، هم بر این مناسبات اجتماعی ستمگرانه و عقب افتاده شبه فئودالی متکی است و هم آنها را متحول میسازد. تنها به عنوان یك نمونه از این مناسبات، کاملا معمول است که کارگران مهاجر را از چند صد کیلومتر فاصله (که نتوانند به سادگی در بروند) تحت نام «قرارداد کاری» در کامیون ریخته و به مزارع ذرت سفیدپوستان در ترانسوال میبرند. در آخر کار پس از چند ماه آنها را با چند کیسه بلال به عنوان دستمزد در «مناطق اختصاصی» رها میسازند. کل سیستم «مناطق اختصاصی» پر جمعیت همیشه به عنوان منبع بزرگ ارتش ذخیره کار عمل کرده (با کنترل شدید مسافرت اعضای خانواده ها به همراه کارگران به مناطق شهری) و مردم را از زمین محروم نگه میداشته تا نتوانند از کار شبه بردگی با دستمزد اندك فرار کرده و به تولید کوچك روی زمین بپردازند. این «مناطق اختصاصی» از این روی برپا شده اند تا سیاهان، زندگی بخور و نمیری داشته باشند (آمارگران رژیم سفید آنرا «اقتصاد معاش آفریقایی» میخوانند) و این امکان را در اختیار استثمارگران قرار میدهد تا کارگران را در سطح کل اقتصاد آفریقای جنوبی زیر ارزش واقعی نیروی کارشان دستمزد بدهند - به عبارت دیگر فوق استثمار توده های آزانیایی. (۱)

نمونه دیگری را در نظر بگیرید: مناسبات فئودالی «ارباب - رعیتی» که سیاهان را از بردگان مزارع سفیدپوستان به کلفت و نوکرهای خانه های سفیدان در حومه شهرها تبدیل ساخته است. این تنها کسانی که در راس رژیم قرار دارند نیستند که از این مناسبات سود میبرند. بلکه کل ساختار اجتماعی مستعمراتی سفید آفریقای جنوبی را در بر میگیرد. برخی آمار، رقم این کار خانگی را حدود ۲۰ درصد نیروی کار تخمین میزنند. این کلفت، نوکر و لله هامجبورند تمام طول سال کار کنند و در اطاقکهای سلول مانند در همان خانه ها و یا در خوابگاههای شلوغ بسر برند و تنها به اندازه قلیلی دستمزد بگیرند و آن را به خانواده هایشان در «مناطق اختصاصی» بفرستند و هیچوقت هم اجازه دیدن این خانواده ها را نداشته باشند. خط معمول رویزیونیستی و اکونومیستی، این زنان را یك نوع کارگران مزد بگیر محسوب میکند که تنها باید از طریق فشار اتحادیه های کارگری شرایط کارشان را بهبود بخشید. این دیدگاه «سنتی» جا افتاده، فی الواقع جوانب چندگانه نیمه فئودالیسم را لاپوشان میکند. نفس وجود دستمزد این وسط به زحمت میتواند بر وجود مناسبات اجتماعی ارباب - رعیتی، منجمله بر عنصر قدرتمند روبنا و جبر پرده ساتر بیفکند. زنی تعریف میکرد که چگونه مجبور بود از پس مانده های سفره ارباب تغذیه کند. از لیوان، قاشق و چنگال مختص خودش استفاده نماید و اجازه نشستن روی مبلمان خانه را نداشت. زن دیگری به خاطر تماشای ماندلا در تلویزیون اخراج شد. برخی دیگر نیز به جرم در رفتن از خانه برای رای دادن در روز انتخابات کشته شدند. (در مزارع کشاورزی، برخی از مزرعه داران سفید صرفا با استفاده از آتوریته فئودالی خود، کارتهای شناسایی کارگران را از ایشان گرفتند. بنابراین آنها **نتوانستند** رای بدهند.)

تلاش جهت جلب سرمایه گذاریهای

جهانی برای فتح ۲۰ - ۱۳۷۴

خارجی برای حکومت جدید چیزی نیست جز تامین بازدهی بیشتر از طریق استثمار بیش از پیش کارگرانی که هم اکنون بیش از کارگران بسیاری از کشورهای تحت سلطه دیگر که این شرکتهای چند ملیتی در آنجاها حضور دارند، مثل آسیا و آمریکای لاتین، دستمزد میگیرند. در عین حال، جلب سرمایه گذاریهای خارجی به معنای پیروی از الزامات «توسعه» آنچه که برای انباشت سرمایه بین المللی مفید است میباشد، نه آنچه که برای رفع احتیاجات مردم آزانیا یا هر کشور تحت سلطه دیگر لازم است. این تناقض اساسی آن دیدگاه بنیادا ناسیونالیستی است که راه سوم، مستقل و مردمی توسعه را به همراه «ادغام کامل در اقتصاد جهانی» امکانپذیر میداند. ماندلا و محافل حاکمه ANC خروارها کاغذ سیاه کردند تا امید واهی در مورد بازسازی و توسعه را دامن زنند و مردم را به حمایت از خوش خدمتیهای خویش نسبت به امپریالیسم و طبقه حاکمه مهاجر سفید جلب کنند.

بعلاوه الگوی «انساندوستانه» یا رفرمیستی توسعه این نکته را در نظر نمیگیرد که بحران اقتصادی مهمی در ابعاد جهانی، سیستم امپریالیستی را در بر گرفته که دارای تاثیرات مهم و معین بر اقتصاد آفریقای جنوبی است. رشد اقتصادی آفریقای جنوبی به ویژه در عرصه تولیدی در دهه شصت بسیار بالا بود - با نرخ سود دهی بسیار عالی. بهای بسیار بالای طلا در سطح جهانی تاثیرات بحران جهانی در این کشور را تا اواخر دهه هفتاد خنثی کرد. از این زمان به بعد، رشد اقتصادیش روند نزولی در پیش گرفت و از ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۳ نرخ رشدی نزولی داشت. تنها در ۱۹۹۴ بود که به نرخ رشد ۵ر۱ درصدی دست یافت.

طبقه سرمایه دار آفریقای جنوبی و سرمایه گذاران خارجی هرگز از چنگ دوره بی ثباتی ناشی از مبارزات توده ها که از شورش سووتو در ۱۹۷۶ آغاز شد، رها نشده است. یك موج خیزش دیگر در اواسط دهه هشتاد بسیاری سرمایه گذاران خارجی را به صرافت اوضاع سیاسی با ثبات تر انداخت. در حقیقت حتی خود سرمایه های آفریقای جنوبی نیز تا حدودی به سرمایه گذاری در شرکتهای اروپایی به ویژه در انگلستان و آلمان (دو شریك تجاری اصلی آفریقای جنوبی) روی آوردند. برخی سرمایه گذاران نیز ماندند و سرمایه های خود را در طوفان حوادث به دست قضا و قدر سپردند و تحریم های بین المللی را از سر گذراندند. جو سیاسی به اندازه ای برایشان مشکل آفرین شد که کل آینده حاکمیت مستعمراتی تحت الحمایه مادی و معنوی امپریالیستها را تیره و تار کرد.

روی دیگر استثمار شدید توده های آزانیایی توسط خداوندگاران سرمایه خارجی عبارت است از الزام مداوم به استفاده از اهرمهای کنترل غیر اقتصادی - یعنی بکارگیری اشکال متنوع سرکوب و خفقان که همواره پایه های حاکمیت آپارتاید و عنصر حیاتی فوق استثمار را تشکیل میداده اند. اگرچه چند ژنرال پلیس و ارتش بازنشسته شدند، لیکن بسیاری از همان فرماندهانی که قبلا دستور کشتار آزانیاییها را صادر میکردند، ترور شخصیتهای سیاسی سیاه را سازمان میدادند، و به تحریك برادرکشی میان سیاهان میپرداختند، اکنون جای آنها را پر کرده و «پلیس آفریقای جنوبی» و «نیروهای دفاعی آفریقای جنوبی» را مجددا سازماندهی میکنند تا کارآمدتر از پیش به سرکوب توده ها بپردازند. یك نیروی هشتاد هزار نفره بسیجی داوطلب (همگی سفیدپوست) نیز به صورت ذخیره آماده است.

برنامه ANC از حد فریبکاری و دغلبازی گذشته و با پیشنهاد ایجاد نیروهای «حافظ صلح» به همکاری شرم آور با رژیم آپارتاید در زمینه مسائل امنیتی میپردازد. طرح این است که نیروهای دفاعی را قویتر کرده و ۱۰ هزار پلیس سیاهپوست سرکوبگر «مناطق اختصاصی» سابق و ۱۰ هزار نفر از شاخه نظامی ANC و چند صد نفر از نیروهای مسلح «ارتش رهائیبخش» PAC را **در دستگاه ٦٥ هزار نفره سرکوبگر موجود دولت آپارتاید سابق وارد کنند.** فکر میکنید چقدر طول بکشد تا این اعضای جنبش رهائیبخش سابق راضی شوند (همچون نیروهای انتظامی یاسر عرفات در نوار غزه) به روی جوانان شورشی شهرکها آتش بگشایند؟!

بر چنین زمینه ای بود که ماندلا همکارش دوکلارك را مامور بازسازی دستگاه خدمات جاسوسی کشور کرد. این دستگاه به طور کامل از سفیدپوستان تشکیل شده و به خاطر نیروهای ضربتی و واحدهای ویژه ضد خرابکاری اش (که قبلا خود کنگره ملی آفریقای ماندلا را از ضرب شست خویش بی نصیب نگذاشته بود) شهره خاص و عام است.

اعلان شد که تمام جرائم ناشی از مسائل سیاسی توسط هر دوی **سیاهان و سفیدان** پیش از دسامبر ۱۹۹۲ مشمول بخشودگی میشوند و حکومت جدید بعدا به پرونده های تشکیل شده پس از این تاریخ رسیدگی خواهد کرد. پس از اعلان این تصمیم، سیاهپوستان محبوس در زندانها سر به شورش برداشتند و خواستار بخشودگی «جرائم» تمام زندانیان سیاه شدند. بسیاری از سیاهان تحت حکومت آپارتاید به اتهام تخلفات مدنی از قبیل به همراه نداشتن مدارك شناسایی یا حضوری نابجا در مکان و زمانی نابجا (که جرائمی سیاسی هستند) به زندان افتاده بودند. ماندلا سعی کرد با بخشیدن ٦ ماه از مدت زندان همه، این شورشها را فرو بنشاند که نتیجه عکس گرفت و مبارزات بیشتر زندانیان را باعث شد.

یك نیروی دفاعی قدرتمند بیشك با تبدیل آفریقای جنوبی به یك ژاندارم منطقه ای و تا حدودی قاره ای مرتبط است؛ چرا که از موقعیت استراتژیکی برای امپریالیستها برخوردار است. در عین حال قرار است به موتور اقتصادی قاره آفریقا نیز تبدیل شود. کشورهای همجوار آفریقای جنوبی پس از سالها محاصره سیاسیش مشتاقانه وارد معاملات تجاری با این کشور میشوند. یکی از نخستین نتایج این بهبود مناسبات، قانون ضد مهاجرت جدید ANC خواهد بود که ۲ میلیون کارگر اهل موزامبیك، مالاوی، زئیر و سایر کشورهای همسایه را از سر مرزها بازخواهد گرداند.

مجموع این تحولات، پیشنهادی برای بازسازی و توسعه آفریقای جنوبی قرار است زنجیرهای بردگی بر دست و پای آزانیاییها را تقویت و مدرنیزه کند. این رفرمها با تجدید سازمان عرصه های اقتصادی درون یك نظم بهتر و جلب سرمایه های خارجی، نظام جدید را برای استثمار امپریالیستی کارآتر خواهد کرد و در نتیجه بسیاری از مردم آزانیا حتی بیش از پیش به فلاکت میافتند. پا به پای این، سازماندهی کنترل اجتماعی موثرتر نیز الزامی میشود - هم از طریق جای دادن برخی متخصصین فکل - کراواتی سیاه در مناصب عالیرتبه دولتی و یا مشاغل کلیدی شرکتهای خصوصی و نیز از طریق «سیاه‌تر کردن ماشین سرکوبگر دولتی تا بهتر

«نماینده» مردم باشد. به طور اجمال این رفرمها تنها در خدمت بازتولید همان مناسبات اجتماعی پایه ای است - با اندکی پیچ و تاب در آنها و اندکی گشودن درها به روی بورژوازی و خرده بورژوازی سیاه.

گردانندگان نظم جهانی مصیبت زده که ANC را زیر بال و پر خود دارند، بر سر دو راهی قرار گرفته اند: چگونه میتوان نرخ استثمار سودآوری را در وضعیت بحران جهانی اساسا لاینحل کنونی حفظ نمود. و در عین حال اوضاع سیاسی را با ثبات نگه داشت؟ چرا آنها فکر میکنند که فشار بیش از پیش بر توده ها و کشیدن بیش از پیش شیره جانشان به شورشهای بیشتر پا نخواهد داد؟ حتی وجود کارگزاران نوین سیاه در دولت و یك طبقه کوچك سیاه و دارای «منافع مادی» در شیوه اداره جامعه نیز فقط چاره درد کوتاه مدت و محدودند.

شاید هیئت حاکمه، وقت بسیار ضروری جهت خنثی کردن خشم توده ها را به دست آورده باشد، اما در عین حال مشکلات جدیدی نیز خلق کرده است. آزانیا هیچگاه وعده و وعید اصلاحات جدی را به یاد ندارد. این توهمات هنوز تازه اند. لیکن زمانی که توده های مردم دریابند که استقرار برابری و عدالت توهمی بیش نبوده، بیشك با هشیاری بیشتر مبارزه قهرآمیز خود را از سر خواهند گرفت.

۳. بدون قدرت سیاسی، همه چیز توهم است

ارزش واقعی انتخابات در اینست که هیئت حاکمه میتواند سیستم سیاسی را متکی به مشارکت کلیه اعضای جامعه وانمود سازد. و این در حالیست که مردم تنها حق دارند بین آلترناتیوها و کاندیداهای از قبل تعیین شده هیئت حاکمه انتخاب کنند. فی الواقع، انتخابات میتواند توده مردم و طبقات جامعه را به افراد مجزا خرد کند. بدین ترتیب، هر فرد هم با یك تصمیم «فردی» روبرو است. تو گویی او از حق فردیش در تاثیرگذاری جزیی بر مسائل سیاسی استفاده کرده است. در یك کلام، توده ها را در انفعال سیاسی میاندازند و این توهم را میانشان میپراکنند که آنها با این انتخاب خود در قدرت سیاسی جامعه شریك شده و واقعا در دفاع از آن صاحب منافع اند.

همه اینها فریب است. انتخابات نه سند شراکت توده ها در قدرت سیاسی بلکه مهر تاییدی است بر حاکمیت طبقه بورژوازی. توده ها به عنوان افراد از هیچگونه قدرت کنترلی بر آن برخوردار نیستند. در حقیقت شرکت در انتخابات تنها این را میرساند که سیستم سیاسی و اوضاع جاری نباید مورد مصاف قرار گیرد، تغییر که جای خود دارد. انتخابات هیچگاه راه نیل به تصمیمهای اساسی و یا حتی مهم در مورد پیشبرد امور جامعه و سازماندهی تولید نبوده است، بلکه صرفا ابزاری در «جعبه ابزار دمکراسی بورژوایی» برای بورژوازی بوده است تا بدین وسیله دیکتاتوری طبقاتی خود بر پرولتاریا و اقشار تحت ستم را اعمال کرده و تحکیم بخشد.

انتخابات در آفریقای جنوبی نیز از همین مقاصد پیروی میکند - حتی به نحو مبالغه آمیزتر. با پایین آوردن سطح مشکلات عمیق، عدیده و دردآور اکثریت سیاهپوست به سطح یك مانع رسمی «حق شرکت در انتخابات»، ابزار انتخابات واقعا نقطه عطفی در عوامفریبی بود. تبلیغ این نظر که مردم آزاد نیستند چرا که در یکی از جنایتبارترین مستعمرات نتوانسته اند «به طور برابر» به پای صندوقهای رای بروند، چیزی جز به استهزا کشیدن نابرابری ریشه دار و چنگال جنایتکار این نظام بر گرده توده ها نیست.

مزیت دمکراسی بورژوایی در فریب مردم است. در کشورهای تحت سلطه به طور خاص، هدف دمکراسی بورژوایی تا سر حد امکان (که در برخی موارد بسیار مشکل است) سرپوش نهادن بر مناسبات اجتماعی خشن و آنتاگونیسم طبقاتی در جامعه است - به این امید که سلطه دستگاه حاکمه را به عنوان یك دستگاه بزك کرده حتی «چند نژادی» تداوم بخشد. دمکراسی بورژوایی تلاش میورزد تا چهره ای را که این دیکتاتوری طبقاتی به خود میگیرد زیر نقاب قانون اساسی و انتخابات پنهان سازد و بدین ترتیب توجه را از این واقعیت دردآور منحرف سازد که طبقه حاکمه نه با رای اکثریت بلکه عمدتا با تکیه بر نیروهای مسلحش، به همراه دادگاهها و زندانهایش است که در قدرت میماند.

این مسئله در آفریقای جنوبی شکل خاص به خود میگیرد: به خاطر اینکه جامعه نژادپرست سفید است که قول برقراری دمکراسی «چند نژادی» (یا به قول مبالغه آمیز دیگر «غیر نژادی») را میدهد، چنین به نظر میرسد که ترکیب نژادی مهمترین عنصر ساختار سیاسی این کشور است. بدین جهت وقتی که به همه حق رای دادن داده میشود، این حقیقت لاپوشی میگردد که فشرده ترین بیان قدرت دولتی همانا نیروهای مسلحش است که تنها نماینده این یا آن طبقه است و نماینده تمام مردم نیست. نژاد این طبقات اجتماعی هم اصلا مهم نیست.

قشر ممتاز آزانیایی علاوه بر نقش بسیار مهمی که برای فرو نشاندن شور توده ها و منحرف ساختن مبارزاتشان به درون مجرای اصلاحات پراکنده به عهده گرفته، عهده دار وظیفه انکشاف بیش از پیش زمینه های ایدئولوژیك برای آنها و پر کردن خلاء ایجاد شده در روبنای سیاسی به علت اعمال سیاستهای نژادپرستانه، منجمله در عرصه های ورزشی، فرهنگی، آموزشی، رسانه های گروهی و غیره نیز خواهد شد. روشن است که این وجه مهمی از وظیفه دور کردن توده ها از انقلاب است.

نسخه شفابخش «توسعه» بر مبنای اتکا بر سرمایه های خارجی که حکومت «اتحاد ملی» تبلیغ میکند، رای مردم را پشت سر خود داشته باشد، راحتتر جا میافتد. این سیاستها به نظر برخی از آنها که نوبت قرضهای ضدامپریالیستی شان عقب افتاده بد هستند. به علاوه، ANC با توجیه این سیاستها به عنوان آنچه که برای گذار به «دمکراسی چند نژادی» الزامی است، آنها را تئوریزه و فرموله کرده است. این توجیهات و کتابهای جدیدی که در این راستا منتشر شده اند، آب را به آسیابی میریزند که چندین دهه است که امپریالیستها در کشورهای جهان سوم تاسیس کرده اند.

بر مبنای این اراجیف، از قرار فقدان توسعه در کشورهای تحت سلطه نظیر آزانیا ناشی از نوعی فقدان دمکراسی و وجود دایناسورهای عقب افتاده و شلاق به دست «بوئر» است که هنوز به قرن بیستم وارد نشده اند. (در عین حال امپریالیستها همین صفات را نیز در توصیف دست نشاندگان سیاه خود در نومستعمرات آفریقایی شان بکار میبرند - این دست نشاندگان علیرغم اینکه از امتیازات یکسانی نسبت به مهاجرین اروپایی در آفریقای جنوبی برخوردار نیستند، ولی به همان میزان در چنبره مناسبات وابستگی به امپریالیسم گرفتارند.)

نمایندگان امپریالیستها حاضر نیستند قبول کنند این سیستم آنها است که اقتصاد

کشورهای تحت سلطه را در خدمت نیازها و منافع خود در چنگ میفشارد و معوج میکند. آنها حاضر نیستند قبول کنند که این دولتهای نومستعمره «مستقل» در اکثر نقاط جهان از یك طبقه حاکمه ارتجاعی کارگزار امپریالیسم، یك پرچم ملی، یك ارتش اونیفورم پوش، تسهیلات هوای نظامی و کشوری تشکیل شده اند ـ که تمام اینها را هم خود امپریالیستها برایشان سرهم بندی کرده اند.

واقعیت اینست که جهان سوم بهره چندانی از دمکراسی بورژوایی نبرده است چرا که با شکل حاکمیت سیاسی لازم برای اعمال سلطه امپریالیستی بر این کشورها انطباق ندارد. علت فقرشان این نیست که غیر دمکراتیك اند. بلکه بالعکس، غیر دمکراتیك اند چون فقیرند و به نظامی زنجیر شده اند که از الزامات امپریالیستی تبعیت میکند.

وضوح این مسئله در مورد آفریقای جنوبی به روشنی روز است. به همین دلیل بود که قدرتهای خارجی تاکتیك ترور نژادپرستانه را در آنجا بکار گرفته و مورد حمایت قرار دادند (N P وظیفه سازماندهیش را به عهده داشت). آپارتاید تا چندی پیش کاراترین شکل حاکمیت سیاسی در آفریقای جنوبی بود ـ برای تضمین غارت منابع طبیعی و فلزات گرانبها؛ برای حفظ یك منبع کار ارزان جهت تامین پایه مولده اقتصادی ضروری؛ برای توسعه کامل این کشور به عنوان مکانی سودآور جهت انباشت سرمایه؛ برای ایجاد تسهیلات شالوده ای و دولتی بوروکراتیك جهت اداره و پیشبرد این تنظیمات؛ و برای تثبیت و سوبسید دادن به آن پایه اجتماعی (اقلیت سفید) که آپارتاید را اعمال میکرد.

روی دیگر مسئله مدرنیزه کردن کنونی ارتش، حقنه کردن این فریب به آزانیایی ها (به ویژه اقشار متوسط و فوقانی که آمادگی پذیرشش را دارند) که این دمکراسی که در غرب موجود است را میتوان به نحوی در آنجا نیز پیاده کرد. انقلابیون آزانیایی باید این دروغ بزرگ را افشاء کنند. به طور مثال، در انگلستان که قاعدتا میبایست جوی آزاد و دمکراتیك بر آن غالب باشد، از دست برخی ضوابط فوق اقتصادی رها شده و نیمه فئودالیسم هم دیگر در آنجا وجود نداشته باشد، سیاهان جامائیکایی، پاکستانی الاصلها و سایر اقلیتهای تحت ستم مورد الطاف راسیستی «جهان اول»ای قرار میگیرند، بیکاری در میانشان بیداد میکند و یا در بهترین حالت کم درآمدترین مشاغل را دارند، از سطح خدمات آموزشی و بهداشتی بسیار نازل برخوردارند، و غیره و غیره. و ملل ستمدیده **در خود** کشورهای تحت سلطه تا زمانی که تحت استیلای امپریالیسم قرار دارند همواره رنج کیفیتا بیشتری را متحمل میشوند.

افراد بیش از هر چیز به طبقات اجتماعی تعلق دارند و «اراده»شان محصول شرایط و موقعیت اجتماعیشان است. بنابراین حکام سیاه جدید آفریقای جنوبی نیز هر چقدر هم که اهدافشان «دمکراتیك» باشد، مجبورند از همان منطق منافع طبقاتی و سیستمی که در آن کار میکنند تبعیت کرده و دفاع نمایند.

مسئله این نیست که طبقه حاکمه مشترك آفریقای جنوبی نمیتواند برخی از اقشار مردم را از برخی مواهب دمکراسی بورژوایی بهره مند سازد. اتفاقا، هم میتواند و هم اینکار را خواهد کرد ـ مثل ایجاد اتحادیه ها و هیئت وکلای قانونی، نوعی تشکیلاتهای سیاسی، سیستم پارلمانی چند حزبی، برداشتن موانع نژادی سد راه افراد برای تسهیل مشارکت آنها در عرصه های گوناگون جامعه و غیره. انتخابات مدتهای مدید است که در بسیاری از نومستعمرات امپریالیسم (از سنگال گرفته تا هند و مکزیك) وجود داشته بدون اینکه دمکراسی رسمی برای توده ها به ارمغان آورده باشد. مسئله این است که ملت ستمدیده ای نظیر آزانیایی ها گرفتار در محدوده های دیکتاتوری یك دولت مهاجر نشین مستعمراتی (که اکنون از کمکهای یك طبقه نوخاسته کمپرادور کوچك سیاهپوست نیز بهره مند شده است) در سیطره **مناسبات اجتماعی اساسا متفاوتی** از کشورهای ثروتمند قرار دارد.

این کشورهای ثروتمند **بدین جهت** میتوانند سرکوب علنی را تا حدود زیادی در جامعه بکار نگیرند که سایر کشورهای جهان را غارت و استثمار کرده اند. بنابراین دمکراسی بورژوایی امتیازی است که امپریالیستها توانسته اند برای تثبیت حاکمیتشان در دژهای فرماندهی خود به بخشهایی از جامعه خود بدهند. دمکراسی بورژوایی وسیله ای است که میان این توده ها و سایر توده های جهان (که این مزایا را به طور غیر مستقیم از صدقه سر آنها دارند) فاصله می اندازد. بعلاوه این دمکراسی دارای تاثیرات ایدئولوژیك نیز هست و مردم را چنین متوهم میسازند که انگار این روند طبیعی مسائل است. در عین حال این روند بورژوازدگی بخشا در مورد اقشار غیر تحتانی توده های مردم صادق است. البته امپریالیستها هر روزه بر این توده ها در کشورهای خودشان نیز ستم و استثمار روا میدارند. لیکن این ستم و استثمار در مقایسه با فقر و فلاکتی که بر توده های مردم در کشورهای تحت سلطه روا میدارد، **نسبی** است.

به هر صورت کشورهای ثروتمند صاحب دمکراسی بورژوایی و کشورهای تحت سلطه فاقد این دمکراسی و یا دارای نوعی دمکراسی نیم بند تنها در یك مورد به طور مطلق شانه به شانه میسایند، و آنهم این است: **در هیچ کدام** از این دسته کشورها، طبقه تحت ستم، پرولتاریا و سایر اقشار ناراضی حق ندارند در مورد مسئله کلیدی قدرت سیاسی بورژوازی را به مصاف بخواهند. علیرغم تمام ادعاهای دمکراسی بورژوایی در مورد بیطرف بودن و نمایندگی اراده تمام مردم، نمیتواند این واقعیت را لاپوشانی کند که شکلی از قدرت سیاسی است که بی هیچ تردیدی تنها دیکتاتوری یك طبقه بورژوایی (و طبقات ارتجاعی همدستش در کشورهای تحت سلطه) است. حقوق بورژوا دمکراتیك هیچگاه حق تجدید نظر در این مناسبات سیاسی و یا حق رقابت طبقاتی در عرصه کسب قدرت سیاسی را شامل نشده و نخواهد شد.

پیگرد انقلابیون

دلیل مهم دیگری که دمکراسی را در آفریقای جنوبی وارد صحنه کرد، مقوله رسوای **گشایش** سیاسی بود. از تجارب چند ساله اخیر در رابطه با تلاش در جهت فرو نشاندن مبارزات توده ای و کانالیزه کردن انرژی سیاسی توده ها به درون مجرای انتخابات معلوم شده است که اینها اصلیترین عملکرد چنین گشایشی است که قرار است فعالیتهایی را در دوره پیش از انتخابات ترغیب نماید و سپس در دوره پس از آن، به طور قانونی ممنوع سازد.

جنبه خاصی از این گشایش سیاسی اینست که عناصر انقلابی علنی تر کار کنند ـ نه به این خاطر که مناظره ها و مباحثه های سیاسی متنوعتر و جالبتر شوند، بلکه بیش از

همه به این خاطر که رهبران انقلابی در چارچوب این جنبش دمکراسی گرفتار آیند. خاصیت دیگر این گشایش اینست که کسانی را که با این برنامه همراهی نمیکنند از نظر سیاسی منفرد کرده و پس از شناسایی، خود و تشکیلات هایشان را در هم بکوبند، این جنون انتقامجویی نیست، بلکه عملکرد بسیار مشخص «گشایشهای سیاسی» در کشورهای تحت سلطه است که تجارب تلخ بسیاری را در تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی پشتوانه خود دارد و هیچ دلیلی برای تکرارش در آزانیا وجود ندارد.

متاسفانه بسیاری از نیروهای سابقا انقلابی ناسیونالیست آزانیایی به همان ترتیبی که محافل حاکمه طراحی کرده بودند، در دام «مذاکره» گرفتار آمدند. به نظر میرسد که رهبری PAC به ویژه به این چنین سرنوشتی دچار شد. آنها در پی کسب مشروعیت و رسمیت برای شرکت در انتخابات، از نظر سیاسی آبرو باخته شدند. یکی از رهبران PAC طی مصاحبه ای حوالی انتخابات گفت: «جنبش رهائیبخش بر آنچه در حال وقوع بود آگاهی داشت. اما هرگز فکر نمیکرد مسائل تا این حد پیش بروند». او در ادامه گفت که آنها فکر میکردند که میتوانند با اینکار نفوذ و پایه بیشتری میان توده های تحتانی کسب نمایند، ولی انتظار نداشتند با دستگاههای خلق افکار عمومی یك میلیون دلاری در انتخابات روبرو شوند.

در عین حال مسئله این نیست که زمان استفاده گروههای سیاسی از تلویزیون و یا درآمدهایشان برای تامین هزینه های انتخاباتیشان برابر نبوده است. مسئله اصلی اینست که چگونه این نیروهای انقلابی دست از هدف مطروحه خود یعنی سرنگونی نظام و دولت مستعمراتی سلطه گر کشیدند و این حلقه کلیدی در جلب و جذب توده ها را از دست دادند. تسلیم شدن رهبری PAC به تنهایی اسلحه قدرتمندی در اختیار زرادخانه تبلیغاتی دشمن قرار داد تا بدان وسیله نشان دهد که حتی رادیکالترین بخش اپوزیسیون چپ را نیز میتوان با وعده چند کرسی پارلمانی فریب داد. در حالیکه، این نیروها میتوانستند به قول برخی ناسیونالیستهای انقلابی تمام آزانیا را آزاد سازند. کسانی که میخواهند این را ناسیونالیسم آفریقایی (که میخواهد سرزمینش را بازپس بگیرد و به ستم خاتمه دهد) را در پیش بگیرند، لازم است تا چرایی اینرا که این خط و برنامه به چنگال مرگبار «مذاکره» و مصالحه و مشارکت در دولت دشمن گرفتار آمد، عمیقا جمعبندی کنند.

از سوی دیگر، واقعیت اینست که در چنین گرهگاههایی که همه چیز به نظر میرسد به بن بست رسیده، نسیم تازه ای وزیدن میگیرد و نیروهای تازه نفس انقلابی را در نتیجه «تقسیم یك به دو» به میانه میدان پرتاب میکند. در رویارویی با این کوتاهی و شکست طلبی رهبری PAC بود که چندین گروه محلی و منطقه ای وابسته اش شوریدند و از همراهی با زدوبندهای مصالحه گرایانه و به حراج نهادن مبارزات توده ها خودداری کرده و شدیدا درگیر مباحثه بر سر چاره جویی برای آینده شدند.

کشیده شدن نسبتا گسترده سازمانها و تشکیلاتهای وابسته به جنبش رهائیبخش آزانیا به درون پروسه مذاکرات باعث بروز گیجی و تضعیف روحیه در صفوف انقلابیون سیاه و توده های تحت نفوذشان گردید. لیکن برخی از نیروها در دام مذاکرات نیفتاده و به آموزش توده ها در مورد راه حل کاملا متفاوت و ضروری پرداختند. انتخابات مردم را در تنگناهایی قرار داد که مجبور شدند با مسائل سیاسی - ایدئولوژیك عمده ای در رابطه با چگونگی پیشبرد انقلاب واقعی در آزانیا روبرو شوند. این امر به براه افتادن مبارزه ای جدی و روشن شدن بیش از پیش مسائل کمك کرد. این دقیقا آن چیزی است که لازم است. حالا جنبش آشنای نیمه قانونی ضدآپارتاید دیگر چارچوب مبارزاتی شورشیانی را که واقعا میخواهند بر این نظام نقطه پایان نهند تشکیل نمیدهد. پس اکنون زمان آن فرا رسیده تا از خطوط مختلف و سابق این جنبش جمعبندی کرده و به گسستی رادیکال و همه جانبه از راه تحول رفرمیستی دست زد.

همانگونه که لنین گفت، بدون مبارزه علیه خطوط غلط نمیتوان به یك خط صحیح مارکسیستی دست یافت. انقلابیون، جهت یافتن بهترین پاسخ برای مسائل سیاسی جنبش انقلابی آزانیا، باید این نوع مبارزه (یعنی مبارزه مائوئیستی میان دو خط مشی) را بکار گیرند. این مبارزه، از بین بردن و یا کنار نهادن کسانی که علیرغم داشتن خطوط انحرافی صادقانه علیه نظام مبارزه میکنند را هدف خود قرار نمیدهد. هدف این مبارزه، نابود ساختن خطوط انحرافی در صفوف انقلابیون و متحد ساختنشان حول خطی صحیح جهت برداشتن خیز به پیش است.

هر ایدئولوژی ای به یك طبقه تعلق دارد. بورژوازی ملی در کشورهای تحت سلطه طبیعتا خواهان استقلال کشور خود است. اما همواره میان دو قطب انقلاب و ضدانقلاب در نوسان میباشد. حتی هنگامی که بخشهایی از آن خواهان مبارزه با دشمن میشود، این مبارزه را بر مبنای خط، جهانبینی و منافع خود به پیش میبرد نه بر مبنای خط، جهانبینی و منافع پرولتاریا و توده های ستمدیده. غالبا بخش مهمی از روشنفکرانی که خواهان مبارزه علیه نظام هستند تحت تاثیر این یا آن شکل از ناسیونالیسم قرار دارند. برخی از روشنفکران آفریقای جنوبی با علم کردن «ایدئولوژی آفریقایی» مبارزه جو به مقابله با تسلیم طلبی کلی ANC به امپریالیستها و دولت مستعمراتی برخاسته اند. این ایده که یك ایدئولوژی «ملی» مختص سیاهان وجود دارد، از جهانبینی بورژوایی ناشی میشود و علیرغم اینکه از عقاید مارکس، لنین و مائو وام میگیرد، لیکن در قبال موضع و ایدئولوژی طبقاتی پرولتاریا مقاومت میکند.

این ایدئولوژی ناسیونالیستی علیرغم اینکه مترقی و حتی غالبا متاثر از تفکرات انقلابی است، لیکن بسیار استعداد خزیدن به زیر پرچم بورژوازی بزرگ و همدستی با آن را دارد. بدین ترتیب، به سادگی تسلیم دشمن میشود. مبارزه این نیروها عادلانه است، لیکن تا به آخر انقلابی نمیماند. بنابراین عادلانه بودنش نسبی است و عمیقترین امیال کلیه توده های ستمدیده برای رهایی کامل را نه میتواند و نه میخواهد رهبری کند.

ناسیونالیستهای انقلابی آزانیایی به درستی از دنباله روی از خط و برنامه غیرانقلابی و رویزیونیستی حزب کمونیست آفریقای جنوبی SACP که مدتها است خود را به ناحق نماینده ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم در این کشور معرفی میکند، امتناع میورزند. اما انقلابیون راستین وظیفه دارند، به قول لنین، واقعی را از دروغین تشخیص دهند. هنگامی که این دوستان دروغین پای به بارگاه حاکمیت نومستعمراتی نهادند، دیگر زمان گوش دادن به این فراخوان مائو «زمان را دریاب، لحظه را دریاب» فرا رسیده بود: زمان برگرفتن سلاح کاری م‌ل‌م برای بررسی راه پیشروی

و مقایسه استراتژیها و برنامه های طبقات گوناگون در آفریقای جنوبی. همانگونه که «فراخوان به آزانیایی ها برای پیوستن به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» (که یك دهه پیش در دوره خیزشهای توده ای صادر شده بود) اعلام داشت، انقلابیون «باید حقایق نیم بند تاکنون به دست آمده را با علم انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم عوض کنند».

م‌ل‌م تنها ایدئولوژی است که میتواند واقعا آزانیا را رها سازد چرا که تنها ایدئولوژی است که میتواند کل جهانی که آزانیا جزء آن است را رها سازد. م‌ل‌م بر انقلابی ترین طبقه در جهان متکی است ـ پرولتاریای بین المللی که منافعش عبارت است از نابودی هر شکل ستم و استثمار، در تمامی ابعاد و در تمامی کشورها، به همراه تمامی ایده هایی که سد راه تکامل جامعه اند، چه برتری نژادی سفید، چه شوونیسم مردسالارانه، چه هر نوع ایده عقب افتاده دیگر. خلاف این گفته مائو هیچگاه ثابت نشده است که «در عصر امپریالیسم هیچ طبقه دیگری (به جز پرولتاریا) در هیچ کشوری نمیتواند انقلابی راستین را به پیروزی برساند.» نیروهای طبقاتی دیگر از زمان آغاز مبارزات رهائیبخش ملی در کشورهای تحت سلطه در ابعاد وسیع شرکت داشته اند. نظیر خرده بورژوازی و بورژوازی ملی که هر چقدر هم در آغاز خوش نیت بوده اند، لیکن با دنبال کردن راههای به اصطلاح میانبر شکست خورده اند.

برخی صاحب نظران و افراد اشاره میکنند که آنچه در آفریقای جنوبی در تاریخ آوریل۱۹۹۴ گذشت تکرار همان خیانت کاملی است که قبلا به توده های دهقان زیمبابوه شد. آنها در جنگی رهائیبخش تحت رهبری ناسیونالیستهای انقلابی شرکت کردند، اما در عوض به جای انقلاب ارضی ای که وعده گرفته بودند به بردگی بیشتر به امپریالیسم و صاحبان زر و زور بومی گرفتار شدند. اعتراض این فعالین بسیار بجا است، لیکن جمعبندی و رد خط مشی ای که در آن جهت در حرکت میباشد به حال توده های انقلابی مفیدتر است. درجا زدن در انتقاد از ANC از موضع چپ، کاری از پیش نمیبرد. آنها که واقعا خواهان انقلاب اند باید گام پیش نهاده و آن خط مشی صحیحی را که میتواند به پیروزی ختم شود، تدوین کنند.

در پرتو تجربه فوق الذکر است که تجربه شکست «توماس سانکارا» در پیشبرد «انقلاب دمکراتیك» اصلاح گرا از بالا در «بورکینا فاسو» نیز برجستگی می یابد. عده ای از افسران ارتش نومستعمراتی بورکینا فاسو تلاش کردند قدرت سیاسی را «برای مردم» کسب نمایند. از آنجا که برای به راه انداختن یك جنگ (خلق) انقلابی و متحول ساختن روستاها از پایین تا بالا، بر توده های دهقان تکیه نکردند؛ علیرغم ایجاد برخی تحولات، کل نظام اجتماعی و دولت کهن اساسا پابرجا ماند و در نتیجه شکست خوردند (رجوع کنید به جهانی برای فتح، شماره ۱۰، ۱۳۶۷).

انقلابیون آزانیایی از موضع دفاع از منافع کل پرولتاریای بین المللی که خود جزیی از آن هستند میتوانند و باید به کنکاش عمیق در این مسئله و یافتن راه حل برای آن بپردازند. نسیم هوای تازه و امکان پیشروی در نقاط عطف مبارزه طبقاتی، امروزه میتواند مبنایی برای بوجود آوردن و آبدیده کردن رهبران بهتری باشد ـ فقط بدین شرط که قاطعانه از علم م‌ل‌م پیروی نمایند. با جمعبندی عمیق از تجارب گذشته و کانالیزه کردن مبارزه کنونی در مسیری انقلابی تحت رهبری یك حزب انقلابی است که فداکاریها و جانفشانی های گذشته به درستی به امر رهایی آزانیا خدمت خواهد کرد.

انقلاب دمکراتیك نوین

انتخابات آفریقای جنوبی شاید برای بورژوازی واقعه ای تاریخی بود. زیرا به طور موقت بروز یك جنگ داخلی را به تعویق انداخت. اما این انتخابات حداقل این فایده را داشت که به آن بخش از پرولتاریا و توده های ستمدیده که در قضایا تامل میکردند نشان بدهد که این راه دست به دست شدن قدرت سیاسی از یك طبقه به طبقه دیگر **نیست**. انتخابات برخلاف ادعاهای آن دسته از نیروهای سیاسی واسطه ای، ره گم کرده و بی حرارت، حتی یك گام هم به سوی رهایی **نیست**. انتخابات شاید نشان از نابودی برخی ویژگیها و قوانین نژادپرستانه اعتراض برانگیزی باشد که دیگر هیچ محملی از اعراب ندارند، اما نباید فراموش کرد که اکثریت ستمدیده را صاحب قدرت سیاسی نمینماید.

انتخابات، تغییر نگهبان قدیمی هیئت حاکمه، سازماندهی مجدد و مستحکم کردن حاکمیت سیاسی ورای سر توده های مردم و **علیه** آنها، در انطباق با مصالح زمان و نیازهای یك دولت مستعمراتی و یك نظام امپریالیستی غرق در بحران، را نمایندگی میکند.

قدرت سیاسی با انفعال و از راه علامت زدن زیر یك عکس رنگی در کارت انتخاباتی به دست نمیاید. قدرت سیاسی از راه قهر در دشتها، کوهپایه ها و شهرکهای آفریقای جنوبی کسب میشود. اشاره مائو در «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میاید» به یك حقیقت جهانشمول در جوامع طبقاتی بود: این یك واقعیت است که بورژوازی بین المللی همواره در تلاش است تا عرصه های نفوذ و امپراتوریش را نه تنها حفظ کرده بلکه گسترش دهد. این کار را در شرایط دشواری انجام میدهد ـ در رویارویی با توده های ستمدیده در کشورهای تحت سلطه، در رویارویی با توده های خود کشورهای امپریالیستی، در رویارویی با وظیفه مشکل حفظ و حمایت رهبران کمپرادور و دست نشاندهٔ پراکنده اش در سراسر جهان، و در رقابت میان خود امپریالیستها.

در روند تکوین راه جنگ انقلابی در چین بود که مائو درك م‌ل از تئوری جنگ را به سطحی کیفیتا عالیتر ارتقا داد. او با تدوین و بکارگیری استراتژی جنگ درازمدت خلق نشان داد که چگونه توده های ستمدیده و نسبتا ضعیف را میتوان برای به خاك مالیدن پوزه دشمنان قدرتمند (امپریالیستها و دست نشاندگان ارتجاعی بومی مسلحشان) شجاعانه به پا خیزاند.

اگرچه شرایط کشورهای تحت سلطه بسیار متفاوت است و بدین ترتیب لازم است برای به راه انداختن جنگ خلق در آزانیا، م‌ل‌م را بکار بست. لیکن بدون بکارگیری اصل جنگ خلق نیل به پیروزی (کسب قدرت سیاسی) امکانپذیر نیست. سند جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با نام «زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم» بر این آموزه مائو تاکید مینهد که «خلق در جنگ تعیین کننده است، نه سلاح» و اینکه «پرولتاریا باید آن تاکتیکها و استراتژی را بکار گیرد که برتریهایش را برجسته میکند: با رها ساختن قدرت ابتکار و شور توده های انقلابی و تکیه بر آنها».

برترین و اصلیترین ویژگی جنگ خلق

اینست که باید تحت رهبری پرولتاریا از طریق حزب م‌ل‌م او باشد. مائو این نکته را چنین بیان میکند: «اگر قرار است انقلابی در کار باشد، باید یك حزب انقلابی در میان باشد. بدون یك حزب انقلابی، بدون حزبی که بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم (و ما اضافه میکنیم مائوئیسم - جهانی برای فتح) و انقلابی ایجاد شده باشد، غیرممکن است بتوان طبقه کارگر و توده های وسیع خلق را در راه سرنگون ساختن امپریالیسم و سگهای زنجیریش به پیش برد.»

مائو طی رهبری توده ها در چین بود که استراتژی و راه انقلاب در کشورهای تحت سلطه، یعنی «دمکراسی نوین» را تدوین کرد و بدین ترتیب تاریخ را عمیقا دستخوش تغییر نمود. امروزه امپریالیستها و همدستانشان برای اینکه دولت مستعمراتی کهن را همچنان سر پا نگه دارند، اسکلت دمکراسی بورژوایی را در پیش روی توده ها تکان میدهند. در حالیکه، دمکراسی نوین به مثابه ائتلاف نیروهای طبقاتی مترقی تحت رهبری پرولتاریا که منافع مشترك علیه امپریالیسم خارجی و طبقات ارتجاعی بومی موتلف با ایشان دارند، کوچکترین شباهتی با دمکراسی بورژوایی ندارد.

مائو در شرایط خاص شکل گیری طبقات در چین، چنین توضیح داد:

«انقلاب دمکراتیك نوین جزیی از انقلاب پرولتاریایی - سوسیالیستی جهانی است. زیرا این انقلاب قاطعانه علیه امپریالیسم یعنی علیه سرمایه داری بین المللی مبارزه میکند. از نظر سیاسی، این انقلاب مبین دیکتاتوری طبقات انقلابی است علیه امپریالیستها، مرتجعین و خائنین به ملت، و بر ضد تبدیل جامعه چین به جامعه ای تحت دیکتاتوری بورژوازی. مضمون اقتصادی انقلاب عبارت از اینست که سرمایه های کلان و موسسات بزرگی که به امپریالیستها، مرتجعین و خائنین به ملت تعلق دارند در دست دولت قرار گیرند و دولت آنها را اداره کند، زمینهای طبقه مالکان ارضی بین دهقانان تقسیم شوند، در عین حال موسسات خصوصی سرمایه داری (بومی) به طور کلی حفظ میگردند، و اقتصاد دهقانان مرفه از بین برده نمیشوند. به همین جهت این انقلاب دمکراتیك طراز نوین از یکسو راه را برای سرمایه داری (بومی) هموار میکند، ولی از سوی دیگر پیش شرطهای گذار به سوسیالیسم را فراهم میاورد. مرحله کنونی انقلاب چین مرحله گذار است که وظیفه اش عبارتست از پایان دادن به جامعه مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و ایجاد جامعه ای سوسیالیستی...» (انقلاب چین و حزب کمونیست چین، منتخب آثار مائوتسه دون، جلد دوم)

بعبارت دیگر، اهداف انقلاب دمکراتیك نوین دوگانه اند: از بین بردن ستم و استثمار نیمه فئودالی، وقطع بندهای وابستگی به امپریالیسم. این انقلاب دارای جنبه رهایی اجتماعی و نیز جنبه رهایی ملی است. دمکراتیك است چرا که هنوز سوسیالیستی نیست، اما از طریق یك جبهه متحد گسترده تحت رهبری پرولتاریا که ائتلاف کارگران و دهقانان در کانونش قرار دارد. شرایط را برای گذار به سوسیالیسم فراهم میاورد. در حالیکه نیمه فئودالیسم را نابود میسازد، درها را به روی توسعه سرمایه داری بومی (در اینجا آزانیایی) و بیش از آن به روی سوسیالیسم میگشاید. از آنجا که انقلاب دمکراتیك نوین تحت رهبری پرولتاریا و حزب «م‌ل‌م»اش است، توسعه کامل سرمایه داری که نهایتا به دیکتاتوری بورژوازی و گرفتار شدن در چنگ امپریالیسم ختم میشود، نه ضروری است و نه اجازه داده خواهد شد.

در کشوری مستعمراتی همچون آفریقای جنوبی که سرمایه داری کاملا در اقتصاد منجمله در بخش کشاورزی تجاری رسوخ کرده و آن را تحت سلطه خود دارد، وجوه مهمی از نیمه فئودالیسم در مناطق روستایی کماکان به حیات خود ادامه میدهد. نیمه فئودالیسم در مناسبات میان طبقه زمیندار سفید و اکثریت آزانیاییهای ستمدیده و بی زمین، و نیز در تثبیت این مناسبات از طریق ایجاد «مناطق اختصاصی» اجباری برای آفریقائیان بروز می یابد. در این مناطق تولید تنها در یك سطح بخورونمیر و فلاکت بار (آنهم برای اقلیتی) امکان پذیر است.

نمونه هایی از مناسبات اجتماعی و ایده های ناشی از آنها به عنوان برخی از جنبه های اشکال ماقبل سرمایه داری در آفریقای جنوبی را میتوان در زیر ذکر نمود: برتری نژادی سفید دست در دست آتوریته فئودالی بر جان و مال توده های ستمدیده و زحمتکش روستایی در ابعاد بیشمار در شهرهای سفیدپوست نشین، و شیوه کنترل عشیره ای کهن اعمال شده بر توده ها توسط ساختار اداری - امنیتی دست نشاندهٔ رژیم سفید در «مناطق اختصاصی» سیاهپوست نشین از طریق ایجاد وابستگی مالی و سوء استفاده از قدرت این ساختار در دادن قطعات زمین به مردم. (۲) اینها را نمیتوان بدون گذار از انقلاب دمکراتیك نوین که مرحله اول است، نابود کرد. دهقانان بی زمین و توده های تهیدست شهری در این مرحله اجازه میبابند با دست زدن به انقلاب ارضی، به تولیدکنندگان خصوصی کوچك تبدیل شوند.

این تنها راه ریشه کن نمودن فئودالیسم است. اشکال پیشرفته تر مناسبات تولیدی نظیر تعاونی، بر مبنای یکدست کردن مالکیت ارضی امکانپذیر است.

«حزب پرولتری پوربا بنگلا» PBSP در مقاله ای که پیرامون جنگ خلق در اوضاع کنونی انتشار داده و در آن بر سر پایه های مادی انقلاب دمکراتیك نوین برای گذار به انقلاب سوسیالیستی بحث کرده چنین می گوید: «با ملی کردن سرمایه های امپریالیستی و کمپرادور - بوروکرات گام بزرگی به سوی ایجاد تحولی سوسیالیستی در اجزاء عمده بخشهای مالی و صنعتی برداشته میشود.» (جهانی برای فتح - شماره ۷)

همانگونه که مائو خاطرنشان ساخت، انقلاب دمکراتیك استراتژی رشد سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه نیست، بلکه مرحله ای ضروری جهت هموار ساختن راه پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی به مثابه دومین مرحله انقلاب است.

«میانبر» یك مرحله ای

ارائه تئوریهای یك مرحله ای که قصد دارند به «مبارزه برای سوسیالیسم» بپرند، در میان گروههای جنبش رهائیبخش آزانیا معمول است. این گرایش بخشا موجودیت خود را مدیون نسخه رویزیونیستی انقلاب دو مرحله ای SACP است که نه به رهایی ملی میانجامد و نه به سوسیالیسم ختم میشود. این تئوریهای یك مرحله ای دارای الگوهای متفاوت است: از آنهایی گرفته که میگویند برای رسیدن به رهایی ملی میانبر میزنند و به سرمایه داری اجازه رشد نمیدهند چرا که مسبب تمامی بلایا است، تا آنهایی که ظاهری بسیار «چپ» دارند و مبارزات ملی را در مبارزه طبقاتی «ادغام» میکنند و در نتیجه از روی مرحله رهایی ملی میپرند.

اگرچه این گرایش نتیجه پذیرش گذشته

تروتسکیسم مبنی بر نفی تفاوتهای عظیم میان کشورهای تحت سلطه و سلطه گر نیست، لیکن با آن هم جهت است چرا که نیروهای طبقاتی واقعی و مناسبات طبقاتی درون کشورهای تحت سلطه را که بسیار از نیروها و مناسبات طبقاتی درون کشورهای پیشرفته سرمایه داری متفاوت است، نادیده گرفته و یا کم اهمیت می انگارد. قصور در درك این تفاوت باعث میشود این دو را یکسان گرفته و نتواند آنها را به شیوه ای انقلابی متحول سازد. این شیوه برخورد اساسا مسئله مستعمراتی را دور میزند. در یافتن راه حل برایش قاصر میماند. به علاوه به خط «کارگر گرایی» درمیغلتد و تمام مسائل اجتماعی را از دیدگاه محدود مبارزه میان رئیس (سرمایه دار) و مرئوس (کارگر صنعتی) میبیند و اینرا در برنامه های سیاسی اکونومیستی و رفرمیستی با چاشنی غلیظ شعار علیه تبعیضات ملی بازتاب میدهد که هدفشان تنها بهبود بخشیدن به شرایط فروش نیروی کار است.

جنبه دیگر قضیه در ارتباط با جنبه فوق الذکر، این عادت مزمن خرده بورژوازی اساسا شهری (بستر زایش روشنفکران رادیکال) است که تنها محیط شهر و تخاصمات طبقاتی را میبیند - آنهم از زاویه ای تنگ. همانگونه که برخی از فعالین و نیروهای سیاسی آفریقایی نشان داده اند، در آزانیا نیز این گرایش وجود دارد که برنامه های سیاسی برای پایان بخشیدن به سلطه مستعمراتی و استقرار سوسیالیسم تنها بر مبنای بررسی ناقص نیروهای طبقاتی ارائه میشوند که به ویژه نیروهای طبقاتی موجود در مناطق روستایی را نادیده میگیرند.

تنزل انقلاب به انقلابی یك مرحله ای تحت نام «سوسیالیسم دمکراتیك» که مسائل خود را تنگ نظرانه تنها به طبقه کارگر شهری محدود کرده، طرحی است ناهنجار برای گذشتن از کنار مسئله مستعمراتی و نیمه فئودالیسم و محروم کردن پرولتاریا و متحدینش از تنها شانسشان برای متحد کردن کلیه دوستانشان جهت به راه انداختن یك جنگ انقلابی علیه امپریالیسم و دست نشاندگان بومیش و کسب قدرت سیاسی - به عبارت دیگر، یعنی نیل به پیروزی.

پیروان تئوری انقلاب یك مرحله ای نه تنها مسئله رهایی ملی بلکه خود انقلاب «سوسیالیستی» را نیز از دستور کارشان حذف میکنند، زیرا انجام انقلاب سوسیالیستی ناممکن میشود. جای شگفتی نیست این خط که توسط تروتسکیستها (و رویزیونیستهای مسلح) تبلیغ میشود، هرگز در هیچ مکان و زمان تاریخ در روی کره زمین به تلاشی جدی در راستای این انقلاب دست نزده است. لیکن همیشه مبارزات توده ها را منحرف ساخته و تخم توهم در میان انقلابی اندیشان کاشته است.

این خط عملا در خدمت کشاندن کارگران مرفه شهری درگیر در تولید بزرگ به درون مبارزات محدود تریدیونیونی است. به جای ایجاد رهبری دوراندیش پرولتری (کمونیستی) بر کلیه خیزشهای قدرتمند جوانان و سایر اقشار جامعه علیه آزار و ایذاء حاکمیت مستعمراتی و علیه ستم ملی وارده بر آنها، و به جای کانالیزه کردن این خیزشها به عنوان سرچشمه قدرت استراتژی انقلابی پرولتاریا در مسیر شکست امپریالیسم و طبقات ارتجاعی بومی؛ این «سوسیالیستهای» کوته بین در گرد و غباری که به پا میکنند فرسنگها از مبارزات توده ها به دور میافتند.

از این مرحله تا دور انداختن شعارهای انقلابی و خواست سرنگونی دولت راه چندانی نیست. به تدریج ترجیح داده میشود که به عنوان یك نیروی اپوزیسیون رفرمیست و قانونی دائمی حول معیارها و موازین ارتجاع کار کنند، پای میز مذاکره بروند، کاندیدای انتخاباتی تعیین نمایند و به طور تمام عیار وارد سیاست بازیهای بورژوایی گردند. حتی اگر لازم افتد، این راست رویها را با ژستهای پر سروصدا و تندوتیز چپ و رادیکال انجام میدهند. اوضاع انقلابی جاری کمابیش مداوم (با اوج و فرودهای خود) در کشورهای جهان سوم هم شرایط مساعدی را برای این بندبازیها مهیا ساخته است.

زمین به مشابه خواست مرکزی

مطالبه زمین در آزانیا از اعماق اعصار ستمدیدگی توده ها برمی خیزد و کاملا ریشه در بافت مادی جامعه مستعمراتی دارد. حاکمیت مستعمراتی مهاجر نشین که ابزار امپریالیستها است، بر مبنای غصب کلیه زمینهای مردم آزانیا بنا گردید. مسئله به خلع ید برخی دهقانان از برخی زمینهای زراعی، چراگاهها برای تبدیل به مزارع کشاورزی سفیدپوستان محدود نمیشود. مسئله ارضی در آزانیا کل ناهنجاری مناسبات مستعمراتی میان ستمدیدگان و ستمگران را در خود فشرده دارد: از به انحصار درآوردن اراضی از طریق خلع ید قهرآمیز، اخراج آزانیایی ها و جلوگیری از موجودیتشان به عنوان تولید کنندگان خصوصی فردی (یا جمعی) جهت تبدیلشان به یك نیروی کار عظیم، و اعمال کنترل بر این نیروی کار از طریق وضع مقررات در رابطه با رفت و آمدش در مناطق «سفید» گرفته تا غارت کلی منابع طبیعی این سرزمین. به عبارت دیگر، تحت اختیار داشتن اراضی و سایر ابزار تولید در بردگی کشاندن و استثمار ملت آزانیا و نیروی کارش نقش تعیین کننده ای داشته است.

منطق خاص این شکل از استعمار مهاجر نشین (در بردگی نگهداشتن کل یك ملت) دارای نتایج مهمی در مبارزه طبقاتی پرولتاریا و توده های تحت ستم علیه دشمنانشان است. به طور مشخص ریشه کن ساختن نظام مستعمراتی و حل مسئله ملی بدون حل مسئله ارضی که کاملا در پیوند با آن است، امکانپذیر نیست.

مسئله ارضی صرفا ویژگی مبارزه دمکراتیك علیه فئودالیسم نیست، بلکه پیوند تنگاتنگی با مبارزه ضد مستعمراتی و ضد امپریالیستی مردم آزانیا دارد. نیل به درك عمیقتر از این مسئله، تحقیقات مائوئیستهای آزانیایی در مورد اشکال خاص نیمه فئودالیسم در مناطق روستایی و چگونگی ارتباط متقابلشان با مناسبات مستعمراتی را میطلبد. (۳)

هدف انقلاب ارضی توده های روستایی فاقد زمین تحت رهبری پرولتاریا (با اتحاد کارگران و دهقانان به عنوان شالوده اش) چیزی جز در هم کوبیدن سیستم مالکیت کهن، ریشه کن کردن روبنا و زیربنای عقب افتاده مستعمراتی و نیمه فئودالی و اجرای شعار «زمین به کشتگر» نیست. زمین میان افراد تقسیم میشود نه میان خانوارها، که این خود ضربه ای قدرتمند به مناسبات پدرسالارانه است و نقش مهمی در آزانیا بازی میکند چرا که سیستم مهاجرت کارگران غالبا خانواده ها را از هم میگسلد و زنان را به عنوان مسئول خانواده بدون زمین رها میسازد.

مسئله محوری اینست که زمین چگونه بدست میاید. بورژوازی در تمام کشورها از بالا و بر مبنای موازین خود اصلاحات ارضی براه میاندازد و مقداری زمین تقسیم میکند.

زمین نباید بعنوان جزیی از اصلاحاتی سطحی یا خیرخواهانه تقسیم شود. انقلاب ارضی تنها از طریقی انقلابی میتواند انجام شود. پرولتاریا، دهقانان و توده های ستمدیده را از پایین از طریق جنگ درازمدت خلق برای کسب زمین به مثابه بخشی از پروسه کسب قدرت سیاسی و حفظش بپا میخیزاند.

بطور کلی مشخصه اوضاع در آفریقای جنوبی امروزه این است که کار سیاه پوستان در چارچوب کلی مستعمراتی و نیمه فئودالی در انقیاد می باشد، حتی علیرغم اینکه مناسبات تولیدی بنحو قابل توجهی سرمایه دارانه است. ساختار اجتماعی استعماری که اشکال ستم و شیوه های ماقبل سرمایه داری را نیز در خود جای داده، کارگران سیاهپوست را وامیدارد تا برای فوق استثمار شدن وارد رقابت شوند. این شرایط همواره خواست زمین میان توده های ستمدیده را عموما زنده نگه میدارد. امپریالیسم و سرمایه داری مهاجر مستعمراتی تحت شرایط ناشی از ساختار اجتماعی استعماری فوق الذکر، باعث تشدید خلع ید از زمین، ممانعت از تولید دهقانی، و ایجاد زمینه های مهاجرت اجباری دهقانان به شهرها را فراهم آورده و مردم آفریقای جنوبی را همچون بخش اعظم کشورهای جهان سوم به مبارزه برای بقای صرف کشانده است. خواست زمین تحت این شرایط کماکان مطرح خواهد ماند، اگرچه خود این شرایط با ظاهر غلط انداز خود توده عظیم شهرنشینی خلق کرده که دستشان از زمین و مالکیت و تولید کوچك خصوصی کوتاه شده است. در حقیقت در این اوضاع، بخش بزرگی از پرولتاریا و حتی بخش بزرگتری از نیمه پرولترها به طور عینی و ذهنی به زمین وابسته اند.

این واقعیت که باز کردن زنجیرها از دست و پای زمین و کار، پایه ای ترین ابزار اقتصادی جهت قدرت بخشیدن به یك ملت تحت انقیاد برای رها شدن از چنگ سرمایه خارجی است که شریان حیاتی اقتصاد را در مشت میفشارد، مسئله ارضی را مداوما به جلوی صحنه میراند. این مسئله، با نیاز و توانایی جامعه دمکراتیك نوین در گسستن از بندهای امپریالیسم از طریق بنا نهادن یك اقتصاد ملی مستقل و مستحکم بر خرابه های مناسبات اجتماعی کهن، مرتبط است. اگرچه اقلیت چشمگیری از اهالی آفریقای جنوبی ـ طبقه استثمارگر ارتجاعی و پایه اجتماعیش به طور عمده ـ از تغذیه خوب و سلامت کامل برخوردار است، لیکن این امر در مورد اکثریت آزانیایی ها صدق نمیکند. بنابراین دولت انقلابی تحت رهبری پرولتاریا باید به طور مثال تغذیه و تامین بهداشت و آب آشامیدنی آنها را در راس اولویتهای فوری خود قرار دهد. در حقیقت همانگونه که حزب کمونیست پرو اخیرا (و حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو قبلا) نشان داد پیشبرد این وجه از انقلاب ارضی در مناطق آزاد شده پیش از کسب سراسری قدرت سیاسی هم لازم و هم ممکن است.

کتاب آموزشی مائوئیستی اقتصاد سیاسی سوسیالیستی که به کتاب اقتصاد شانگهای (٤) معروف است، این نکته را برجسته میسازد که تولید کشاورزی «پیش شرط بقای انسان» و «پیش شرط موجودیت و توسعه مستقل سایر شاخه های اقتصاد» است.

برخلاف نظر کمپانی ماندلا و ANC دایر بر تولید برای صادرات، در یك اقتصاد ملی و متکی به خود جهتگیری اولیه صنایع را تولید برای رفع نیازهای پایه ای توده ها و کمك به ایجاد کشاورزی متنوع تر و برنامه ریزی شده جهت تغذیه تهیدستان روستایی و شمار عظیم اهالی شهرکها، تشکیل میدهد.

به طور مثال، چه کسی در آزانیا به طلا و الماس احتیاج دارد؟ یا اگر بخواهیم بحثی را تحریك کنیم، وقتیکه خدای ارز خارجی بزیر کشیده شود، چرا پرولتاریا و توده های ستمدیده باید بیش از آنچه که در دندانسازی بکار میرود طلا استخراج کنند؟ به عبارت دیگر، انقلاب به ملی کردن برخی صنایع انگلی و زاید به حال توده های زحمتکش بسنده نکرده، یا آنها را تعطیل میکند و یا در خدمت به یك اقتصاد ملی تحت حاکمیت پرولتاریا جهت گیری آنها را کاملا عوض میکند.

* * * * * *

نقش مستقل پرولتاریا و توانائیش در اعمال رهبری از طریق حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست اش کلید پیشبرد انقلاب دمکراتیك نوین است. آنگونه که بیانیه «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» در ۱۹۸۴ بیان میکند، یك حزب مائوئیستی «باید پرولتاریا و توده های انقلابی را نه تنها به درك وظیفه فوری انجام انقلاب دمکراتیك نوین و نقش و منافع متضاد نیروهای طبقاتی مختلف اعم از دوست یا دشمن، بلکه همچنین به درك لزوم تدارك گذار به انقلاب سوسیالیستی و هدف غایی کمونیسم جهانی مسلح نماید.»

امروزه تدوین یك خط و برنامه انقلابی در آزانیا محتاج بکارگیری همه جانبه و علمی اصول انقلابی م‌ل‌م در شرایط خاص آزانیا است ـ منجمله ترکیب طبقاتی، شکل سلطه امپریالیستی، و موقعیت ژئوپلیتیکی آفریقای جنوبی. بسیاری مسائل وجود دارند که باید عمیقا مورد بررسی قرار گیرند. بیشك این بررسی نباید به شکل آکادمیك بلکه باید با درك ضرورت جمع کردن بهترین و جدی ترین نیروهای انقلابی حول یك خط و برنامه با جهتگیری ایجاد یك حزب م. ل. م که بتواند جنگ درازمدت خلق را تدارك دیده و انقلاب دمکراتیك نوین را آغاز نماید، انجام گردد. (٥)

حتی درون مرزهای آفریقای جنوبی نیز تفاوتها و ویژگیهای بزرگی مثلا بین مناطق و میان شهر و روستا وجود دارد که مائوئیستهای آزانیایی باید آنها را به خوبی دریابند. خصوصا نباید از پیچیدگی مناطق روستایی به سادگی گذشت، بلکه باید با استفاده از روش مائوئیستی اتکاء به یك سوم در درجه اول، تحقیق و یافتن پاسخهای قطعی برای مسائل پرداخت. بدین ترتیب انقلابیون قادر خواهند شد به نتایج اولیه رسیده و سپس به سراغ نخستین تحلیل پایه ای خود بازگشته و آنرا پالایش و تعمیق دهند.

این امر از تدارك برای انقلاب دمکراتیك نوین و جنگ خلق جدا نیست. همانگونه که بیانیه تاکید میکند، حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست باید بر بستر کار انقلابی میان توده ها ایجاد شده، از خط مشی توده ای انقلابی پیروی کرده، و به بررسی و حل مسائل حاد سیاسی بپردازد تا به پیشرفت جنبش انقلابی کمك نماید. بعلاوه مبارزه فعال و مداوم ایدئولوژیك در جهت تقویت صفوفش علیه تاثیرات بورژوایی و خرده بورژوایی را نیز به پیش برد. اما مسابقه بر سر ساختن یك حزب توده ای نیست. بلکه حزبی باید بر مبنای اصول تشکیلاتی م‌ل‌م ساخته شود که ضرورتا در ابتدا بسیار کوچك میباشد. همچنین باید از نظر تشکیلاتی چنان بنیان نهاده شود که دشمن نتواند نابودش سازد. یعنی اینکه، حزب م‌ل‌م در آزانیا (که سرکوب آشکار و پنهان، مشغله اصلی و تمام وقت دولت ارتجاعی و

بحران زده آن کشور است) باید با دقت، مخفیکاری و جدیت تمام به نحوی ایجاد شود که بتواند به هدف خود مبنی بر نه فقط آغاز بلکه گسترش و پیروزی جنگ درازمدت خلق و به انجام رساندن انقلاب، دست یابد.

اگر مبارزه انقلابی توده ای تحت تاثیر چشمگیر داروی سکرآور انتخابات فرو نشسته است، حکومت جدید سخت در تلاش است تا به همه ثابت کند که شرکت در انتخابات ارزشمند بوده است. خود آنها میدانند که اثر این دارو ماندگار نیست. حکام آفریقای جنوبی مشکل بزرگی دارند. آنچه که آنها میخواهند کنار نهند و آنچه که میخواهند تکوین کنند تغییر عمده ای در زندگی توده های آزانیایی نخواهد داد، و ایجاد طبقه نوین سیاهپوستی که به حکومت اعتماد داشته باشد و به عنوان سپر دفاعیش عمل کند، زمان میبرد. همانگونه که یکی از خوانندگان جهانی برای فتح نوشت، «اظهار نارضایتی و انتقادات سنگین بر ANC باریدن گرفته است. جوانان خیلی فعالند و به عمق تسلیم طلبی حکومت جدید بسیار سریع پی برده اند.» آنها همچنین خاطرنشان میسازند که ظاهر قضایا ضرورتا شبیه باطنشان نیست. در حالیکه «رژیم از توده های غیرناراضی برای سرنگون ساختن رهبران ارتجاعی «مناطق اختصاصی» در جهت حمایت از انتخابات استفاده کرد، توده های «بوفوتاتسوانا» هیچ دلیلی نمیدیدند آنچه را که تاریخا از آن خود میدانستند، دوباره تصاحب نکنند. درك ایشان از آزادی این گونه بود.»

توده ها باز به ناگزیر به سوی مبارزه علیه دولت ترمیم یافته و حافظ همان نظام جنایتکار رانده خواهند شد. تجارب بسیاری هم اندوخته اند که بدانها میاموزد که دولت بورژوایی در عالم واقعیت دقیقا خلاف آن چیزی است که ماندلا مدعی بود (یعنی خادم مردم). بلکه در عوض، به قول انگلس، اساسا «ماشین به انقیاد کشیدن طبقه ستمدیده و استثمار شده است». هر چه زودتر توده ها بدین گسست برسند بهتر است. لیکن سئوال مهمتر اینست که آیا انقلابیون اینبار آماده اند آنها را برای این گسست رهبری کنند؟

پانویسها:

۱ـ آمار منتشره در «تحقیقات در مورد مناسبات نژادی در آفریقای جنوبی» نشان میدهد که به طور مثال نیمی از افرادی که در ترانسکای در مورد منبع درآمدشان مورد تحقیق قرار گرفتند ۸۰ راند (معادل ۴۰ دلار آمریکایی) در ماه درآمد داشتند که ۹۰ درصدش از محل کار خود یا دیگر کارگران مهاجر خانواده اش در خارج از «مناطق اختصاصی» تامین میشد. ۳۰ درصد دیگر از افراد هم با ۵۰ راند در ماه گذران میکردند.

۲ـ رژیم مستعمراتی و سران قبایل بر سر موارد زیر با هم همکاری میکنند: استقرار نوعی آتوریته فئودالی بر سر استفاده از منابع دولت و «مناطق اختصاصی» سیاهان، بر جان و مال توده ها از طریق اعمال کنترل بر منابع مالیه مشاغل و ساختارهای سازمانی مرتبط به پروژه های توسعه کشاورزی دولتی، با هم همکاری میکنند. آنها همچنین از طریق ایجاد پروژه های کشاورزی تجاری مشترك در بهره کشی نیمه فئودالی مشترکا عمل میکنند - دولت زمین را از رهبران قومی «مناطق اختصاصی» اجاره میکند و سپس آنها را در سود حاصله از برداشت محصول شریك میکند. در ناحیه ای در ترانسکای، یك باشگاه زنان مرتبط به حزب حاکمه «استقلال ملی ترانسکای» دارای کنترل کامل بر اجاره زمین به منظور باغداری منطقه ای بود. نمونه متفاوت دیگری در «منطقه اختصاصی» له بووا حاکی از اینست که محصول یك کئوپراتیو تولید کنندگان لوبیا و ذرت، به جز چند کیسه که نصیب هر کدام از سهامداران شد، مابقی تماما بابت هزینه های مختلف و وسایل کشاورزی مورد استفاده به جیب رئیس قبیله و دولت رفت.

۳ـ اگرچه تحقیقات آکادمیك و غیره در مورد این مسائل انجام شده اند، لیکن مائوئیستهای آزانیایی باید آنها را با تحقیقات سیستماتیك و کامل و به ویژه با سنتز مائوئیستی خود تلفیق دهند تا به ارزیابی کاملی از مناسبات اجتماعی، نظام مالکیت ارضی و تفاوتهای طبقاتی در مناطق روستایی برسند، چرا که اینها عناصری تعیین کننده در دستیابی به مبنایی برای یك خط پایه ای جهت پیشبرد انقلاب دمکراتیك و نوین در آزانیا و پاسخگویی به این پرسش مائو هستند: «دوستان ما کیانند، دشمنان ما کیانند؟» - یعنی کدام طبقات.

۴ـ این کتاب که تحت رهبری حزب کمونیست چین در ۱۹۷۵ تهیه شد، اخیرا با ویرایش جدیدی به زبان انگلیسی با نام «اقتصاد مائوئیستی و راه انقلابی نیل به کمونیسم» توسط انتشارات بانر در نیویورك انتشار یافته است.

۵ـ از آنجا که جهانی برای فتح بسیار خواهان ادامه این بحث به ویژه در زمینه مسئله ارضی و کشاورزی (و نه محدود به این عرصه) است، از تمام خوانندگان خود میخواهد نظرات خود در مورد این مقاله، و یا رسالات تحقیقاتی و یا عقایدشان درباره موضوع را که بتوانند به پیشبرد این پروسه کمك کنند، برای ما بفرستند.

مایلیم از خوانندگانی که به فراخوان جهانی برای فتح پاسخ مثبت دادند و با ارسال مواد و منابع لازم جهت تهیه این مقاله ما را یاری کردند، تشکر کنیم■

پیام به حزب کمونیست فیلیپین بمناسبت بیست و پنجمین سالگرد تاسیس آن

از جانب کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

بیست و پنج سال پیش زمانیکه مائو میلیونها نفر را در انقلاب فرهنگی برای ترسیم مسیرترسیم ناشده بسوی جهان کمونیستی، تحت شعار «شورش علیه مرتجعین برحق است!» رهبری میکرد، عده قلیلی از انقلابیون فیلیپینی، حزب کمونیست فیلیپین را برای رهبری کردن خلق آن کشور بعنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری بنیان نهادند. این واقعه ای شادی آفرین بود: نه فقط برای خلق فیلیپین که با امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا برای سالهای طولانی می جنگید، بلکه برای ستمدیدگان و استثمار شدگان سراسر جهان نیز چنین بود. در واقع، حزب کمونیست فیلیپین نه فقط ثمره مبارزه خلق فیلیپین و مبارزه انقلابی جهانی بطور عام بود، بلکه منشا آن نبرد تاریخی - جهانی توده های چین بود که توسط مائوتسه دون رهبر کبیر پرولتاریای جهانی علیه امپریالیستها و بویژه رویزیونیستهای مدرن روسی و شرکای چینی آنها رهبری شد.

رفقای حزب کمونیست جوان فیلیپین، شجاعانه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو را بعنوان «قله مارکسیسم - لنینیسم» می ستودند. آنها این ایدئولوژی را بدست گرفته و آن را به میان توده ها بردند. آنها شجاعانه تئوری راهگشای جنگ خلق مائو را در شرایط مشخص فیلیپین بکاربسته و برای بسیج توده ها و بویژه دهقانان فقیر در جنگ خلق به روستاها رفتند. آنها انقلاب ارضی را به پیش برده و توده ها را برای ایجاد اشکال نوین قدرت سیاسی سرخ در مناطق روستائی با اتکا به مبارزه مسلحانه بعنوان شکل اصلی مبارزه و ارتش نوین خلق به رهبری حزب کمونیست فیلیپین بعنوان شکل اصلی تشکل توده ای برانگیختند. برای سالهای متمادی رفقای حزب کمونیست فیلیپین بر این خط پافشاری کردند و جنگ درازمدتی را به پیش بردند. جنگ درازمدت خلق است که ستمدیدگان و استثمار شدگان فیلیپین را گام بگام قادر میسازد شهرها را از طریق دهات محاصره کرده و انقلاب دمکراتیک نوین را علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک پیش برده و دیکتاتوری مشترک طبقات انقلابی به رهبری پرولتاریا بعنوان پیش درآمد لازم انقلاب سوسیالیستی را برقرار کنند.

این پیشرفتها در عمل صحت آموزه های مائوتسه دون را نشان داد که میگفت: خط صحیح سیاسی - ایدئولوژیک تعیین کننده است و حتی زمانیکه سربازی موجود نیست اگر خط صحیح باشد سربازانی گرد خواهند آمد. حزب کمونیست فیلیپین با اتکا به سلاح شکست ناپذیر علم انقلابیمان از کوچک به بزرگ رشد یافت و رهبری جنگ خلق را برای نفوذ عمیق در روستا و ایراد ضربات سهمگین بر پیکر امپریالیستهای آمریکائی و کمپرادورهای فیلیپینی و زمینداران فئودال بدست گرفت.

امروز حزب کمونیست فیلیپین در بیست و پنجمین سال تاسیس خود درگیر وظیفه جدی پیشبرد کارزار اصلاحی بر پایه برافراشتن پرچم سرخ مارکس، لنین و مائو است. رفقای حزب کمونیست فیلیپین بطور فشرده در حال مطالعه آثار مائو هستند تا یکرشته اشتباهات که طی دهه ۱۹۸۰ بروز نمود، را رفع کنند. این اشتباهات باعث دور شدن از خط مائو و مردود شمردن اصول صحیح قبلی حزب شده بود. این امر همراه بود با گرایشی که صف دوستان و دشمنان را هم در سطح ملی و هم بین المللی مخدوش میکرد. این گرایش شامل مخدوش کردن خصلت سوسیال امپریالیستی شوروی و رژیم ا رتجاعی دن سیائوپین که بعد از سال ۱۹۷۶ در چین بر سر کار آمد، بود. کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که از سال ۱۹۸۴ احزاب کمونیست انقلابی سراسر جهان را بر پایه سه درفش مارکس، لنین و مائو گرد هم آورده، به حزب کمونیست فیلیپین بمناسبت بیست و پنجمین سالگرد تاسیسش درود میفرستد و به این اقدام اصلاحی از صمیم قلب خوشامد میگوید. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام میدارد که تمامی رفقای متشکل در احزاب و سازمانهای درون این جنبش جدا امیدوارند این کارزار اصلاحی بطور موفقیت آمیز به انجام رسد تا بتواند حزب را احیا کند و بدین طریق ارتش نوین خلق، جنگ خلق در فیلیپین را بسوی پیروزی و برقراری یک فیلیپین سرخ بعنوان پایگاهی قدرتمند برای انقلاب جهانی رهنمون شود.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بمناسبت سده مائوتسه دون اعلام نموده که مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم ایدئولوژی راهنمایش می باشد. انقلابیون کمونیست سراسر جهان بر پایه این ایدئولوژی قدرتمند قادر خواهند بود اتحاد ما را ارتقا داده و صفوف ما را فشرده کنند. قادر خواهند بود بر تعرض ضدکمونیستی که توسط امپریالیستها و مزدوران مرتجع و رویزیونیست آنان به ر ه افتاده فائق آیند. قادرخواهند بود از فرصت بدست آمده در شرایط بحران عمق یابنده این نظام و گردباد شورش و مقاومت بیسابقه ای که این اوضاع بوجود می آورد برای رهبری توده ها در کسب قدرت سیاسی از طریق قهر انقلابی و استقرار حاکمیتشان و پیشروی بسوی آینده ای که در آن نشانی از ستم و استثمار نباشد، استفاده کنند تا خورشید سرخ و درخشان کمونیسم بر سراسر جهان پرتو افکند.

۲۶ دسامبر ۱۹۹۳



سلاحی در دست میلیونها انقلابی در سراسر جهان

برای چاپ مجدد کتاب سرخ، کمک مالی کنید!

برای جمع آوری کمک مالی در این زمینه کارزاری آغاز شده است. هزاران نفر تا بحال مبالغ کم یا زیادی را بدین کار اختصاص داده اند. اما هنوز به کمک مالی نیازمندیم. نسخه جدید حاوی خدمات راهگشای مائو طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی نیز خواهد بود.

برای تسهیل جمع آوری مبالغ، کوپنهائی به چاپ رسیده که در صورت تقاضا برایتان ارسال خواهد شد.

کمکهای خود را به آدرس زیرین ارسال دارید:

A WORLD TO WIN, 27 OLD GLOUCESTER ST.
LONDON WC1N 3XX, U.K.

چکهای خود را بنام A WORLD TO WIN صادر کنید.

بولتن

علاقمندان مطالعات آسیائی

صدای مستقل آسیای مدرن و معاصر که بیش از بیست سال افشاگر بیعدالتی ها و جستجوگر تحول اجتماعی بوده است.

فصلنامه مصوری در ۷۲ صفحه که صفحاتش بروی مقالات، بررسی ها، مصاحبه ها، ترجمه ها و عکسهای مناسب باز است. کادر هیئت تحریریه و نویسندگان و خوانندگان این بولتن، بین المللی است.



اولین حق اشتراک سالانه ۱۸ دلار آمریکایی

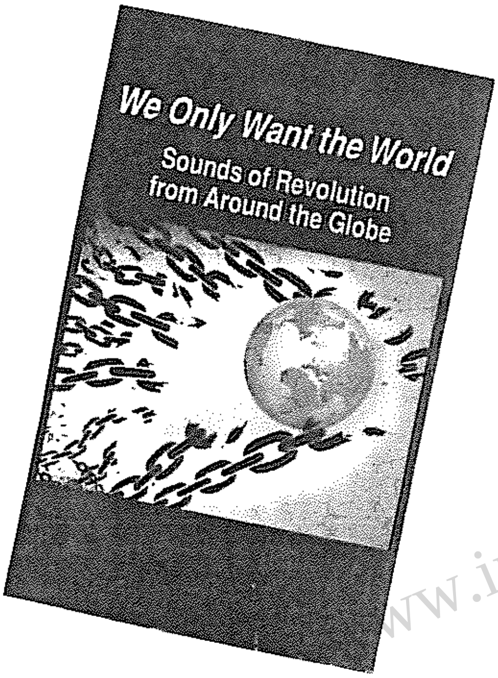
BCAS, 3239 9TH ST. BOULDER,CO80304- 2112 USA

این نوار موسیقی اکنون در دسترس شماست

۷۵ دقیقه موسیقی دلنشین

ما فقط جهان را میخواهیم!

ترانه های انقلاب از سراسر جهان



از هیمالایا تا آند، از اروپا تا خاورمیانه و آفریقا، برخی هنرمندان که در کشور یا منطقه خود شناخته شده اند، و برخی دیگر که شهرت بین المللی دارند، همراه با چهره های جدید گرد آمده اند تا برای «جهانی برای فتح» این نوار موسیقی را با کیفیت عالی تهیه کنند. آثاری که در این نوار می شنوید اشکال بسیار گوناگون موسیقی را در بر می گیرد و بازتاب احساسات انقلابی خلقهای سراسر جهان است.

ترجمه انگلیسی ترانه ها بهمراه نوار عرضه خواهد میشود. درصورت تقاضا ترجمه اسپانیائی، ترکی یا فارسی نیز برایتان فرستاده خواهد شد.

این نوار را از نشانی های زیر میتوانید تهیه کنید:

A WORLD TO WIN 27 OLD GLOUCESTER ST. LONDON WC1N 3XX U.K.

A WORLD TO WIN 39/2507 DEWANS ROAD, KOCHI 682 016 KERALA, INDIA

زنده باد اول ماه مه سرخ ۱۹۹۴ !

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
اول ماه مه ۱۹۹۴

بیش از صد سال است که پرولترهای آگاه همه ساله از مناسبت اول ماه مه استفاده کرده اند تا توان خویش را ارزیابی نموده، مبارزاتشان را تمرکز بخشند، اوضاع کنونی جنبش خویش را بازبینی کرده و بر هدف پیشبرد مبارزه تا به آخر یعنی دستیابی به جهان عاری از طبقات یا بعبارت دیگر، کمونیسم، تاکیدی دوباره نهند.

امروز با چه اوضاعی روبروئیم؟ جهان کماکان دچار لرزه های ناشی از وقایع عظیم چند ساله اخیر است که به سقوط بلوك شوروی سابق انجامید. امپریالیستهای غربی سریعا بر این واقعه سوار شدند تا آن را گواه محو کمونیسم از عرصه گیتی معرفی کنند. اما رژیمهای فروپاشیده در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی سابق فقط در حرف «کمونیست» بودند. در آنجا نیز همانند غرب، طبقه قلیل استثمارگران از کار زحمتکشان ارتزاق میکرد و در پی گسترش بساط استثمار خویش تا دورترین نقاط کره ارض بود. سالها پیش مائوتسه دون این رژیمها را بعنوان سوسیالیست در حرف، و سرمایه دار و امپریالیست در عمل افشاء نموده بود.

بنابراین فروپاشی بلوك شرق، کمونیستهای راستین متحد در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بهیچ ترتیب دچار تزلزل نکرد. درست برعکس. آنها از سقوط مشتی حاکم مرتجع بسیار شادمان گشته و در پس این واقعه، طلایه تکانهای ناگهانی و بحرانهای آتی را مشاهده نمودند؛ تکانها و بحرانهائی که حکام غرب و رژیمهای نوکرشان را بلرزه خواهد افکند.

و بواقع نیز چنین گشت. دیگر مشخص شده که «نظم نوین جهانی» اعلام شده توسط امپریالیستهای آمریکائی، سراسر آشوب و نزاع و بحران است. علیرغم اینکه ایالات متحده جنایات عظیمی نظیر تجاوز به عراق را مرتکب شده اما نتوانسته مردم را از مبارزه باز دارد. قدرتمندترین جلوه این واقعیت را میتوان در پرو دید. جائی که حزب کمونیست پرو، یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، جنگ توانمند خلق را علیه رژیم ارتجاعی و تحت الحمایه امپریالیسم آمریکا علیرغم مشکلاتی که بواسطه دستگیری صدر گونزالو رهبر این حزب پیش آمده، همچنان به پیش می برد.

قیام مسلحانه دهقانی چیاپاس در مکزیك نیز سراسر کشور را تکان داد و فرصتهای موجود برای انجام انقلاب را با برجستگی تمام در برابر انظار میلیونها تن از مردم جهان نهاد. در فیلیپین، کارگران و دهقانان به جنگ رهائیبخش علیه امپریالیستهای آمریکائی و رژیم دست نشانده آنها ادامه میدهند. در مناطق کردنشین ترکیه، توده ها در برابر جنگ وحشیانه و ضدانقلابی رژیم ارتجاعی آن کشور همچنان مقاومت میکنند. در ایران دو سالی است که خیزشهای پراکنده بر سلطه ترور جمهوری اسلامی، سلطه تحمیل شده بر مردم، ضربه میزنند. در سایر کشورهای تحت ستم امپریالیسم نیز خیزشهای مبارزاتی مداوما بظهور میرسد. در ایالات متحده انفجارات قدرتمند توده ای که در شهر لس آنجلس به وقوع پیوست نشان داد که حتی در قلب سرزمینهای امپریالیستی نیز ارتش گورکنان منتظر فرصت است تا ستمگران را بگور بسپارد.

در فلسطین، امپریالیستهای آمریکائی تصور کردند توان اجرای نقشه های خود مبنی بر دفن آمال خلق فلسطین یعنی بازگشت به سرزمینشان را دارند. آنها خیال کردند میتوانند اسرائیل را بعنوان پادگانی برای امپریالیستها در خاورمیانه برای همیشه پابرجا و دست نخوردنی نگهدارند. اما در آنجا نیز نقشه های شوم آنها با مشکلات عظیمی مواجه گشته است. توده ها دریافته اند که خیانت عرفات و کشتار هبرون دو روی یك سکه ارتجاعی است.

در سراسر جهان شرایط برای اکثریت مردم بیش از پیش دشوار گشته است. در برخی نقاط مدتهاست که این شرایط غیرقابل تحمل گشته و توده ها آرزوی بکف آوردن سلاح جهت مبارزه با ستمگران را دارند. خلق مجبور به مبارزه است. امپریالیسم جهانی فقط میتواند استثمار، ستمگری، گرسنگی، بیماری و فلاکتی شدیدتر را برای

جهانی برای فتح ۲۰ - ۱۳۷۴

اکثریت اهالی جهان به ارمغان آورد. حتی بسیاری از اقشار که در برخی کشورها و برای دوره های معین زندگی قابل تحملی داشتند نیز زیر ضربه قرار گرفته اند.

پس چرا در جهان امروز مبارزاتی که از یك دورنمای انقلابی راستین برخوردار باشد، معدود است؟ بدون شك یك دلیل بزرگ این امر، خیانت زبونانه آندسته نیروهاست که ادعای رهبری مبارزات خلق را داشتند فقط بدان خاطر که بر سر سفره نوکران جای بهتری بیابند. برخی از آنها که سابقا خود را مخالف امپریالیسم وانمود میکردند امروز علنا حافظ منافع امپریالیسم هستند. این نارهبران و خیانتهایشان بار سنگینی هستند. برخی از دوستان سابق انقلاب نیز در مواجهه با هجوم وحشیانه و ضد کمونیستی دشمنان طبقاتی جا زده اند.

لیکن ما نمیتوانیم با انداختن گناه اوضاع جاری بر دوش فرصت طلبان، رویزیونیستها و خائنین خود را راضی کنیم. همانطور که در سرود انترناسیونال آمده، «ما خود باید وظیفه خویش را تعیین کنیم و آنرا بخوبی به انجام رسانیم.»

برای پیشرفت انقلاب نیاز به یك تشکیلات پیشاهنگ انقلابی مسلح به ایدئولوژی پیشاهنگ است. امروز این ایدئولوژی فقط میتواند مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم باشد. این ایدئولوژی پرولتری است: این ایدئولوژی علمی است که توسط کارل مارکس، ولادیمیر ایلیچ لنین و مائوتسه دون در جریان رهبری مبارزه انقلابی صدها میلیون کارگر و دهقان در سراسر جهان شکل گرفته است. این ایدئولوژی راه چگونه جنگیدن و چگونه پیروز شدن را بما نشان میدهد. این ایدئولوژی رابطه بین مبارزه کنونی ما با هدف کمونیسم را نشان میدهد. بدون این ایدئولوژی، قادر به فهم صحیح جهان نخواهیم بود و هرگز نمی توانیم آنرا دگرگون کنیم.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تنها جنبشی است که احزاب پیشاهنگ پرولتاریا در کشورهای مختلف را بر مبنای مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم گرد هم آورده است. این تنها جنبش بین المللی است که از زمان تاسیس، قاطعانه با کلیه امپریالیستها و نیز با نارهبران رویزیونیست و فرصت طلب به ضدیت برخاسته است. امروز نیروهای ما در حال رشدند. توان ما افزون میشود، وحدت ایدئولوژیك و سیاسی ما محکمتر میشود. مبارزه مسلحانه با هدف کسب قدرت در پرو به پیش میرود، و در کشورهای دیگر نیز برپائی هرچه سریعتر مبارزه انقلابی جهت کسب قدرت بر حسب استراتژی خاص انقلاب هر کشور در حال تدارك است.

حمایت از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وظیفه ای است که بر دوش تمامی پرولترهای آگاه و افراد هواخواه انقلاب قرار دارد. ما هواداران خود را به از خودگذشتگی بیشتر و اعطای کمك مالی به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فرا میخوانیم.

رفقا در سراسر جهان باید سند تاریخی زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم! را مطالعه کرده و بکار بندند.

در کشورهائی که حزب پیشاهنگ مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی وجود ندارد، آنان که جدا در پی انجام انقلابند باید وظیفه نبرد برای ایجاد چنین حزبی را بدوش گیرند. در آنجا که حزب یا سازمان مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی موجود است، باید به تحکیمش پرداخت و به پیشبرد فعالیت انقلابیش یاری رساند.

نفرت از نظام موجود باید با شناخت علمی از ماهیت این نظام و چگونگی نابود کردن آن در هم آمیزد. امید به انقلاب باید در یك برنامه مشخص برای انجام انقلاب متجلی شود. خواست ایجاد یك جامعه نوین باید با طرحی از مفهوم این جامعه همراه شود. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و احزاب شرکت کننده در آن رویاهای ستمدیدگان را با توان تنها ایدئولوژی علمی یعنی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بهم می آمیزند!

زنده باد مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم!

دهمین سالگرد تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را جنبش بگیرید! به این جنبش کمك مالی کنید!

احزاب مائوئیست متحد درون جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را ایجاد و تحکیم کنید!

از جنگ خلق در پرو حمایت کنید!

از جان صدر گونزالو به دفاع برخیزید!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری، زنده باد اول ماه مه سرخ!

مراسم تسلیم یاسرعرفات

چه چیزی در حیاط کاخ سفید مرد؟

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۱۴ سپتامبر ۱۹۹۳

روز ۱۳ سپتامبر همه جهانیان شاهد مراسم تسلیم عرفات در حیاط کاخ سفید بودند. توده های فلسطینی سریعا عکس العمل نشان دادند. فضای سراسر فلسطین، و جمع پناهندگان و همه یاران خلق فلسطین از خشم آکنده شد. همه احساس کردند که به آنها خیانت شده است.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مخالفت قاطع و تمام و کمال خود با توافق تسلیم طلبانه اخیر را ابراز میدارد و عهد می بندد که از توده های فلسطینی در مبارزه مداوم آنها برای برقراری یك دولت دمکراتیك غیر مذهبی در سراسر سرزمین فلسطین حمایت کند. اینك امپریالیستهای آمریکائی و صهیونیستها با بوق و کرنا اعلام میکنند که امضای توافقنامه اسرائیل ـ ساف بمعنای خاتمه مبارزه طولانی خلق فلسطین و قبول قطعی موجودیت اسرائیل در خاك فلسطین است. آنها اعلام میکنند که توافقنامه تسلیم، پاداش چند دهه تجاوز، اشغال، سرکوب و تفرعن امپریالیستها و وفادارترین سگ هار آنها در منطقه یعنی اسرائیل است.

این نیروهای مرتجع همزمان از ساف میخواهند که نقش جدیدش را بعنوان پلیس سرکوبگر خلق و خدمتگذار امپریالیسم و صهیونیسم ایفاء کند.

بسیاری از فلسطینیان به اضطرار میخواهند بدانند چگونه به مبارزه ای چنین قهرمانانه که هزاران نفر جان خود را در راه پیشبردش فدا کرده اند، سرانجام خیانت شد؟ چگونه ساف یعنی سازمانی که هویت خود را با مبارزه خلق معنی میکرد به چیزی در حد یك میلیشیای تحت الحمایه اسرائیل بدل گشت؟

واقعیت اینست که زمینه چنین خیانتی از مدتها قبل، بسیار قبلتر از گشایش توطئه رسوای مادرید و حتی پیش از جنگ خلیج یا شناسائی دولت اسرائیل توسط عرفات در سال ۸۸ چیده شده بود.

اینك بیست سالی میشود که رهبری جنبش فلسطین در پی راهی برای سازش دادن مبارزه خلق فلسطین با «واقعیاتی» بود که امپریالیستها به آنها حقنه میکردند. این راه که به نقشه ایجاد «دولت کوچك» فلسطینی در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه مشهور گشت در آن زمان بویژه توسط اتحاد شوروی و نیروهای عرب و فلسطینی متحدش تبلیغ میشد. رویای سازش دادن انگیزه های ملی مشروع خلق فلسطین با امپریالیسم و صهیونیسم نه آن موقع و نه امروز بهیچوجه قابل تحقق نبوده زیرا غصب سرزمین خلق فلسطین و استقرار پایگاه نظامی هوادار غرب که اسرائیل نام دارد جزء حیاتی سلطه امپریالیسم بر خاورمیانه است.

بین رهبران و گرایشات مختلف فلسطینی و نیروهای گوناگون در صفوف امپریالیستها و مرتجعین بر سر اینکه نقش فلسطینیها در چنان «دولت کوچکی» چه باشد و بویژه در مورد امکان و چگونگی شریك کردن بخش کوچکی از طبقات فوقانی فلسطینی ها در استثمار خلق دودستگی بروز کرده بود. تا زمانیکه دول امپریالیستی بصورت دو بلوك متخاصم شرق و غرب شدیدا در برابر هم صف کشیده بودند، اجرای باصطلاح «طرح صلح فراگیر» و فشردن گلوی خلق ناممکن بود. ینک ایالات متحده بواسطه سقوط اتحاد شوروی و سرمشقی که جنگ تنبیهی خلیج بدست داده، احساس میکند بالاخره مکان تحصیل «صلح منطبق بر منافع آمریکا» بر خاورمیانه بوجود امده است: البته به قیمت لگدمال شدن حقوق مشروع خلق فلسطین.

امروز خیلی از نیروها که در گذشته با یاسر عرفات متحد بودند آشکارا خیانتش را محکوم میکنند. اما انتقاد عمده

آنها به نفس توافق اسرائیل ـ ساف نبوده بلکه مشخصا با چارچوب تحقیرآمیز آن مخالفند. برخی میگویند دست شستن از مبارزه علیه اسرائیل، رها کردن پایه ای ترین حقوق میلیونها فلسطینی، به توافق رسیدن با اربابان امپریالیست منطقه و به یك کلام، فروختن جنبش امر قابل قبولی است بشرط اینکه بهای پرداخت شده کافی باشد. برخی نیروهای اسلامی مدعی مبارزه برای رهائی کامل فلسطین هستند اما از قدرتهای امپریالیستی پشتیبان دولت صهیونیستی حرفی نمیزنند و در واقع، طالب حمایت دول مرتجع منطقه اند.

نیروهای کمونیست انقلابی هرگز نمیتوانند چنین منطقی را بپذیرند. جدا کردن مبارزه خلق فلسطین برای کسب رهائی ملی از مبارزه سراسری جهانی علیه امپریالیسم و کلیه مرتجعین ناممکن است. هرگونه تلاش برای چنین جداسازی چاره ساز نبوده بلکه به همان حقارت و خیانت شرم آوری می انجامد که امروز در وجود عرفات تجلی یافته است.

نیروی عظیم مبارزه خلق فلسطین و حمایتی که از سوی انقلابیون و ترقیخواهان سراسر جهان نصیبش شده ریشه در این واقعیت دارد که خلق فلسطین یك نیروی ضربت از ارتش مبارزه بین المللی علیه امپریالیسم و ارتجاع بوده است. امروز از فلسطینیان میخواهند به میراث غرورآفرین خود پشت کنند. و این در حالیست که عرفات به پاسبانی در خیابانها و گدائی یك کاسه سوپ از دست امپریالیستها و صهیونیستها مشغول است.

اما خلق فلسطین هنگامیکه دارند لگدمالش میکنند نمیتواند صبور و ساکت بنشیند و نخواهد نشست. همانطور که مائوتسه دون خاطر نشان کرد، «هر جا ستم باشد مقاومت هم هست.» سازش اخیر و هر ساختار سرکوبی که در نتیجه آن مستقر شود فقط به دور نوینی از مقاومت خواهد انجامید.

امروز وظیفه درهم شکستن سازش عرفات بر دوش خلق فلسطین قرار گرفته است. اما مهم اینست که رفقای انقلابی فلسطینی از چند دهه مبارزه و نیز از یك سلسله خیانتها نتیجه گیری های صحیحی بکنند. حلقه رابط مبارزه خلق فلسطین و روند جهانی انقلاب بواسطه رفتار خیانتکارانه عرفات و دیگرانی که دوستی و حمایت را نه نزد انقلابیون بلکه در پیشگاه دول امپریالیستی (ایالات متحده یا اتحاد شوروی سابق) و رژیمهای خون آشام عرب جستجو کردند، شدیدا آسیب دیده است. این نوع رهبری بر منافع یك اقلیت استثمارگر متکی بوده و خصلت طبقاتیش او را بسوی آهن ربای تسلیم و خیانت می کشاند.

مقتضی ترین زمان برای اینکه انقلابیون فلسطینی دست بکار ساختن یك حزب پیشاهنگ مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست راستین شوند فرارسیده است. فقط چنین حزبی قادر است از لحاظ ایدئولوژیك، سیاسی و تشکیلاتی در برابر تهدید و تطمیع امپریالیستها و مرتجعین بایستد. فقط چنین حزبی میتواند مبارزه خلق فلسطین را بمنزله یك حلقه حیاتی به زنجیری جهانی که متحد کننده پرولترها و ستمدیدگان همه کشورهاست بدرستی متصل کند. فقط چنین حزبی میتواند توده های خلق را در پیشبرد مبارزه طولانی و دشوار بخاطر رهائی ملی و بعنوان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری رهبری کند.

تسلیم طلبان مدعیند که راه مائوئیستی «غیر واقع بینانه» است. اما همانطور که قبلا هم گفته ایم آنچه حقیقتا غیر واقع بینانه است قبول این امرست که خلق فلسطین میتواند از طریق امپریالیستها و صهیونیستها به عدالت دست یابد. تسلیم طلبان میگویند مائوئیستها خواهان جنگند و صلح طلب نیستند. لیکن ما میدانیم تا زمانیکه امپریالیستها و اوباش اسرائیلی آنان بر خلق مهمیز میکوبند منطقه هرگز روی صلح بخود نخواهد دید. تسلیم طلبان میگویند دوران سازندگی فرارسیده است. اما همانگونه که مائو بما آموخته میدانیم بدون تخریب، سازندگی در کار نخواهد بود. یك فلسطین سرخ درخشان، فلسطینی که متعلق به پرولتاریا و خلق باشد، فقط میتواند بر خاکستر امپریالیسم و صهیونیسم بنا شود.

عهد میکنیم که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در این لحظات دشوار از خلق فلسطین پشتیبانی کند. از طریق مبارزه میتوان تهاجم اخیر علیه خلق را به میخ دیگری بر تابوت امپریالیسم و ارتجاع بدل کرد. تسلیم طلبان اعلام میکنند که با امضای توافقنامه اسرائیل ـ ساف، مبارزه انقلابی خلق فلسطین دیگر مرده است. اما این خیالبافی پیرامون «طریقه صحیح» سازش دادن خواسته های محقانه خلق فلسطین با امپریالیسم و صهیونیسم بود که در حیاط کاخ سفید جان داد ■

یانکی های غارتگر از هائیتی گورتان را گم کنید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۱۰ اکتبر ۱۹۹۴

باردیگر ارتش آمریکا در «بحرانی» مداخله کرده است. این بار با شعار پر سروصدای «منافع انساندوستانه»، «کاهش موج پناهندگان»، «بسرکارآوردن مجدد رئیس جمهوری که بطور دمکراتیک انتخاب شده» و خلع سلاح دیکتاتوری «نیروهای مسلح قلدر» به هائیتی تجاوز کرده و آن کشور را اشغال کرده اند. عجب! بزرگترین اوباشان و استثمارگران جهان وعده «آزادسازی» یکی از فقیرترین خلقهای جهان از چنگال اوباشان جنایتکاری را میدهند که پرورده و مزدور خودشانند! ماموریت واقعی ارتش آمریکا در هائیتی همان قدر آشکار است که تجاوزات فزاینده دیگر آنها در سراسر جهان: برقراری نظم - نظم تحمیلی آمریکا - در اوضاعی که از کنترل امپریالیستها خارج شده است.

در چارچوب بین المللی کنونی که با بحران عمق یابنده امپریالیستی رقم خورده، امپریالیستهای آمریکایی تلاش دارند که خیزشهای توده ای علیه حاکمیت خویش بویژه در نومستعمرات را سرکوب کرده و در همان حال موضع خویش را نسبت به سایر قدرتهای امپریالیستی تقویت نمایند. حکام آمریکا فکر میکنند که دستشان برای خانه تکانی در نقاط پر آشوب بازتر شده و چارچوب نظم نوین جهانی خود را میتوانند واقعا ترسیم کنند و گسترش دهند. اما همانطور که در سومالی دیدند قدم گذاشتن در چنین راهی پر مخاطره است. بر سر چگونگی پیشبرد این سیاست شکافهای عمیقی بین طبقه حاکمه آمریکا وجود دارد. این شکافها در مبارزه درونی حاد حول درگیر شدن یا نشدن در هائیتی و یا **چگونگی** و زمان این کار انعکاس یافت. اما چنین اختلافاتی بهیچوجه جهت اساسی سیاستهای آنها در منطقه و کل آمریکای لاتین که برقراری ثبات سیاسی است را تغییر نمیدهد. آنها مجبورند برای حل معضلات امپراتوری خود گامی مهم بردارند.

توده های هائیتی از فقر کشنده و سلطه ترور ژنرالها در رنج بوده اند و بسیاری از آنها شجاعانه با این شرایط به مبارزه برخاسته اند. و بسیاری دیگر کوشیده اند از موج کشتار و فلاکت بگریزند و خود را به آمریکا برسانند. (اما اسیر شده و دوباره به دست خونبار خونتای نظامی و پلیس سپرده شده اند.) این واقعیت که امپریالیستهای آمریکائی سرانجام تصمیم به مداخله در هائیتی گرفتند نشان میدهد که آنها میخواهند صفوف جلادان بومی دست نشانده خود را آرایشی دوباره دهند و تشنجات اجتماعی درحال انفجار را تخفیف بخشند، آنها میخواهند از موج مهاجرت به آمریکا جلوگیری کنند، و مهمتر از همه، از بروز یك خیزش انقلابی دیگر توسط خلق هائیتی ممانعت نمایند. خیزشی که میتواند کنترل بر هائیتی را کاملا از دستشان خارج سازد و سایر انبارهای باروت نومستعمراتی را در به اصطلاح حیاط خلوت آمریکای لاتین مشتعل نماید.

تاریخ مبارزاتی خلق هائیتی، طولانی و غنی است. این خلق علیه برده داری و فئودالیسم، علیه تجاوزگران استعمارگر و رژیمهای نظامی دست نشانده امپریالیسم مبارزه کرده است. طی صد سال اخیر مناسبات اساسی میان آمریکا و هائیتی یعنی کشیدن شیره اقتصاد و ایجاد و تقویت یك ارتش ارتجاعی بومی. تقریبا بلاتغییر مانده است. برای نخستین بار آمریکا در سال ۱۹۱۵، به هائیتی تجاوز کرد. این پیش درآمد عملیات خونین آمریکائی ها در فیلیپین، کوبا، پورتوریکو، پاناما و نیکاراگوآ بود. این تجاوز نخستین، بخشی از تحکیم منطقه ای امپراتوری آمریکا بحساب میآمد و درهم شکستن مبارزات مسلحانه علیه اربابان فئودال را معنا میداد. طی ۱۹ سال اشغال مستعمراتی، مقاومت گسترده دهقانی علیه تجاوزگران آمریکائی ادامه یافت. طی این دوره هزاران نفر کشتار شدند. در سال ۱۹۳٤ یانکیها ارتش خود را از هائیتی خارج کردند اما موقعیت اقتصادی و سیاسی آنها در آن کشور بسط یافت و یك نومستعمره بنا شد. آمریکا به ایجاد یك طبقه قلیل العده کمپرادور و یك دولت که ارتش و قوانین خود را داشت، کمك کرد.

اواخر دهه ۵۰، «پاپادوك» دوآلیه که شخص مورد علاقه سازمان سیا بود، به قدرت رسید. این واقعه جهشی در روند استقرار دولت نومستعمراتی هائیتی بحساب میآمد. بعد از او پسرش «بیبی دوك» بر سر کار آمد. حاکمیت دوآلیه ها به تحکیم طبقات ارتجاعی و سرکوب مبارزه توده ها علیه دستگاه کشتارگر نظامی، کمك کرد. حاکمیت آنها راه را برای نفوذ همه جانبه امپریالیسم و سلب مالکیت از دهقانان هموار نمود.

در سال ۱۹۸٦ جنبشی که به «دشوکاژ» یا قلع و قمع معروف شد سراسر این جزیره را فرا گرفت و دیکتاتوری منفور دوآلیه را سرنگون کرد. عدالت خلق درمورد اعضای جوخه مرگ وی که «تونتو ماکوت» نامیده میشدند، اجراء شد. مبارزه توده ای و حال و هوای انقلابی از بین نرفت. نشستن حکومتهای جدید بجای دستگاه سرکوبگر دوآلیه نتوانست از درگیریهای حاد درون محافل حاکم جلوگیری کند.

استراتژی امپریالیسم آمریکا در سال ۱۹۹۱ چرخش کرد و این امر به برگزاری انتخابات انجامید. این تلاشی بود برای کشاندن خشم توده ها به مجرای انتخابات و بازسازی و تثبیت دولت از طریق ایجاد اتحاد مجدد نیروهای طرفدار آمریکا درون قشر ممتاز هائیتی. نتیجه انتخابات آن شد که کشیش پوپولیست رادیکال یعنی ژان برتراند آریستید ۷۰ درصد آراء را بدست آورد. آریستید از میان نیروهای خرده بورژوای مخالف رژیم دوآلیه برخاسته و خواهان تعدیلاتی در فقر و رنج توده ها بود. اما محبوبیت گسترده وی در آن دوره که به میزان زیادی به چهره نمائی ضدآمریکائیش و نیز به حمایت حساب شده او از جنبش قلع و قمع بر میگشت، بمعنای این نبود که قدرت سیاسی بطور کامل در دست آریستید قرار دارد. موقعیت آریستید در راس دولت و ساختاری نظامی که میخواست اصلاحش کند بسیار متزلزل و کم دوام بود. هنوز شش ماه از انتخابات نگذشته بود که آریستید توسط یك کودتای نظامی سرنگون شد. به اعتقاد بسیاری از افراد برخی نیروهای قدرتمند در هیئت حاکمه آمریکا پشت این کودتا بودند. ژنرال «راثول سدراس» بجای آریستید نشست.

سه سال تمام است که آمریکائی ها درمورد چگونگی تثبیت مجدد اوضاع هائیتی بحث میکنند. یك بخش از بورژوازی آمریکا خواهان دست کشیدن از آریستید بود و ترجیح میداد بر خونتای فاسد نظامی فشار بگذارد تا از قدرت کناره گیرد یا حداقل در وضعیت خفقان آوری که باعث بی ثباتی اوضاع شده تغییراتی ایجاد کند. طبیعتا این توده های خلق بودند که از محاصره اقتصادی رنج میبردند. در حالی که ژنرالها با کمکها و منابع مالی سازمان سیا و پروژه «ضد مواد مخدر» فربه میشدند.

یك بخش دیگر از حکام آمریکا منجمله کلینتون اصرار داشتند که باید از فرصت استفاده کرد و برای اعزام تفنگداران دریائی آمریکا تحت پوشش رزمندگان آزادی اقدام نمود تا بتوان اوضاع را کاملا تحت کنترل درآورد. آنها معتقد بودند که باز گرداندن آریستید به قدرت چنین فرصتی را در اختیار آمریکا قرار میدهد. حکومت کلینتون برای قانع کردن افکار عمومی به افشاگری جهانی در مورد بخشی از شکنجه ها، تجاوزات و کشتارهای انجام شده توسط مستبدین محلی پرداخت. در عینحال کوشید این مسئله که چه کسی روزی رسان این جنایتکاران بوده را مخفی کند. حکومت کلینتون کوشید چنین بنمایاند که ارتش «جدیدی» که قرارست توسط پلیس و سربازان جلاد آمریکائی تربیت شود، با حکام کنونی هائیتی تفاوت خواهد داشت. آریستید که دوران تبعید خود را در آمریکا میگذراند برای بازگشت به قدرت

جهانی برای فتح ۲۰ - ۱۳۷۴

با امپریالیستها وارد مذاکره شد و قبول کرد که کاملا تسلیم خواسته ها و شروط آمریکا شود.

علیرغم فراخوانهای مکرر آریستید مبنی بر مصالحه و سازش در هائیتی، نقش آتی وی کماکان نامطمئن است. بهرحال چه آریستید در قدرت باشد چه نباشد، آمریکا به اشغال هائیتی ادامه خواهد داد تا زمانی که نیروهای ارتش و پلیس این کشور را بنحو قابل اتکائی بازسازی کرده و بتواند نظم فئودال کمپرادوری موجود و منافع امپریالیستی را حفاظت نماید. این اشغال بخشا میتواند تحت پوشش قوای دست چین شده پاسدار صلح بین المللی (که از کشورهائی نظیر اسرائیل اعزام شده اند) صورت گیرد.

سربازان آمریکائی نخست به مردم اجازه دادند تا حدی خشم خود را ابراز کنند، اما اشتیاق توده ها به انتقام از دشمنانشان باعث بینظمی عظیمی در سراسر کشور شد. سربازان آمریکائی وظیفه دارند فرمان بخشودگی جلادان خلق را به زور اسلحه به اجراء گذارند. این کار بناگزیر توده ها را در مقابل ارتش یانکی قرار خواهد داد. بدین ترتیب زمینه کشتار خلق تحت نام «حفظ نظم» مهیا خواهد شد: این چیزی نیست جز سرکوب قهر ستمدیدگان.

بسیاری از توده های هائیتی اسیر ترهمات خطرناك درمورد وضع اقتصادی تحت شرایط جدید شده اند. آنها از دوران رژیم دوآلیه تا جهنمی که امروز در آن بسر میبرند با فقر دست به گریبانند. در گذشته، تولید برمبنای ملزومات آمریکا سازماندهی شده بود. اربابان، شمار عظیمی از دهقانان را از اراضی مرغوب اخراج کردند. کشت و صنعتهای امپریالیستی وارد مناطق روستائی شده و به تولید قهوه و کاکائو بقصد صادرات پرداختند. پرورش خوك به شیوه سرمایه دارانه که آنهم جهتگیری صادراتی داشت جای پرورش خوك در مقیاس محدود که توسط خانوارها انجام میشد را گرفت. این سیاست را تحت شعار قلابی جلوگیری از عدم رعایت بهداشت به پیش بردند. مشقت خانه های آمریکائی در مناطق آزاد تجاری ایجاد شد و توده ها را بکار روزمزد گماشت. دستمزدها حتی کفاف نان بخور و نمیر را نمیداد و سودها تماما بدون کسر مالیات از کشور خارج میشد.

توده های هائیتی بعلت وابستگی کشور به امپریالیسم و نظام نیمه فئودالی در روستاها واقعا در قحطی بسر برده اند. میزان برنج و ذرت مصرفی آنها زیر جیره حداقل قرار دارد و گاه بگاه مجبورند به مصرف برگهای خوراکی تن دهند. پروتئین اندکی که به آنها میرسد معمولا از طریق ارزن تامین میشود. مصرف گوشت، تخم مرغ، شیر یا حتی لوبیا بندرت صورت میگیرد. درآمد متوسط روزانه زیر یك دلار است که تقریبا بیست سنت آن، خرج خرید آب میشود. (برای اطلاعات اساسی بیشتر به مجله «جهانی برای فتح» شماره ٦ سال ۱۹۸٦ رجوع کنید.)

رئیس جمهور جدید حتی ممکنست بتواند بخش کوچکی از توده ها را از اعماق جهنم فقر و فلاکت موجود بیرون بکشد و بدین ترتیب بر دامنه ترهمات نسبت به «الطاف» حکومت جدید بیفزاید. اما اکثریت مردم تهیدست به فقری بس عمیقتر کشانده خواهند شد. حتی اگر بخشی از طبقات میانی وضع خود را بهتر ببینند، همکاری آریستید با آمریکا جهت کشیدن شیره توده های تحتانی که طبق طرحهای معمول بازار «آزاد» و نقشه های ریاضت کشی صندوق بین المللی پول و بانك جهانی صورت میگیرد و خشنود کردن سرمایه گذاران خارجی را مدنظر دارد، بالاجبار خلق را به مبارزه ای جدید علیه وی یا هر رئیس جمهور دیگری خواهد کشید.

وقتی آمریکا ادعای احیای دمکراسی را میکند و کلینتون میگوید «همسایگان دمکرات شرکای تجاری بهتری برای هم هستند»، منظورش اینست که نظم تحمیلی آمریکا برای استثمار توده های تهیدست در مشقت خانه های نومستعمراتی مناسبتر است. این مناسبات اساسی است که زیربنای اشکال حاکمیت سیاسی «غیر دمکراتیك» بر توده های هائیتی را تشکیل میدهد. این مناسبات را خلق بشکل سلطه ترور و قربانیان دائمی تجربه کرده است. یکی از اهداف ماموریت به اصطلاح دمکراتیك آمریکا اینست که خلق را با این دروغ بزرگ امیدوار و خلع سلاح کند که: تحت اوضاع کنونی در کشور ستمدیده ای نظیر هائیتی رژیم «جدید» میتواند دست به رفرم بزند و یك جامعه بورژوائی بوجود آورد که در آن حقوق سیاسی و آزادیهای قسمی نظیر آنچه برای بخشهائی از مردم در کشورهای ثروتمند مطرحست، برقرار باشد. این تخیل که پاسداران وفادار آمریکا در هائیتی و حتی به اصطلاح مصلحین جدید میتوانند بنوعی سلطه امپریالیسم بر کشور را تغییر دهند، هم مسخره است و هم ناممکن.

اما خلق امکان این را دارد که بپا خیزد و خود را رها کند، و این کاریست که باید انجام شود: انجام انقلاب ـ انقلاب دمکراتیك نوین. این کار مستلزم ایجاد یك حزب مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست است که بتواند اتحاد پرولتاریا و اکثریت اهالی هائیتی یعنی دهقانان را با سایر طبقات مترقی برقرار و رهبری کند تا جنگ درازمدت خلق را به پیش ببرد. هدف از این جنگ انقلابی، نظیر جنگی که خلق پرو تحت رهبری حزب کمونیست آن کشور در حال انجام آنست، سرنگونی سرمایه داری بوروکرات و نیمه فئودالیسم در هائیتی و خلاصی از چنگال امپریالیسم است. فقط این نوع انقلاب میتواند توده های ستمدیده در جامعه کهن را به کسب قدرت سیاسی واقعی و حقوق دمکراتیك واقعی نظیر خواست مرکزی زمین به کشتگر از طریق بسیج دهقانان برای کسب مجدد زمینهایشان رهنمون سازد و همزمان راه انقلاب سوسیالیستی را هموار کند.

توده های هائیتی تجربه ای غنی از نبرد علیه امپریالیسم آمریکا و طبقات مرتجع بومی در انبان دارند. در جریان این اشغالگری بسیاری از مردم میفهمند که طرف مقابلشان کیست؛ می بینند اینها همان دشمنان دیرینه اند که یك قرن به این کشور و توده های زحمتکش آن تجاوز کرده اند؛ توده های مردم، یانکیها و «کارگزارانشان» یعنی کل طبقه کمپرادور و فئودال وابسته به آمریکا که مبارزات قهرمانانه بیشماری را به خاك و خون کشیده اند را باز می شناسند. بخش مهمی از مردم هائیتی به این واقعیت آگاهند و از آمریکا نفرتی عمیق در دل دارند. مهمتر از هر چیز، خلق هائیتی میتواند دریابد که تنها پرولتاریا تحت رهبری علم مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم قادر است یك ارتش چریکی دهقانی تشکیل دهد و صفوف گسترده خلق را برای تبدیل هائیتی به یك سنگر رهائی متحد نماید.

هرچند دشمنان خلق هائیتی میکوشند ابزار سرکوب موثرتری را علیه مبارزات خلق بجای ابزار قبلی بکار گیرند، اما این بمعنای بازی کردن با آتش است دستگاه سلطه میتواند با ضرباتی ناگهانی مواجه شود: واقعیت اینست که خلق از جای برخاسته تا بر ستمگران یورش ببرد. این امر میتواند سریعا به عاملی غیر قابل پیش بینی و انفجاری در مقابل چشم امپریالیستها تبدیل شود. مردم سراسر جهان باید با صدای بلند این تجاوز جدید غارتگران یانکی را افشاء و محکوم کنند و از مبارزه خلق علیه این تجاوزگران قاطعانه حمایت نمایند. قلع و قمع نظم کهن کار خوبی است. باشد تا این کار بطور همه جانبه انجام شود و زمینه را برای ریشه کن کردن کامل ارتجاع و امپریالیسم از هائیتی فراهم کند!

از قیام چیاپاس پشتیبانی کنید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۱۵ ژانویه ۱۹۹۴

روز اول ژانویه ۱۹۹۴ صدها دهقان مسلح در استان چیاپاس مکزیک سر بشورش برداشتند. عمل شجاعانه و تکاندهنده آنها، حمایت هزاران تن را در نواحی اطراف برانگیخت و باعث شور و هیجان در بین توده های سراسر کشور شد. پرولترهای آگاه و توده های انقلابی بویژه آنان که در چنگال استثمار و ستم امپریالیسم یانکی گرفتارند، منجمله توده ها در ایالات متحده، اخبار این خیزش را با شادی خوشآمد گفتند.

این قیام نشانگر احساسات عمیق انقلابی خلق مکزیک و خواسته های اساسی آنهاست: رهایی از انقیاد امپریالیستی (که عمدتا توسط امپریالیسم آمریکا اعمال میشود و اخیرا در چارچوب پیمان نفتا بیش از پیش تشدید شده است)، انجام یک انقلاب عمیق ارضی، و سرنگونی طبقه سرمایه دار بوروکرات که در خدمت به امپریالیسم آمریکا و در وحدت با طبقات زمیندار بر مکزیک حکم می راند.

قیام چیاپاس لرزه بر دل طبقه حاکمه مکزیک و اربابان آمریکایی آنها افکند. آنها با یکدیگر در تماس مداوم بودند تا راهی برای سرکوب این قیام بیابند. این اقدام توسط تاکتیک ضدانقلابی دوگانه به پیش رفت: سرکوب خشن بقصد ارعاب و اعمال ترور علیه خلق از یکطرف، و وعده های دروغین رفرم از طرف دیگر.

هرچند کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اطلاع کاملی از برنامه سیاسی و ایدئولوژی «ارتش رهائیبخش ملی زاپاتیست» که رهبری قیام چیاپاس را بعهده داشته، ندارد اما روشن است که این قیام کاملا برحق بوده و سزاوار پشتیبانی کمونیستهای انقلابی و نیروهای ترقیخواه سراسر جهان است.

مکزیک کشوری پرجمعیت در آمریکای لاتین است که از بخت بد با امپریالیسم آمریکا مرزی طولانی دارد. امپریالیستهای آمریکایی از دیرباز مکزیک را ملک طلق خود برای حداکثر استثمار میدانند. آنها آزادند که در مکزیک هروقت بخواهند مداخله کنند تا از منافع ارتجاعی خود بدفاع برخیزند. وقایع اخیر نشان داده که مبارزه انقلابی میتواند مکزیک را از یک ذخیره استراتژیک به سلاحی استراتژیک برای انقلاب پرولتری جهانی تبدیل کند که قلب امپراتوری آمریکا را نشان رفته است.

مکزیک سنت انقلابی دیرینه ای از بپاخیزی توده های خلق علیه ستمگران دارد. اما درگذشته، این مبارزات هیچگاه به رهایی واقعی منجر نشده است زیرا از رهبری استوار پرولتاریا و حزب پیشاهنگش بی بهره بوده است. آنچه خلق مکزیک بیش از هر چیز نیاز دارد چنین حزبی است که متکی بر مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم بوده، عزم خود را برای رهبری خلق در انجام انقلاب دمکراتیک نوین جزم کرده و قادر به این کار باشد. امروز جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست آن کشور سرمشق شکوهمندی است که گواه صحت راه مائوئیستی کسب رهایی میباشد.

قیام چیاپاس باردیگر نشان میدهد که شرایط برای انفجارات انقلابی در مکزیک و جهان درحال پخته شدن است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی که نیروی احزاب و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست جهان را متحد و متمرکز می کند، حمایت خود را از توده های انقلابی مکزیک و آن نیروهایی که برای مسلح کردن خلق به ایدئولوژی انقلابی مارکسیسم ـ لنینیسم ـ مائوئیسم نبرد می کنند، اعلام میدارد. فقط این ایدئولوژی است که می تواند مبارزه را به پیروزی برساند ■